کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۵



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه مشتاق الجنان

مؤلف ملا سلیم علی متخلص به ساقی

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۷۰۴۸

شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۵۷۳



شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۵۷۴

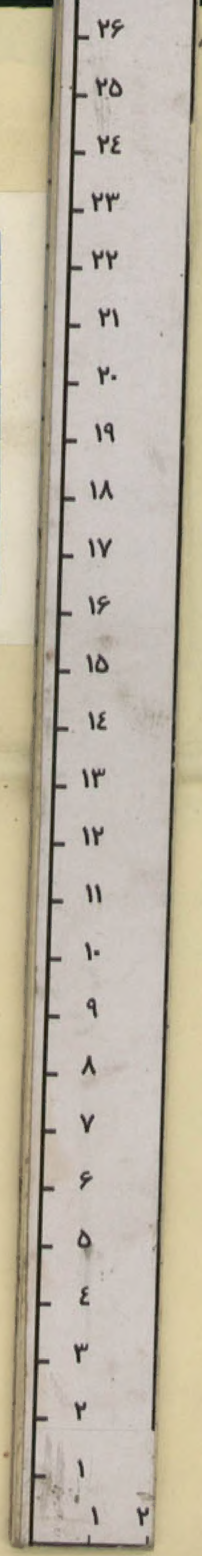
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه مشکات الجنان

مؤلف ملاسلیم علی متخلص به ساقی

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۷۰۴۸



1

الحمد لله الخالق سقاه الله من كاس النبي والولي بر ستة نطعم ... ...

... اعز بندا حمد حقي خود محمد علي جعلوا الله فدا سمية التسامي

كه از ... تلذذ زينة ميزن باقى لولاد دروحانيين با عقل وتقين از ذره مكنون اسرار

... شحون از انوار دل ليند مستفيض وبهره مند كرديد ساحت

دل را بنور مشكات اين كلمات روشن وبا صفا وار ... كيميا

حبل وصيا خود را بها ساند بالنبي وآله الامجاد خير اولاد ومحبت

شد ترتيب كلمات قدسي بر سبيل شكوه بطور وبهي كرده از ارباب ...

وحفظان برسالة كار آسان نمايد والله الموفق والمعين في المبدء والمنتهى

وعليه التوكل واليه الرجعى مقدمه ثم مصابيح وخاتمه مقتبس

قال امير المومنين عليه السلام اعرفوا معالم ... وتحقق

تعرفوا ... اخفها دا سرار الالهيه في قلب العارف والقدر

با زهق الاسرار بلسان الاشارة على طريق الحكمة ... توبة العارف

سوى الله ... نوال المجاهدين في مشاهدة رب العالمين

نفس في محبة الله وانقطاعها عن الهوى ... حضور القلب مع الرب

... خطرات المحل الذي في محل خاطر الطالب الواصل

كره الحبيب لغلبة الشوق ... دخيل من الطاعات ولم



وباطنه نفسه وبدنه لانجلاء الروح وطهارة القلب
وهو بيت الله الحرام يعني قلب الانسان الكامل السيف القاطع
يقطع التعلقات شهود الحق بعد فناء البنية صدق
انكا نصدقها ثبتا ضمير خال عن فكر الخلق وتصور الغير
طوالع النور الساطع في قلب واسع ظل الالوهية في مقام
الربوبية عناية الازلية وكفاية الابدية غناء عن الغني
المطلق والله غني عن العالمين فطرة الله التي فطر الناس عليها
قرب الرب في حضرة القدس كلمة الله العليا
لوائح انوار الغيوب في قلوب السالكين مصدر الموجودات
ومنبع الواردات ومسكن الطيبات ومعدن الحسنات نور
يشرق من صبح الازل الى [illegible] في مظهر كون جامع [illegible]
[illegible] هوية الالهية في عين جمع الاحدية وجلال
[illegible] مرتبة الولاية من غير زيادة ونقصان بلا كمية وكيفية
[illegible] في الخلق ملبسا الله تعالى

[illegible]

الله

١٧٠٤٨
٢٠٨٥٧٣

اعتبارت کر از ذوات عزیز — چون الف شو مجرد از همه چیز
از توحید او فنا کردش — نه نشیند بدامنت گردی
اونانی یکانه دوران — همه بفرمان تو است کون و مکان
الله الله احد تویی صمد — از تفرد عنا به سند مدد

[illegible]

با بهاء تو در سعادت اوات — معرفت کردن بن شود نکوات
باب توحید بر همه بن بوده — پس مراتب عنیز او سیر آت
بار کاه جلال او است ترا — از همه عیب از خلل و خفی
یار کن تو و دل به بر سفر — یکی زبی ضرر محبس و دو تن
بار آلها بوی کن از غیر — مجرم کن و وا نه از دست

[illegible]

تا ز تا تب شو ان تمام کنا — تا بگردی تو محرم در کا
تو به تا از گناه پاک کند — ز الم دیو سینه چاک کند
تا بر او قرب حق شود حاصل — دمی از یاد او مشو غافل

تا توانی مکن خیال گناه | تا دلت نیست و لسان از آه

تائبم ای خدای بی همتا | نظری کن برحمت بر ما

الشکوة الرابعة حرف التاء

ثا ثنای خدا فراوان کن | چمن از ذکر او گلستان کن

ثمن و قدر خود زیاده نما | هم ثواب عمل برون جنتا

ثابت اندر طریق حق باش | ره ظلمت مپوی چون خفاش

ثمر معرفت یقین باشد | شک میاور که دین همین باشد

ثبت کن نور خود مرا در دل | با الهی بنورک الکامل

الشکوة الخامسة حرف الجیم

جیم جهد جمیل کن در علم | زینت علم را بدان از حلم

جمع گر علم با عمل نبود | بهر تو هیچ جز خجل نبود

جاه مطلب از آنکه جاه شود | دین و دنیا از آن تباه شود

جو از طالبان علم دوا | بود ای مرید جهل و هوا

جد و زدنی نعلمک علما | الحقنی بصالح العلما

الشکوة السادسة حرف الحاء

حا حیا کن و حب حق تحصیل | حب للنفس ذات للتکمیل

حامی دین حق تعالی باش | حافظ عهد و سر مولی باش

حب دنیا برون نما از دل | تا توانی تو طی کنی منزل

حلم و عفو و وقار عادت کن | زین عادت طلب سعادت کن

حال ما احسن الحسان گردان | که نباشیم عبرت دگران

الشکوة السابعة حرف الخاء

خانه خیر خود و خلائق خواه | خلق بد را مده بخانه تو راه

خانه دل ز غیر خالی کن | خلوتی بگزین و حالی کن

خیز از خواب خوش ایا عاشق | گر تو در عشق دوستی صادق

خوف کن خوب خدمت او را | تا بیابی کرامت او را

خانه ای دوست دایم آماده | خیز از تو راست کی ما داده

الشکوة الثامنة حرف الدال

دال دین را درست گو دلیل | درد دارد دوا بکن تحصیل

دل بدست آر تا توانی تو | در مده تا توانی تو

در عوض ده تو با بهاستان | در فردوس را بهاستان

دست از پا افتاده را گیر | دگری را مکن ز خود دلگیر
درد مندان بی مدد کارم | دست با گیر ای خدای کریم

المشکوة التاسعة فی حرف الذال

ذال ذکر خدای دائم کن | دیو را در دهان قائم کن
ذل او بود ز ذکر خدا | سر شل زنش ز ذکر ساز جدا
ذوق ذکر از دلت برون نرود | ذره کبر در دلت رون نرود
ذکر حیثی تو منتشر باید | ذم و مدح یکسان نمی شاید
ذات پاکت منزه است از عیب | نیست در وحدت تو یارا آن

المشکوة العاشرة فی حرف الراء

را رفیقی و رهبری باید | که تو را راه راست بنماید
رو تو علم و عمل بنا تحصیل | که رفیقند هر دو همچو دلیل
رحم کن بر ضعیف و مسکینان | رحم بر تو کند خدای جهان
راحت روح تو است در تقوا | راست از کشته رضا و قضا
رحم کن و قبع بکنه کاران | تا رهیم و رحمت یاران

المشکوة الحادی عشر فی حرف الزاء

زاهدان را نگاه دار ز زر | که زر اسباب هست بیت ضرر
زینت مرد در خموشی او است | بسته لب به دهن بود نیکو است
زن اگر مسکین عفیفه مگیر | گردن و پای را مرز زنجیر
زال دنیا رها کن و بگذر است | ده طلاق که بر سر عکمات
زاد را نیم دمی که هست ای رب | چه عیان است پیش تو طلب

المشکوة الثانیة عشر فی حرف السین

سین سرا خال فی السر | سد تلما له من البر
سید القوم من هو اسمحهم | لا الذی ستر بابه من احد
سیرت نیک و ابدیت او | سر و پاست جبر سکینه بود
سینه از مهر یار روشن کن | خویش را مهر خویش کاش کن
سوز هار از آتش عشقت | نیست جان را مدد و نیت طاقت

المشکوة الثالثة عشر فی حرف الشین

شین شکر خدا که ایچون کن | شکر نعمت خود افزون کن
شربت ای درد هی بکسی | شهد نوشی رسد سپید نیجی

شادکن غمرسیده را گاهی | شادی روز محشر ار خواهی
شاه شاهان ز شیر یزدان را | شهید و شفیع شو ما را
شرمسارم خدا ببخش مرا | شربت از کوثرم عطا فرما

المشکوة الرابعة عشر حرف الصاد

صاد صوم و صلوة عادت کن | صبر بهترین عبادت کن
صبر از معصیت بود ای جاهل | در بلیت ز حق مشو غافل
صابران راست بی حساب ثواب | صبر کن تا رسی به راه صواب
صدق باید ترا بحال و مقال | تا رها گردی از عذاب و عقال
صمد آمد جل ذاته و علا | صید کردان مرا ز کرب و بلا

المشکوة الخامسة عشر حرف الضاد

ضاد ضایع مکن تو عمر نفیس | ضع ضلع الضلیع ذاک جلیس
ضبط اوقات کن برای عمل | عنقریب آمد است سیل اجل
ضامن رزق العبادی تو است | آسمان و زمین برای تو است
ضرر و نفع خود ملاحظه کن | نفس خود را همیشه موعظه کن
ضوء انوار از تجلیت خواهم | شد حیران موسی آهم

این کتاب مال ابراهیم ولد کربلائی رجب

۵

المشکوة السادسة عشر حرف الطاء

طا طواف حریم جانان کن | جان نثار ره از ایشان کن
طور اثبات و لوی ایمن | کسب نوری نما از آن گلشن
طایفان طوایف ملکوت | طالب من طاف طایف البیوت
طیب و طاهر و طریف شود | عرش را جو ز ملک لطیف شود
طی شود کی بود بساط جهان | تا نشینیم همی جانان

المشکوة السابعة عشر حرف الظاء

ظا ظلمت رود ز امد بجان | ظلمت آخرت ز ظلمت دان
ظفر ار بر عدو همی خواهی | عدل را دوست دار و کن شاهی
ظاهر و باطنت یکی گردان | ظن بد را ز دل بدر بتوان
ظالمی را اگر معین گردی | همره دوزخی و قرین گردی
ظاهرا باطن اول و آخر | باطنم را تو نور کن ظاهر

المشکوة الثامنة عشر حرف العین

عین علم و عمل نما تحصیل | عقل را دائما نما تکمیل
عادل است آنکه هست با انصاف | با خدا و بخلق باشد صاف
عمر را صرف کن بطاعت حق | عمر و نیت چکار ای احمق

عی

عار بادت که عبد او باشی | عین بی‌خبری او شود ناشی
عالم الغیب والشهاده توئی | انچه بایست داد داده توئی

المشكوة التاسعة عشر في الغين

غین غیرت غنای نفس طلب | خیز در سیر مصر و شام و حلب
غیر حق وصل که بهد روزی | چشم خود را بوعدهٔ تو دوزی
غنی مطلق است ضار ازان | تو نیاز و بار نه انکران
غم روزی مخور بکن انفاق | غیبت کس مکن که هست نفاق
غیب دان عیب پوش هر بنده | غرق ما نیستیم و شرمانک

المشكوة العشرون في حرف الفاء

فاء فانیست عالم امکان | فان من فارق لما ما کان
فارغ از غصه‌ها دوران شو | فارغ القلب در بجانان رو
فیض روز و فلاح ما جستی | فرض در فرض دان و در سنت
فالق الحب والنوای رب | فرج و فتح فادسان عرب
فاطر الارض والسموات سبع | فاقض حاجاتنا المهمات

المشكوة الحادي والعشرون

قاف قرب از کعبه او شو | قرب خواهی چه شخص اهو شو
قانع داده اش اکر کردی | قدر یابی و عزت و مردی
قدر خود را بدان که عمر عزیز | قبر هم خانه ایست اخر نیز
قدری اخر عبادت او کن | قبله قلب را نیکو کن
قادرا قلب کن تو احوالم | انچه خواهی تو ده که من لالم

المشكوة الثانية والعشرون

کاف کافیست رحمت ما را | که هست کرده مکرمت ما را
کارها را بجو بیش و امکذار | کل ما را بما کل بجار
کار ما جرم و معصیت باشد | کار تو عفو و مغفرت باشد
کمها است ازکنه مکنیم | کرم و فضل میشو ندعد نیم
کرمی کن ای عزیز در شب و روز | مهر حق را بسینه تا فروز

المشكوة الثالثة والعشرون

لام لله کن عبادت او | لایق اولست چیزهای نکو
لب عطا کرده است و لب او نون | لب بشکر رش بکشای چون
لعل و یاقوت و لولو لالا | لمعانش ز عالم بالا

لای دل را ز تصفیت لا کن | پس پی جلای معاوی کن
لیس لی مطلب سوی رؤیا | لطف بردار سنه از ارنا

المشکوة الرابعة والعشرون

میم مال از برای انفاق است | ممسک او ملوم آفاق است
مرد نای مرد گر یقین داری | مال را بهر کسب دین داری
مرد نادان مرد بی مایه | مرد را خواست بهر همسایه
مستطاع هست مال مرد آیم | ملک الکون کلها آیم
مرده کان را تو جان دهی آنه | مانده کان را پناه ده تو پناه

المشکوة الخامسة والعشرون

نون نور وجود الله است | نیز اعظم بعینه هست
نیست ذات وجود او بر ذات | عین هستی و است هست صفات
نشود کنه ذات او مفهوم | بود او وحدانیت موهوم
نیست محتاج وحدتش بدلیل | بجز لی آفتاب جسته علیل
نه تو آنی که پی بری تو کس | بل انا رب ای عاقل بس

المشکوة السادسة والعشرون

واو واجب بود و لی جری | وجه وی واضحات فی مخفی
ولی الله والی و ا لا | ویل از بهر منکران و لا
واصفا او خدا و پیغمبر | واجب از بهر صاحب او شرود
وجه فرمود که او خدا او را | وجه او را شناس وجه خدا
واقف حال وصل کن ما را | بنبی و بال در دو سرا

المشکوة السابعة والعشرون

هاء هادی خلق بعد علی | حسن است و حسین سبط نبی
هم علی باقر است و جعفر حق | موسی و هم رضا است مغفر حق
هم تقی و نقی زکی عسکر | هست مهدی محمد مظفر باقد
همه از نزد حق و لطف بدند | همه معصوم و حوز نبی بودند
همه دم منبر ست ذا البرکات | بر محمد و آل او صلوات

المشکوة الثامنة والعشرون

لام الف لا اله الا الله | ورد حرز کن هست ای اکاه

هفت عاود ... ... سعه ... ...
خیر شرح ... ...
... ...

لا اشو ابجد عیار این ذکر است | لحن این عبادت فکر است

لا مجال المنکر فی الذات | ما کجا و این سخن هیهات

لا نو تو عبادت ما ملیت | نقش ما لیت عادت ما نیست

لا در آمد که عجز بنیه کنیم | لام الف لا شویم و دم نزنیم

[illegible]

یا یا رب بحق یاران | مخلصان عزیز دو النادت

یک نار نعالست لحمد محمود | یاوران آل آن شه مسعود

یار ما کن تو در همه احوال | انس انس و جان دانا آل

یاد خود را مگیر از دل من | یمن داخل نمای در گل من

سینی انا اشراب ناب طهور | محبان نسیاقی مهجور

[illegible]

ای عزیزان باوفای حبیش | کلما سبز یاد کار دمش

دیدم از حقایق اشراق | عمده علم و حکمت و اخلاق

نظم کردید این در شهوار | هر کو بشنود الا ولوا الابصار

حکمت این مهر عالم جان آ | ضبط آن کن که عین عرفان آ

سال تاریخ نظم این اسرار
حکمت مشکاة معدن الانوار

۵ ماه ... ... تمام ... ۱۲۶ ...

از ... ... | ... ...

... ... | ... ...

... ... | ... ...

... ... | ... ...

... ... | ... ...

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

ترک لذات جهان ای یار کن / یاد حق آن هر صبح بیدار کن
یار چون با تو رسد یار شو / اجتناب از طعن اغیار کن
صحبت اشرار زنار کشد / همنشینی با همان اخیار کن
حسن حاصل میشود از خلق نیک / ترک این اطوار ناهنجار کن
رو بسوی گلشن جنت نما / دوری از این گلخن پرخار کن
حرف بیجای دلی کم تر بزن / تا توانی در عمل کم کار کن
گر نشار از دست میخواهی مدام / قدری با این دل اقرار کن
عزت دادار جای ناز رو / در رسیدم درد بار خود را اظهار کن
در رسیدی تو زمان [illegible] / یکدل حالد را اظهار کن
خود جوابی گر از این دانسته / ناحق [illegible] را تکرار کن
بس زحق حال خود از خلق و بس / عرض مطلب با جناب یار کن
زیر پای سبزه زار [illegible] / بهر حق رو باده ای نیار کن
ای عبادان دانسته دام / خاک از فرق این [illegible] کن
کار خلقی که کردی هر صبح / هر مردم رو ز دوست بیکار کن
زاد راهی هر که هر نیست بیش / وقت کوچ جا گرد آمد بار کن
راه حق رفت شکر [illegible] / در سحرگه ناله‌های زار کن
با همرهان رسیده [illegible] / بوی نفس [illegible] کن
کی [illegible] کار [illegible] / گاه وجود در دو روز شب [illegible] کن

هر آن فرزند و زن جان مسکنی / دشمنان را مقبل تیمار کن
هر روز جستجو کار کرده / وقت مردن دین دیوار کن
روز محشر خاک غم بر سر ما / آب شوار شرم در رو بیزار کن
از رسد رحمی بما ابر رحمت / راه بس دشوار را هموار کن
فیض رحمت را الهی نوم / از فضل عام الهی کل زار کن
عندلیبم کن که خواه رحمت / ماهیات این نسیم خار کن
ای الهی آگاه بس از کار خود / حوالت [illegible] از جناب استغفار کن
زینت از شیر حق باید گرفت / دوری از شوکت در یک گفتار کن
مسیل داری گر ز جان صبر این / رو بسوی خدمت اطهار کن

باز [illegible] مستان عشق باز آید
بس [illegible] چو دو نشیار کن

سراز هوا بگران بردار ای دل / سبک بر جهان بگذاران دل
بسوی خود مرا مخوا [illegible] یار / تو هم بار در رگ ناری دل
بیا یکبار این دنیای دل / وطن خست و اگذار ای دل
تقاضی جو ز رشتی کی زار / روان شو بسوی آن گل ناری دل
بامه رفتند هم [illegible] / مهیا شو برای بار ای دل

ترا هر دم [illegible] آخر — چرا کردی [illegible] رای دل
نگاهی کن بسوی عالم نور — [illegible] تا رای دل
ورع را پیشه کن با علم و حلم — [illegible] چون خار دل
قناعت کن [illegible] — وزان شو طالب [illegible] دل
حریص [illegible] است آخر — [illegible] رای دل
ریاضت کش [illegible] — شوی صاحب سرای دل
کلفتان تا توانی [illegible] — دلی را تا کنی آزار ای دل
[illegible] آزرده [illegible] — [illegible] رای دل
[illegible] غافل — غافل کم [illegible] ای دل
[illegible] — ترا خواندن [illegible] ای دل
چرا [illegible] آن نداری — [illegible] ای دل
[illegible] دل [illegible] — ز مشغول [illegible] ای دل
[illegible] — [illegible] ای دل
[illegible] قیامت [illegible] — [illegible] ای دل
[illegible] — چرا [illegible] کار ای دل
[illegible] — [illegible] ای دل
اگر خواهی [illegible] — [illegible] رای دل

[illegible] — ز [illegible] دل
[illegible]
[illegible] رای دل

بسم الله الرحمن الرحیم

رسید آنکه بحر حقایق | طبیب جان و دین شاه جعفر صادق

سؤال کرد ز بعضی ملامذهبش آن شاه | بمن بگو چو هستی ثنا از راه

چه شنید یاد توان زین کسی قسمه بگو | که بعد از غربت آمد از آن کار نکو

جواب گفت که ای شاه مسند تعظیم | کو قیام ز تو من هم مسلم تعلیم

بگفت شاه بیان کن که تا شود معلوم | بگفت اول الفا بدیدم ز معصوم

که هر چه دوست بود بر دم ز مرد و زن | کنم مفارقت ایشان بوقت مردن

نمودم من از آن صرف همت خود را | ما بجز بود بس تنها بیمر شوم زود را

چه هست آن بود بعمل خود را زیاده | بگفت شاه که احسنت جواب ثانی

ز اثر بگفت که دیدم که اهل این دنیا | بود نظر ایشان همه از آن دنیا

تا آنکه بیند که جمعی اولاد | نکو نمود ندیدم که هست بی بنیاد

عظام فخر دریابیشه عیان ز من | زان ای که بگو که عیب تمام سخن

همه جهد که بهر تو شیرا از اول | کنا که بر شود حضرت مولی

۱۲

بگفت شاه که احسنت ما بدان ای عاقل | جوان بگفت که سیوم بدید از دل

بدیدم آنکه همه معرد طالب این دنیا | میان لهو و طرب جا کرده اند و هوا

بسمع جان شنیدم که کرد خالق ودود | ز راه نهی چه فرموده است لعد انما من

همیشه کوشش نهی هوای نفس کرد است | که تا اطاعت حق قرا یابد راست

بگفت شاه که احسنت ما بقی این بهتر | جواب گفت که چهارم بدید هر امر و درد

که هر چیزی نفیس جویر بی بها زان | بر حفظ وی ان سعی بکار زان

بدیدم آنکه هر که قرض نمود ز حسن | مضاعف اجر کرمش دهد خالق ذو المنن

شدم مجید که هر چیز رو سید ایم | دهم قرض بپروردگار بسیار

چو نیست احفظ و کرم از آن خالق عز من | بوقت حاجت کنند دستگیری من باز

چنین معامله دار حضرت الله | بگفت بارک الله احسنت ما اقبل ابن الشاه

دگر بگفت که خمس بدیدم ای عیسی | حسد بود بمکر اهل این دنیا

چرا بحر قضا سفینه راخوند | وهم و جمع دان در آخر محکم
ببین تدبر که جمشر از از رسمت | نه هر جمع کند احسان ان اهمت
حسد بر دم دهر کز اسف خرد من | هر انجه نوت سو دین و ادر
بگفتا که احسن فارغ از غم | و صنا عکه قضا حکم دارند هم
نظاره نمودم کز الکتر در م | ببیند کر قضا و بر نموده زود الم
ببینید کنید از همه بنموده انجان | شنیده که ترصل ... الشیطان
لکم عدو و فر عدو بعد فتخذوا | کر هست او مراعیز آیه بیند نکو
همیشه مشغلم در دل او ترا ابلیس | کذا لکسب خود را فرا ز عهد جبیس
بگفت شاه دگر باره لحسن احسلی | جواز مکمر که شعر ...
معت کشیده چه بسیار مهر از روزی | چنانچه اختر ماند هر از دو ...
ولد یکونی جاران ما خلقت رسید | سنان و ضده ... سعادة بعد
... که صدق او حق و تعدل ... | قضا نموده تقدیر ان زود ...

کر تا این دم کز آدم هم زودان | و صنا بقضا او حاصل اند دو جان
ملخیه بود بنر فرض مشغل کنم | با وبگفت کر لحسنت ان الامر امر
نمود مسئله ... چنین تقریر | نمود شاه ملامت سپاه عرش سریر
مبره امر که کرده نه زمره دو دوران | نود بتوکل شان که عتبه اسدان
تمال نیز کر ... عملق نیز کهی | شنید کوش ... پاپیر کلام کهی
ستمان انه من تیوی لی الاخر | امان من توکل کلام از باهر
از آن بنام بدست کوکر نادم | نمود از تعب و فتح و ضصد ادم
ز منبر قطیع نظر کرده از ان امام | بگفت شاه چنین بعد از کلام تمام
بدانکه مرجع بود به همه زبوه جهیل | کتابهای سماوی زاحمد از جلیل
این مسائل هشت جواب است نیز آست | کلمه هشت هشت بیش نیست اقتاده است
سلام بر همه سلوات بیار بر اخیار | محمد و علی و اهل بیت هشت و چهار
هشت و چار و صد با مکان آن اسان | بهفت صد و دو بار هشت بوده زمان

بسم الله الرحمن الرحيم

یا فرزند آدم [illegible] و گرد [illegible] باش [illegible]

[illegible]

امیر المؤمنین علیه السلام قال [illegible] التوبة والاخبات

الزهد والقنع فانه [illegible] من کل کتاب کاتبه [illegible]

الشهوات فقد سلم من الآفات [illegible]

الزهد [illegible]

[illegible]

هر کس [illegible] شهوات نماید مشهود سالم ز آفات

هر کس گشت قانع [illegible]

[illegible]

[illegible] بحر هشت و چهار [illegible] اظهار

[illegible]

عم [illegible]

گر [illegible] از [illegible]

[illegible]

جامی از مینا مکیف دارد فلک | دائما شوق و شعف دارد فلک

باده می نوشد ز مهر کهکشان | بزم عالی با طرف دارد فلک

گوئیا از ساقی کوثر بدل | همچو گوهر در صدف دارد فلک

از حسین و عباس و [illegible] کربلا | رو بصحرای نجف دارد فلک

چون بگرد از زمین کردید آ[illegible] | بر همه اشیا شرف دارد فلک

خدمتش تا آنکه توصیف [illegible] | رو بشاه [illegible] دارد فلک

هر بعیش [illegible] شمع مهر و ماه | هدیه [illegible] دارد فلک

خادم [illegible] از قدسیان | با ملایک صف بصف دارد فلک

تیرها [illegible] | از پی [illegible] دارد فلک

چون نظر بر [illegible] | [illegible] دارد فلک

ساقی از [illegible] روز و شب

[illegible] دارد فلک

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

روایت که سید [illegible] اولی | [illegible] سر [illegible] عشق سید
رجوع کرد چو از حج هم اصحاب | نزول کرد به مسجد بحیف هم اصحاب
نمود خطبه [illegible] [illegible] | خطاب کرد با اصحاب خود [illegible]
سرود [illegible] [illegible] عطا [illegible] | پرسید که [illegible] [illegible] [illegible]
چو گوش [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اخلاص [illegible] | مطیع [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | شدند [illegible] [illegible] جمع [illegible]
چو کرد دعوت [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
گروه صاحب ایمان [illegible] | برابر [illegible] خون [illegible] کند

امان اگر بدهد [illegible] | دولت [illegible] [illegible] [illegible]
کمند [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] دشمن [illegible] [illegible]
وجود [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] عطا کرد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
امید [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سالک [illegible] | این [illegible] [illegible] صفت
شاه شاهان جهان [illegible] | [illegible] حق و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] | مهر برج آسمان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] معرفت
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]
هر که [illegible] اهتمام [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] مکرمت
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible] | [illegible] [illegible] خلق [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]
رب کند اصلاح [illegible] | [illegible] خلق [illegible]
الغرض [illegible] [illegible] | اهتمام اندر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

زین جهان امر قضا خواهد رفت
ای عروسی خانه با زیب و زین
بر سر این دل دعاها است ای ... [illegible]
چند بخندی چه کبک ... [illegible]
... بالای [illegible] در سرا
در هران [illegible] روانند ... گور
[illegible]
کرما حوش ... [illegible]
ورنه این ... [illegible]
[illegible]
جز کفن ... [illegible]
... [illegible]
[illegible]
[illegible]
هر که مهر آن ... [illegible]
اگر حق ... [illegible]
دست ... [illegible]
... قضا حق ... رضا
... [illegible]
... [illegible]

این ... خواهند شدن
عشق ... خواهند شدن
بعد ... خواهند شدن
... خواهند شدن
... خواهند شدن
پا کسی ... خواهند شدن
... خواهند شدن
... خواهند شدن
... خواهند شدن
... خواهند شدن
... خواهند شدن
... خواهند شدن
... خواهند شدن
... خواهند شدن
... خواهند شدن
... خواهند شدن
... خواهند شدن
... خواهند شدن
... خواهند شدن
... خواهند شدن

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد آن خالقی که نعمتهاست / عالمی قطره‌ای ز بحر عطاست

نمی از فیض ابر احسانش / دمی از روض روح او دان

خار احسان او سما و زمین / چه لطیفند هر دو شیرین

شکر شکر او بکام همه / عسل رحمتش بجام همه

نعمت او که نیست اندازه / نوش شهد است بی‌اندازه

ذات بی‌مثل بی‌نظیر او / در صفات و سمات هست نکو

احد است و شمار او معروف / صمد است و بیار او موصوف

آن خدایی که عقل از فهمش / ولد صمدی که جسم شناسد

آن حکیمی که داده از حکمت / همچو جان با بدن الفت

آن علیمی که علم او بیدان / بجهیر و جلیل هم یکسان

عقل حیران و وهم گشته / دفتر او ز دست سر گشته

فلک و هم ملک به فرمانش / مه و خورشید قرص از خوانش

آن قدیری که گشت خالق ما / گشته جام جهان‌نمای عیان

بی‌نیازی که آنچه نعمتها / هر دمی بی‌حساب کرده عطا

لطفها کرده است بر ما نیک / [illegible]

راه شرعش چه شعر باریک است / [illegible]

بحر جودش همیشه در مد است / فیض بر ما زیاده از حد است

بر نبی و ولی و آل از ما / صد هزاران سلام باد و ثنا

تا ز اصل و ز فرع هست نشان / باد رحمت زیاده بر ایشان

دشمنان را فنای کلی باد / باد در بر ز ذلت و خواری

نوش بر ما و نیش بر ایشان / تا فلک هست و این کبودی جهان

[illegible]

بعد حمد و درود و مدح و سلام / بشنو ای مومن نکو فرجام

این حدیث شریف علم و عمل / که زیاده است شهد و عسل

سخنی بر دقیق‌تر از مو / تحفه از بهر دوستان نکو

نقل باشد این نظیر و کرامات | نقل مجلس زهی اجابات
نه عسل باشد این نه شیرینی | روح قدسی است و جبرئیل امین
این شراب رحیق مختوم است | تحفه خادم است و مخدوم است
مشک باشد مکرر آمده است | خط باشد منور آمده است
این سواد اربعین ز اهل ثبات | ظلمت آمده است آب حیات
نان و حلوا نیست یا کشکول | عقل باشد مجسم و معقول
سلسبیل است و جام مالامال | بهر اهل کمال آب زلال
جمع در این شد است شیر و شکر | از دم و فیض ساقی کوثر
طرفه این تحفه کز سما آمد | همچو جام جهان نما آمد
این جهان بین الجهان دگر | عکس مطلوب عاشقان بنظر
هر که زین جام جرعه نوشد | نشئه ذوق او بوی بخشد
که ازین نشاتین ره گشد | پرده ها و حجاب را بدهد
روی محبوب را ببیند او | گل مقصود را بچیند او
جان شیرین کند نثارانش | هر چه خواهد دهد بشکرانش
یا رب این حال را عطا فرما | بهمه طالبان حق بیما

اهدنا یا کریم ذا التوفیق | ولیقنا کاس ذلک التحقیق
انک الفرد رب خیر معین | من لنا یاتی بماء معین
همتنا ان کلش صحت | والهمان بما لا بهجت
استمع ما یقول بالنغمه | عندلیب الریاض فی النغمه
یا مبین النفوس والاحوال | یا حبیب القلوب بالاجلال
لنتعین بذاتک الموجود | نستبین لنا بنا مفقود
نطلب الفوز بالفیوضات | والافاضات بالریاضات
والکمالات بالذوات | والخلوصات فی المقالات
یا مفیض الوجود والخیرات | یا مقیل العباد فی العثرات
من که باشم که دم زنم از تو | هر چه گویم همان همه از تو
عجز و تقصیر پیشه من است | بلک از گفت معانی زمانست
فکرها عاجز است از وصفش | عقلها هرزه میزند لافش
عقل عقل است و جان جان است او | وانکه زان برتر است آن است او

تمثیل — الحکایت

راوی این حدیث صدق آیین | کرده کام از سخن چنین شیرین
که یکی روز خیر خلق خدا | پادشاه سریر او ادنی
احمد مختار حرم اسعد | از انا لیلت نظیرتا باسد

از شرف همچو آفتاب نزول کرد در خانهٔ شریف بتول
همچو از پاو ران او سلمان فاطمه از ورود شد شادان
در رومر جان خود نثار نمود در بحیث سخن چه کشود
کای پدر جان خوش آمدید شما از فروغ تو کلبه ام ضیا
جان جانان فدای جانت باد دلم از مقدم تو شد دلشاد
لیک مهموم بود حیرت تا که نبودش بخانه هیچ اودا
که بیارد برای آن رود جان شیرین کند نثار دید
مصطفی چو دید باغمگین گفت ای فاطمه مشو غمگین
رو در آن خانه ای نکو مقدار هر چه یابی برای باب بیار
داخل خانه شد چه آن رود دید جامی ز مهر روشن تر
شکر و حمد زیاده از حد کرد با شعف نزد آن جناب آورد
از عسل جام مالامال دید عسلی اندر آن چه شیر سفید
چه عسل بلکه صاف شیر جان عسل و جام از صفا یکسان
در میانش عیان یکی مویی همچو خط بر عذار مه رویی
مصطفی گفت این تحیت جانست طرفه احسان و تحفه ایمانست
با یدا اول که هر که از شما مثلی بهر این کنیم ادا
طرفه گوید بکشا ال نکو بهر این جام و این عسل این مو

بعد از آن نوبت جان کنید اودا چونکه هستید عاقل و دانا
گفت اول از آن میان سلمان
کای شهد جان یقین ایمان
که بود کامل و چو مهر انور او از این جام هست روشن تر
بهر اهل کمال و صاحب حال شهد تحصیل این بسی حلال
اشهد احلی این عسل انست لیک معلوم اهل عرفانست
که مر او را باخرت بردن در همه حال حفظ او کردن
از چه باریک تر بود زین مو همچنین است آن یقین نکو
بعد از آن حضرت امام حسن
گفت از افتخار اهل زمن
پادشاهی و مملکت داری که به سنت عطا کند باری
هست روشن شکفته تر زین جام ذوق تحصیل و جمع آن بتمام
زین عسل بهتر است و هم خوشتر لیک در عین ساحبان نظر
بعد آن سلوک کردن آن هست از این مو دقیق تر ای جان
بعد از آن حضرت امام حسین
گفت آن نور مردم عینین
علم دین جام انور و اجلی طلبش زین عسل بسی احلی
عمل آنرا بعلم خود کردن او از این مو دقیق تر بودن

[illegible]

صد نعمت و عیای [illegible] بود	فاطمه بعد از آن چنین فرمود
وز که با عفت و حیا باشد	با خود زوج و با خدا باشد
یقین الطف است و دو شیر [illegible]	او ازین جام ای جناب بدید
از حیا اش که سر شه دین آ[illegible]	ده بر مردمان بسند این آ[illegible]
آنچه شیرین تر آمد بنظر	دین عسل [illegible]
لیکن ای همدم دل پر غم	اجتناب از چشم نامحرم
آنچه باریک تر از این موست	[illegible] که نه روی است
این معانی چو شد بیان از ام	مصطفی شاد گشت و بس خرم
کرد تحسین آن رسول خدا	همچو گل شد شکفته و گویا
که خدا از چه لطفهای جنت	جای از غم زبی غالیت
گه ملطف سخن به پردازد	با شماها موافقت سازد
بود در [illegible] حبیب الله	گه در آمد علی ولی الله
[illegible]	[illegible] البیان
بوذر و قنبر و دگر عمار	بود مقداد از [illegible] مقداد
بعد تسلیم و بعد تکریمش	مصطفی گفت بهر تعظیمش
که تمام نظیر یا ناسید	هر از این جام [illegible] گوید

[illegible]

[illegible] در بیان عزیز جهان	گفت ای جان بجانم ام مهمان
اول از این جام الطف و [illegible]	بلکه از جام باده کوثر
خوشتر [illegible] که بخشید	وین عسل از زیاده تر باشد
لیکن ای مهتر [illegible]	مهمان را خود رضا کردن
صعب و باریک تر از این موست	دهر میدان و از قلان [illegible]

عرض فرمود بعد از آن بوذر
کای رسول مطهر انور

شرع اعلای انور ما را	هست از این جام انور و اجلی
فهم و تعلیم آن [illegible]	وین عسل [illegible] شیرین
عمل ما شرع و دین نکو	از اشق و ادق بود این مو

گفت عمار از سخن جان است
شاه من زین جام قرآن است

نور قرآن زیاد از این جام است	جان عالم تمام از این جام است
خوندن و فهم آن بود ما را	[illegible] از این عسل احلا
لیک باریک تر از این مو دان	عمل مومنان بر این قرآن
همگی را عطا کند و ثواب	عمل و علم آن بوجه صواب

[illegible]

کورد مقداد چون کان سرور　　معتمد ایلدی ام ملاذ وعفو

من ضیا دکرمی بینم　　در نماز است قرة العین

جام جان من ان نماز بود　　ان حلاوت که در نماز بود

این عسل حیت وانحلاوت او　　این چه شیرین تر است وبس نکو

کوردن ان نماز را اما　　بحضور وخشوع چون علما

انا دین مو دیق تر باشد　　کار دشوار تر زین بود

[illegible]

عرض بود بعد ازان قنبر

ملطف کلام چون عنبر

مال این جام لبن بود انقدر　　خبر کردن زلال شیرین تر

باشد از این عسل که در جام است　　لیک بلذت دخل این کام است

بوی مستی نهاذن او　　هست باریک ترده دین مو

[illegible]

کور دیتن جناب پیغمبر

شد شکفته چو غنچه احمر

بارک الله ومرحبا ها کفت　　رو بایشان نموده این را کفت

که چه بهتر زعین عرفانست　　ادمی جسم ومعرفت جانست

بهتر است معرفت زجام بلود　　معرفت عین بهجت است وسرود

طلب معرفت که از عمال است　　در حلاوت زیاده از عسل است

کار فرمودنش که نیکوی است　　انا شق وادق از موی است

انا دیرکان چو این سخن کفتند　　در تحقیق هر یکی سفتند

جبرئیل از جناب رب جلیل　　امد ان باد رود وبا تبجیل

کفت ای سروران بزم کمال　　افتاب همه ونجوم جلال

بن ام خادم شما با فر　　در هوای شما بر دم با فر

بر سبیل اهم خاطر من　　بکلیطری بیان کنم بسخن

ان وجود خدای جل علا　　هست این طاس اظهر واجلا

لذت طاعت وعبادت ان　　که کند مؤمن ذوی العرفان

دین عسل بوده است شیرین تر　　وز شراب طهور روز کوثر

لیک حق وا رضا رجوع کردن　　حق فرمان او بجا بردن

حد مخلوق کی تواند بود　　انا دین موی ادق نما بنمود

[illegible]

بعد از ایشان نسیم ربانی

بود رید انحات سبحانی

وحی فرمود خالق معبود　　کای امینان بزم خاص ورود

ان بهشتی که من زعین عطا　　کردم اماده از برای شما

ان صفا وصیای بعد او　　انجا وصفای جام نکو

بی نظیران بهشت را اید　　همچو ذاتم تعالی وتقدید

نعمت ان بهشت با بهجت　　دیز عسل ادید است در لذت

لیکن ای بنن کان شوید کاه　　انچه اطی که هست بر سر راه

انچه لیسا را دق بود دین مو　　ای خوشا انکه بد نهد از او

بعد از آنها بوحی حق ودود … جبرئیل امین چنین فرمود
این زمان نوش جان کنید اولا … کاین عطا از خدا است بهر شما
از بهشت آمده است این نعمت … آفرین بر شما و صد رحمت
جامش از صنع خالق آلوء است … موی مشکین گیسوی حوراست
لایق حضرت شما کردید … شکر احسان حق زیاده کنید

ساقیا زان شراب روحانی
کن بجام ز فیض ربانی

لذتش ای که بخودم سازد … عقل و جان مرا بیفزاید
زان شرابی که از بیان است … دل بی سامان بند دل جان است
بینوایان عشق راست نوا … دردمندان از آن بیابند دوا
جسم زارم ضعیف و هم خسته است … جان به لبها بموی وابسته است
چشم بی نور گشته از فرقت … طاق کردید جانست هم طاقت
حیف عمر تا بکی درباشد … همدم درد و مونسم باشد
خار باشم چه نار در گلخن … زار باشم چو عندلیب چمن
نیست تا چند از زمانه خودم … نوش بزم وصال داد و دم
دین کدوی فلک نجاتم ده … وز سبوی ملک حیاتم ده
دیز بو جان و دل از آن زاده … تا شود جسم مرده ام زنده
زان عسل هم بکام من برسان … که شود نوش بیشها آسان

کاش می بودم اندر آن گلشن … دیده ام میشد از ضیا روشن
مینشستم نظاره چه مجلس … میشکستم کدوی هر ناکس
همچو پروانه جان فدا بودم … یا چه از مرغ با نوا بودم
انتها آن گلشن بهشت نشان … بودی این زار اگر بحد متان

میسر بودم چه عندلیب چمن
انجمن عرصه می نمودم من

که خیال و حرمت آنان … که ولی احمد و صحابه شان
بدل مومن از حق انور … هست این جام صاف و روشن تر
ذکر فضل و مدایح عزت … هم دوا دامن است در لذت
بن عسل از بکام از ذائق … که بود در ولایشان صادق
ذکر ایشان بدل و یقین … همچو جان آمد است شیرین
مومنان از غذای ایمان … هرچه گویم زیاده از آنست
واضح است این سخن بی واضح … بیروال بودن ای ناصح
از چه مشکل چشکال ای جان … هست باطن تر این بود آن
یا رب از لطف خود تو بر ما … این عطا را زیاده کن بر ما

جان نما الهنا ملا کن ذان
پیرو آل مصطفی کن ذان

نکته‌های لطیف جانان را / گفته‌های طریف ایشان را
گوش داری ز روی علم یقین / غوص کردی و کام شد شیرین
حال بدیت شود ز مناصح / تا شود بر تو راه دین واضح
ایمن بوده حال اهل الله / در همه حال واقف و آگاه
عبرتی از کلام ایشان گیر / غیرتی بیشتر [illegible] گیر
صدف گوش را پر از در کن / جام دل را ازین عسل پر کن
این عسل آنکه از شفا باشد / زهر تو حنظل از جرا باشد
این عسل حب علم و معرفت است / رفعت است و دنو منزلت است
این عسل حب حق ایمان / این عسل حب حق [illegible]
بادش خوش گوار این عسل است / ذوق او علم و نشأه‌اش عمل است
این عسل زهر کام اغیار است / بهر بیمار بیش از آن مار است
زین عسل کام خود نما شیرین / اهل ذوقی بیابی از یقین
عارفان از عسل اگر سنجی / یکسر موی حق نمی‌رنجی
ره تحقیق چه که نزدیک است / لیک از هر چه موی باریک است
ای که داری ز بر هوای شکر / در طلب از هوس نمی کمتر
ملطیف عقل تو عادت کن / کام جان از برای حلاوت کن
هر زمان کردش و کر توهم ز خوش / بیقین نیست تا رسکی و [illegible]

ره چه خوش گفتا بخوان عرب / با ادب بشنو و در وی طرب
أيها اللاهي عن النهي / أيها الساهي عن الناهي
قم فقد ضاق في المجال مجال / اغتنم فرصة لكسب الحال
اترك التسويف عنك والتلا / حصل الحال ما هو الاولى

[illegible]

ای عزیز از دل و از جان / تا توانی بکوش در ایمان

نور ایمان به دل چو تابد / عقل آید بدان ز شاید
ملک تا جان شود نه هم ما / چرخ گردد کمان قربات
تیرهای حوادث از آن / همه آید برای تو نشان
آن زمان در یا بنا کردی / که به محو رضا نشان کردی
از توکل توکل ایمان جو / آب عرفان بیاب از وی جو
ره تسلیم گیر و سالم شو / فوز تفویض بین و عالم شو
اصل ایمان بود ز اخلاص / اهل از خاص اصل است و هم خاص
اهتمام تمام ابدا کن / احتضام خواص پیدا کن
تا رخوامی خویش چون برسی / به مقامات قرب الله برسی
آنکه ایمان نکو نخود برده است / آن نمرده است مرده وار زیست

بود ایمان کمال از عمل — که بدو نیست قرب بی خلل
بی عمل چون درختی است — اندر آن که هیچ میوه نیست
روح ایمان بجمله اعضا — هست منوط حفظ انفرما
درجات اند برای ایمان — شدت و ضعف ثابت است

فی ذکر فضل العلم
بیقین هست بما تبیین — بین ایمان بغیر حق تعیین

بشنو از وصف علم ای طالب — تا شود شوق آن ترا غالب
علم نور است و منبع عرفان است — آن سرور است و روح آن است
علم خورشید عالم عالی — علم در ملک معرفت والی
علم بال از مرده های زمین — منزلش روح جبرئیل امین
علم علم از بهشت و رضوان — قصر و حور است و روح و ریحان
علم و عقل اند جان یکدیگر — هر یکی بی دگر تن بی سر
علم تاج سر است و نور بصر — آدم از علم شد با جوهر
علم زین است و ترک آن شین — طلب او از آنکه واجب عین است
طلب علم دین که فرض بود — بر مکلف ادای فرض بود
قال خیر الوری لاهل الدین علم القرآن
اطلبوا العلم ولو بالصین

اطلبوه ولو بسفك مهج — حصلوه ولو بخوض لجج
طلب العلم فرض واجب — لیس عنه لمسلم صاحب
توحید و نعت برای خدا — بطلب اقل انغلو می را
که بود او حب و بود الیق — بحقیقت رسانده الحق
علم علم حدیث و قرآن است — ما نقی بغی و جهل و طغیان است
حفظ ستان نحو نظم عربیش — صرف گردد بمصرف ابلیس
در بنادان کی شفا باشد — شرح اسباب کی دوا باشد
نفع کی میدهد ترا استفاد — حمل و نقلش مکن با لحمار
هندسه و سوسه است و تخیل است — نیست تحصیل بلکه تعطیل است
وصل و اعداد منع استعداد — میکند چون دهد ترا ارشاد
از نجوم ار تفاع کم یابیست — در کمین تو چرخ دولابیست
از چه مستحرجست بس ماهر — بر زمین میزند تر آخر
حالت از خلت فتنه باشد — فلسفه ملتبس بسفسطه باشد
ای که تو از نجوم وابد اعش — وز فلک کوکبی و زاوضاعش
هست جمله رایان بازی — بکمال نفای خویشتن نازی
هیچ از وضع خود خبر داری — حرکات و سکون خود شمری

که چه تأثیر آن بود در دین / شرف آیات آن و نحس قرین
نیک و بد دانی از همه ساعات / آگه از ساعت ورود ممات
ای هلال حوادثات زمان / عبرتی گیر از جز از دوران
سرفرو برده در علم حساب / هیچ یاد آوری ز روز حساب
طالب کیمیا و نقد ز ده / ای چه بیار پوچ و بی منه
کیمیایی کمال اکبر باید / عقل و دین ترا چه نفع بود
خویشتن را اگر کنی اکسیر / بی نظیری بعالم تأثیر
حالت از فلسفه شر باشد / فلسفه نیست بل سفه باشد
این هوسها خیال شیطانست / دوری از فیضهای رحمانست
کاسه لیسی بو علی تا چند / از نبی دور و از ولی تا چند
پیرو هر دو باش و هم اولاد / تا بیابی تو فیض امداد
حبل خود زن بعروة الوثقی / هم بحبل المتین آل عبا
نیست اسباب فیض اسطرلاب / گر آب نقیعه بحساب
عین حکمت نشان ایشان آن / منطق ما بیان ایشان آن
از صحابی که آن کمال بود / در کلام متین و آل بود
چه بدیع است حرف عمر بدیع / در ریاضی که حاصلش تضییع
یا الهی بعلمنا الاعلی / اهدنا بالذی هو الاولی

لا اشرب بعالم التوحید / للوصول بعالم التجرید
ای طبیب نفوس اهل وفا / ده شفایی بأین طبیعت ما
علم رسمی که قیل و قال آمد / کی ترقی ترا بحال آمد
بگرمانی بهوش ای خر آب / پای مگذار در طریق صواب
ای مدرس که دوری از نکوی / در پی از عشق یار دیر نکوی
تا بکی مزد نردبان بازی / است خود را بهر طرف نازی
دور باشی ز مقصد اولی / کور از بام و خانه لیلی
در فنون مقدمه تاکی / عمر بادا داده هی هی
اجتهد و اعمل ایها العاقل / اجتنب و اجتهد ایها الغافل
طلع الصبح و الثریا غاب / ما حسست الشراب لاح سراب
ما طفقت العنا کان عناء / ما نعمت الشفاء کان شفاء
ایها الطالبون فی المدرس / کل محصولکم بدا مبخس
ساکنین لخانقاه و الدیر / کم تدورون حومة الغیر
ذکرکم ان یکن لغیر حبیب / فکرکم فی وفاء غیر قریب
قیل بعدا لکم لقوم عاد / نبذوا عهد صاحب المعاد
اضربوا لحمکم الی البید / ان تریدون منزل التنزیل

ساقیا [illegible] بدان
[illegible] جانان

در بیان فضل العلما

علما اند هادی و رهبر
علما وارثان پیغمبر

علما دوستان حق باشند / که تعظیم و قرب حق باشند
رتبه شان در بهشت هست بلند / گرچه اینجا برای حق چه بلند
فضل علم و مداد این علما / ارجح است از دمای آن شهدا
خوف و خشیت دلای ایشان است / خشیت حق سزای ایشان است
آب حیوان که نام آن برماست / در سواد مداد این علماست
به کتاب و مدار قوت دل سیر / به کتاب و بیاض آن بنگر
آن سوادش سواد دیده جان / آن بیاضش بیاض عین عیان
تو ز لوح حجر و قلم بری / ملقم عرش لوح و هم کرسی
نور علمش چو آفتاب بود / آن ملک آن فلک حجاب بود
ملکها را حسد ز خجلتها / از ملک بهتر است بالخالد
میشود فرق آدمی ز اعلو / که ملک خادمات و او مخدوم
رتبه عالمان چنین اعلا است / سیما عالمی که مرد خدا است

در بیان طالب العلم

هر چه هست از صغار خلق و کبار
بهر طالب کنند استغفار
هست موری که مار لا / بلکه ماهی قعر از دریا

بر سرش رحمت از سما بارد / زیر پایش ملک جناح نهد
هر که علم دیگری داده / همه شهر او مر مزد دارد

در بیان عالم بی عمل

گر تو مرد علمی تا که جان داری
هوش و کر علم [illegible] جان داری
عالم بی عمل چه سود دارد / حکم آن نخل بی ثمر دارد
خویشتن را چو شمع میسوزد / روشنایش بهر غیر بود
[illegible] خان باد و خانه / مرد را زهر او بود بهتر
آنکه بر علم خود عمل نکند / [illegible] حرص و [illegible] ماند
او و ابلیس هر دو تا یکسان / مثل الکلب [illegible] او بر خوان
حسد و کبر آفت علم است / [illegible]

در بیان [illegible]

مع خالص جام گر نیابی
تا بیابی شفاء باقی
معرفت میشود ز علم پدید / روز و امتناسی از خورشید
علما چون عیان گردد / معرفت در دلت نهان گردد
[illegible] عرفان [illegible] / ملک باید بدان [illegible]
رفع گردد حجاب [illegible] / بینی اعیان همه به [illegible] العین
گر تو تا عین معرفت کردی / نه [illegible] کردی
عارف است آنکه همچو [illegible] علا / بلکه [illegible] او بر دنیا

ترک خود کرد و هم فنا گردید / غیر حق در میانه هیچ ندید
عارف حق و حق عارف اوست / مغز این است و غیر این در پوست

ای مکلف وجود ذات خدا / اظهر آمد ز جمله اشیا

از ظهور وجود خود مخفی است / زانکه ضد از برای ذاتش نیست
عاقلان داد از تأمل کن / عارفان را از آن تعلل نی
اول مکلف احوال ناقصان / هم از الله شد از قرآن
تا که ره سوی حق بری بی غلط / چون بیان واضح آمد این مسالک
غیر حق در میانه چیزی نیست / محض توحید حق همین معنیست
لیک در معرفت بذات ای مرد / جد و جهد تمام باید کرد

کنه حق را محال اعتقاد دان / کرد ره بر تعقل ما سیران

نقش در خانه صاحب خانه است / این نکته است آنکه دیوانه است
آنچه بینی تو غیر از او نیست / غایت فهم تو است الله نیست
فکر در ذات حق روا نبود / جهل و مجهول تو خدا نبود
فکر گر است تا نبوی زندیق / بی تصور ولست این تصدیق
چون ز ابصار عاجزیم از او / ما بانا ز پی بر بر باو

آنچه از اوصاف خود بیان کرده / رهنمایی بما عیان کرده
پیش از آن نیست هیچ ما را تکلیف / ما و کما رای او توصیف
او تواند بوصف ره ابرد / ذات خود را چنانچه هست ساید

هر چه فرموده ما یقین داریم / غیر این ره بجانبی نبریم

علم سلطان صنعت آن عالم / که چنین صنع متقن محکم
بی صد بر نگشته از موجود / این محالست کی تواند بود
عالم است و حکیم و هم قادر / علمش حادث آمد ای ماهر

نیست محتاج وصف ما بر بیان / از عیانیست بهر اهل عیان

منما بر دلیل استفراغ / کین بجسته است روز را بچراغ
کانتی عبد احق هو / انه لا اله الا هو
چون حکیم است عادل است خدا / چون بر و نقص و قبح نیست روا
نیست راضی بظلم ظالم هم / همه افعال او منوط حکم
هست تکلیف لازم حکمت / نعمت آمد ملازم نعمت

کرده ارسال از آن رسولان را — داد از عدل شرع ایشان را
این شریعت که حالیا برپاست — بهترین شرع بهتر از آنهاست
چون نهانش بود بدست امام — قائم است تا بروز قیام
حافظ شرع چون امام آمد — لطف حق بهر ما تمام آمد
نیست غیر از علی و آل علی — لایق این مراتب عالی
جود و جود حق از نما ظاهر — منکر آمد از آن جهت کافر
بلکه از روز هست و [illegible] — بر همه جای بحث دهر و دیگر
شکر نعمت چسان بجا آریم — مصطفی را بجان ثنا گوییم
که بود هادی طریق رشاد — او نماید بما صلاح و فساد
بهتر و مهتر دو عالم او — اصل تکوین و نسل آدم او
مظهر اسم اعظم او و دان — ابن عم وز بعد او ولی جان
آنکه در حق او خدای حمید — مدحها گفته در کلام مجید
جبرئیل امین ثنا گفتش — مصطفی دائما دعا گفتش
قاضی دین و جان ولی خدا — مفتی بحر و بر علی علا
از خدا والی ولایت غیب — حل هر مشکلات بی شک و ریب
معطی سائلان وحده [illegible] — مهبط [illegible] قابلان تر صفا

واقف راز دل بهر انواع — عالم سر عالم ابداع
علم دین هر وضع و شریف — اصل تکوین هر کثیف و لطیف
عالم عامل علی الاطلاق — کامل و اسد باستحقاق
مصدر وضع فروع و اصول — مرشد و مقتدا بقول رسول
آنکه هادی اهل توفیق اوست — فاتح باب کنز توفیق اوست
گر نبودی هدایت آن شاه — هیچ سالک نبردی ره

بحث في [illegible] — از امامت کسی باستدلال — [illegible] الدليل
از خلیل جلیل کرد سؤال

که علی است بر امام مبین — گو چه باشد دلیل [illegible]
احتیاج تمام خلق باو — بی نیازیش از همه [illegible]
حجت آن که همچو کل — گر علی است آن امام کل [illegible]
اشهد ان شهد شد کلام جلیل — [illegible]
مرد انصاف اهل [illegible] — [illegible] باشد این [illegible]
جعفر ابن عقیل در یابد — از علی دور گر چه در یابد

وایضا — مومنا گر تراست نور بصر — [illegible]
دار تعظیم شرع پیغمبر
از دل و جان بقول ذو فنا — حکم پیغمبر است حکم خدا

خفت عقل باشد و ایمان | کلمات کزان نماید آن
بنود حرف یا کران صفت | ملت احمدی نبی مدحت
ردان رد جمله حکم خداست | کفر باشد سخن درین جا است
من بعظیم خوان تو از قرآن | تا بیابی شعار متقیان
پای لهو با دماش برون بگذار | تا که یکسره روی سوی گلزار
سد از دست غیر حبل متین | بجمیز دان نجات و شرع مبین

[illegible]

قاریا ای ملازم قرآن
ای علیم معالم قرآن

قدر قرآن بدان و خود را او | که توانی بخوان بصوت نکو
متفکر بناد و با ترتیل | همه بجز زونکاء همی علیل
تا که حق ادا عوده شود | با به رحمت بدل کشوده شود
وو در آناء اللیل بخوانی | فیض یابی و فوز رحمانی
در دهار اشفات این قرآن | که با اخلاص خوان و ایمان
رقم پادشاه جبار است | قلم و لوح و عرش با مار است
سا زنعظیم و دار تکریمش | در تعلم بکوش و تعلیمش
با طهارت بخوان و با عبرت | که همش حکمت است و هم حرمت
نور چشم دلت زیاد شود | که روز و شب قرآن یاد شود

ای بسا قاری که قرآنش | لعن او را کند الحاش
که بخوانی بخوان بلحن عرب | نه بلحن فسوق و اهل طرب
تا ایمنت شود بوخت گور | هم شفیعت بدهش نور شود

ویقال القاری القرآن
اقرء وارق ... نائل الرضوان

ای که هستی تو شو قند نماز | غافلی از ادا و حفظ نماز
این نماز از ستون دین باشد | شمع راه یقین همین باشد
این نماز است رکن اعظم دین | در نمازی بفوق عرش برین
این نماز است زدبار کمال | باعث قرب بارگاه جلال
این نماز است قرة العینین | مؤمنان را ادای او چون دین
این نماز است اکمل طاعات | همه مودی بافضل ساعات
مونس قبر و شافع محشر | این نماز است و تاج تو بر سر
محضور را کنی ادا است نماز | جسم بی روح را شود ممتاز
اول پرسش بود ازو روز | این نماز است چهره را افروز
گر نماز تو شد بعز قبول | باقی طاعتت شود مقبول
ور نماز تو رد شود از روز | ز عملهای دیگرت [illegible]

ور توانی محافظت آری / بر ادایش مداومت آری

رستگاری بیابی اندر دین / دور گردد ز دل ترا از رین

خوان ان الصلوة تنهی را / تا بیابی تو سر انها را

بجماعت گذار نه تنها / تا شود جامع فضایلها

همچنانکه ثواب ان شد تام / هست بی بهره تارک از اسلام

بار الها مرا موفق ساز / بر ادای نماز و حق نماز

ای که داده ترا حق متعال / بهره از جود و فضل مال و منال

زینت و تاج افتخار گشته / هر چه خواهی میسر گشته

قدر مالت بدان مده بهلاک / مال و اولاد فتنه اند بدان

چشم من لحظه ترحم بمال / نعم عون نه سر گفته بمال

مال را صرف آخرت گردان / که بود نفع بی حساب از آن

آنچه خوردی و دیدی هم مانده / وانچه بگذاشتی ز اغیار است

آنچه پیش از خود فرستادی / رفع روح ثوابت و هم شادی

شکر نعمت زیاد تو بزود / خواهی ار نعمت زیاد شود

جهد کن در صدقه و خیرات / که شود فیض و باعث برکات

صرف و بذل نعقل ممدوح است / جمع و کنزش بشرع مذموم است

طوق در گردن اژدها گردد / چون حقوقش بمستحق نرسد

بنود آن بخیل در دو سرا / که دهد حق واجب او را

آن کریم است و با سخاوت او / که رساند بمصرف نیکو

بطلب مال را بقدر کفاف / که بود اسلم از برای عفاف

در حلالش بود حسابا / در حرامش چه بحساب عقاب

عاقل از جمع او کناره کند / غافل از جهل جامه پاره کند

بر بخیلان تو بهشت حرام / بر کریمان سلام و صد اکرام

ای که هستی تو پادشاه جهان / بگریزان صبر است جز محال

عرصه مسعود ز مسکینی / ای که بر تخت جاه و تمکینی

شکر نعمت بجای آر مدام / که ترا داده است بتمام

سروری داده است و روزی / که تو دست فتاده گیری

داد مظلوم از ظالم گیر / عقل داده بعدل بر او دیر

که نمانی تو و سلطانی / نه بجهل و بظلم شیطانی

بنمای حمایت مردم / تو بجای شکایت مردم

بر رعیت عنایت باشد / بضعیفان اعانت باشد

تا نشینی بتخت کسر و حسد / آه مظلوم تو بعرش رسد

چشم راحت تو را بخواب رود / خانهٔ دشمنان خراب شود

عدل را ده میانهٔ مردم / بیخ مبیاز تا نگردی گم

بعدالت بپای دار سلوک / تا سرهرت شود سر از ملوک

پادشاهی بکفر میماند / لیک با ظلم جا نمی ماند

ای خوش آن پادشاه عدل نشان / که بنیکی نمود در دو جهان

پادشاهی بواعظی گفتا / که مرا گفت حبان دنیا

پادشاهی و جاه و مال چه بود / بر خرابه است از نظر

سخنی گو که اعتبار شود / در بوم انفور خار شود

گفت اعالم نکو گفتار / که ایاتست و عالم اسرار

که شکم حبس کرده شد از حلال / که بفیض آن زنعمت و مال

کار بر تو شود چه تنگ ای شاه / سد شود راه در شدن ناچار

کوی از جاه و مملکت چه رسد / کی شود فتح از ره و بر رهی

گفت تا ضعف صیم یکجا / که همه زان بنان بلا بجد

گفت دیگر که ای شه آفاق / نشود سد اگر بنا اطلاق

هر چه هست از غذا برون آید / دلت از غصه پر خون کند

بعد هشتی چه صید کنی از جاه / بحکیم آن ملک گفت ای شاه

گفت ان ضعف دیگرش بدهم / تا ادبش دهد بمکر من هم

گفت اعالم زمان ای شه / خوب بنگر که تا شوی آگه

که تورا فخر آمد ای منظر / بچهار اوفتند گشت ای سرور

قیمت شاهیت به دانستی / که بعمارت و فراستی

در بر اهل معرفت ای جان / هست بیت ای نیکه شیاب

ساقیا قدر عمر عزیز را / لباس مخمر خمر دنیا

نکت است و از کفنه اند / چند ازین ذی دوات و نالت

مؤمنا ای بزن نکو صورت / بکرمان انکاه دار و سیرت

دست بردار از ادهات / چند ازین غمه و نواهیات

تا بکی خویش را بیارایی / که نبینی مصیبه بلایی

از بات که در دیار نهار / در جهات دنیا نه نالت

دی او را نگاه دار شر / پرده عصمت فکن برسر

بکرمان ده قرار بنشست / پای صبری بدامن عفت

همچو سان کام هر نه که دنیا / چند از غیر بند و سخ تلاش

ازین اسره مدهن بکش / مردم از ازاحید عسر کش

وی عباده بست بوکر تو | ابد و جار و بیش مادر تو
احترامش بکن که بدبست | بجد الجنة ای که جان بست
شوهر از تو اگر رضا باشد | از تو راضی ملک خدا باشد
ای عزیزان طالبان لقا | زن نیک است در جهان عنقا
کیدکن تعظیم خوب بخوان | الحذر زینهار از خوبان
خوبان در جهان محصور است | ما لقی یار یا که دنبو است
زن که نیکو بود مصور ساو | هست در عقل اندک نیکو
از وفا و حیا چه از زن هست | قالش لا نغمان تکو دست
دنتن در کو کرد ندر به | یا که در جاه همچو بحر به
زن بد علاج غیر خدا | نکندکس مگر ادب او را
گر توانی بمال او کن | ور نه خود اسیر و غلامش کن
باز خود اشکو بزن زنهار | بر خلافش بشو هر کن کار
ور بگوید بی شوهر خود | چو نبیند علوفه در بر خود
رو بیا ود الیجان عبری | که ندیدم نخانه ات خیری
کفر گشته است و از شدن کافر | بخلد ندادند و آخر
بخوای زنی تو شرمان | ترس آخر زنداد سوء زمان

اتا حسنة لنا استاد وقنا ربنا عذاب النار

ای غریب ان غربت اتا وطان
مهمان چند روز در دوران

نیست جای اقامت منزل | از وطن یاد کن الی دل
ای مسافر بما تو عزم وطن | مهمان روشنانه خود کن
وطن اصلی تو دار بقا آن است | در که نه دین وطن که دار فنا
از وطن خبر اول است الباق | هست این داشت این سوالها
از وطن هست مصر و شام و عراق | از وطن راست یکره ای عشاق
طی ره شود تبعی تمام | نه تقصیر و نطی در اقدام
زاد بر گیر تا شوی آزاد | این سفر را پیاده باید زاد
مهمان را عزیز کرده خدا | اندرین داد یادگار اتها
تا رسد قابلیش بظهور | طلبد پس و دادمش حضور
نعمت آنجا تمام خواهد بود | داد حمد و سلام خواهد بود
شکر احسان او بجای آر | پا بروراه ادب برون مگذار
بندگان را نموده احسن | مصطفات حدیث طربنا بین
کاشناسد کرامت مهمان | بنما خدمت مهمان
وا داو شود جود مسئل | خدمتش را بجاآر کند هم دل

هر چه مقصود او بود آرد / وو تکلف کند براش سزد
میهمان بهر صاحب خانه / هدیه‌ایست از خدای سبحانه
نعمت خانه‌ات بیفزاید / روزیش بیشتر از آن آید
چون بیاید بیاورد نعما / ببرد چون رود هزار بلا
برکت از برای او بارد / اجر عقباش جای خود دارد
فضل دارد از این جهت مهمان / بر تو ای میزبان صاحب جان
شکر حق را بجای آر مدام / که در خوان تو میخورد انعام
اکرم الضیف کان یا مر کان / زان جهت مرتضی نمود بیان

تأدیب نفس را تربیت نما ای جان / تا شود اعز من ملک جنان

ملک و از ملک شود بهتر / ملک و از فلک رود برتر
نفس تو گر سگ معلم نیست / او نه سگ کمتر است و آدمیست
آهوان کی صید شوند ورا / گر نه بیرون رود سوی صحرا
نفس گر دیو آن سگ شیطان / که چنین بار ماند در سگدان
ای هلاک سهام دیو پلید / چند باشی سلام دیو پلید
میل کن سوی مسند باقی / گر تو خواهی فراغ ای ساقی

ای دل ای بی خبر ز آخر کار / که دمی تو نمی‌شوی هشیار
چند بودی از دیار و منزل / همه رفتند و ماندی در گل
تا کجا از پی کودکان تا کی / چند دهی خویشتن چون نی
تا بیابان گلستان کن / جای بی‌انجاست فکر سامان کن
قفس تن شکن در همه / چند در حبس غم درین عالم
طایران ریاض رضوان شو / بفراغت در آن خراسان شو
دایما در خیال خواب و خوراک / غافل از خواب زیر خاک هلاک
روز و شب فکر کار خود داری / هیچ از مرگ خبر داری
کاهدت عزلت بی سایه / مرگ خواست بهر همسایه
آه او از زبان که ییل الجبل / بنگ برده بگوید از خجل
طومار عمر تو سازند / دختران در حصار اللهٔ
غارت خانمان کنند ترا / جا بکاهت دهند بخت ترا
آه از آن دم که باد و صد حسرت / کنی از زمین وستان هجرت
للحکام خانه پوشوند / افکندت نجاری اندر گور
مار و موران بتو هجوم آرند / بار دیگر چو دندان سازند
دو ملک در درون قبر آیند / بچه هیبت سؤال از تو کنند
آه از قبر و از هواهولش / آه از شدت حساب و سؤال

آه از وحشت و عذاب قبور — آه از دهشت عتاب نشور

آه ازان دم که نامها بران — شود از هول دین ها حیران

نامه را غل نموده در کردن — بود هان مهر بوده از کفتن

آه ازان دم که نامها بجهند — بترازوی عدل وزن کنند

آه ازان دم که مالکان عذاب — سوی ما آورند روی شتاب

همه بلکن زانتین ما را — بند کو سید ادخلوا نارا

آتش ازان دم که او زبانه کشد — بدم اهل کناه را بکشد

آه از ان عذاب و انکالش — از شراب حمیم و اغلالش

از زفیر و شهیق بدکاران — آه از ان خیامهای از نیران

آه از زهر و هیبت مالک — آه از زخم و ضربت مالک

ولیکن از وای وای اهل عذاب — آه از ناله های بی خورد و خواب

که نمرده بوند و نه زنده — بند از هر طرف شده زنده

وای ازین کونه ها عذاب و نقم — ربنا اغفر لذنبنا و ارحم

آه ازان دم که بر صراط کذر — کذرها فتد بروی سقر

چه صراط انصراط با عقبات — ای خداوند بنه بپای ثبات

نه حالت کنیم ازان — در کذر یاربنا ازینه کار

ما کجا و عقاب ای غفار — رحم کن رحم کن ایا غفار

بندکانیم سرکش و بی باک — فضل کن فضل کن بمشتی خاک

ای خدایی که نیست جز تو خدا — روی راحت بیندکان بنما

در دنیا فی ستحق نهاده تو است — هر چه داریم جمله داده تو است

انچه خواهیم اکر دهی تو بما — می کنند شاد از حبیب تو را

و ذکری عنبران ایا رحمن — دشمنت شادی شود شیطان

شادی دوستی بن مطلب — ان بما کن که منبر و به نجب

و المناجاة — یا الهی بذاتک الاکرم — و بسوله النبی ابی القاسم

بصفات و باسمک الاعظم

بملائک بعرش و کرسی هم — بسموات و حق لوح و قلم

بحجابات و حرمت خاصان — بکرامات و خلوت نیکان

بنبی مکرم محمود — بولی معظم مسعود

بامامان با آل با عصمت — بسینه چاک محنت و محنت

بشهیدان بلا لا لم یکن | با اسیران بلای ممتحن
بفقیهان و عالمان یقین | با امینان شرع و شرع مبین
بکلام معظمات و قرآن | با تمام مکرمات انسان
بنو حمله حقهای خطیر | که تو داری به بندگان حقیر
که باین بنده ضعیف بکر | جاکر الساقی کوثر
اوفتاده بنا بحال خراب | دستگیری یا رب ای وهاب
نظر از لطف کن بر احوالش | خالص از غیر خود نما حالش
تا [illegible] بخشد | [illegible] دیگران بخشد
ساقی اهل بیت کند کارات | مادح اهل بیت اطهار است
بنده را وعده کردن از اقبال | نه سزاوار است ای مولا
دوستان را ز لطف و احسان بخش | دو ز محشر مرا بایشان بخش

نوش کردی تو چو ناله جام اجل [illegible]
عیش عرفان نشد مه علم و عمل [illegible]

ای پرمان این چه حق مخدوم [illegible] | نوشجان کن تو [illegible]
عمر [illegible] از [illegible] | شادی [illegible] هوشت

مسلمان مدحتام ای مخدوم | کن معطر مشام ای مخدوم
تا چه [illegible] بجا آرم | خود تنی [illegible] نوا سازم
بشنواز نی حکایتی دیگر | از جدایی شکایتی دیگر
ادر الکاس ایها الساقی | واجتنب و حل الباقی
ازل الحزن والهمومات | وصل القرب بالمقامات
یاد عهد قدیم یاران کن | داستان مرا گلستان کن
سینه از داغ غم چراغان کن | هر چه خواهد بکار جان آن کن
باز کو از دیار و از یارم | از نگاری که بهر او خارم
عندلیبا ای ندیم گلشن راز | ای نواتت مرا زهر آواز
یکزمان شور در چمن افکن | یا شیرین لبست و غنچه دهن
ای کیت قلم قدم بر دار | در صفت مدح حیدر کرار
مطلع تا نه [illegible] انا | [illegible] آفتاب اوج علا

یا علی الولی و الاولی
یا وصی النبی فی الاعمال

مضمون حدیث شریف

[illegible] اما [illegible] / حضرت [illegible]

کفت [illegible] / [illegible] ماد رم [illegible]

[illegible] نائل / [illegible] علم [illegible] عاقل

[illegible] در ره امام انام / [illegible] ام

کر خداوند قادر دانا / مشغول [illegible]

انام [illegible] / [illegible] دست حضرت [illegible]

[illegible] روشن کر [illegible] / [illegible]

[illegible] چرا / [illegible]

[illegible] / [illegible]

کر [illegible] / معصیت [illegible] چرا [illegible]

با بیان مرد کر غلام مردان / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] کو [illegible] چرا

انا [illegible] / [illegible]

[illegible] / کر [illegible] دلیل [illegible]

احتیاج [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

بر صفحه [illegible] / خطی [illegible]

حرفی که از کتاب باشد / [illegible] علی و آل اطهار

انا باطل است [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

هذا مخمس الجلي المسمى كوكب دري في مناقب امير المؤمنين علي ... الوقوف من كلام الرباني

بسم الله الرحمن الرحيم

يا علي الولي يا الاولى
حبك الذخر للمحب غدا

يا وصي النبي في الاعلى
كيف يحوي بغضك الاعدا

يا شفيع الورى امام هدى

انت لله والرسول حبيب
جنة ازلفت لكل اريب

حبك اللازم لكل لبيب
واللظى سعرت لكل مريب

انت يوم القضاء قاسمها

يا علي انت كاشف الكربات
انت ميزان قسط يوم ثبات

يا علي انت كاشف الغمرات
انت للناس لك عن النجاة

نجنا من عقاب عقباتنا

حزت كل العلوم بالتوريث
لا يواليك يا ولي خبيث

طاهر المولد اليك حثيث
ليس ذا القول فيهما بحديث

قاله المصطفى من الاعلى

فحل المستقيم حين نهج
انت بالنص صرت يوم الحج

لمحل المستبين عن عوج
بعد خير الورى ولي

انما انت قل كفى نصها

يا نسيم الصبا اليك ندج
لحبيك مقتفيا بصباح

قل لمحبوبنا السلام صباح
وانتم لك السامي له مفتاح

فاتح البال يا كاشف البلوى

قد تبوأت ... ولا اشباخ
رب طير ... نحي ...

انها حين للفراخ فخاخ
من ارضنا من الاوساخ

واملا الدهر منهم دعا

يا علي انت معدن الجود
انت نوح سفينة جودي

ونجاة لكل موجود
وقعت واستوت على الجودي

قد نجى في البلاء راكبها

يا الهي الى الولي الوذ
من اعادي متابعة اعوذ

انت في الشعر كل فرد
نابذ الذكر ناقص الجود

ما صب الحق من الينا

يا علي إمام كل بشر — ماحي الكفر داحي الأثر

ساقي الحوض شافع المحشر — أدرك أدرك عبيدك المضطر

[illegible] المولى

من تولاك بالفلاح يفوز — كل خير من الصلاح يحوز

ماءك العذب من سقاه [illegible] — من أليم العذاب [illegible]

يا لها من سعادة حازا

يا طبيب النفوس [illegible] — حال أحبابكم إلى [illegible]

ما الأعادي آتيا إلى التلبيس — [illegible] لنا [illegible]

[illegible] الصغرى

ما صفى بعدك لنا عيش — ما وفانا البعد لك طيش

ليت يا رب تظهر [illegible] — تبدل الأرض تخسف الجيش

والسماء أرسلن مدرارا

ذلك اليوم كان يوما [illegible] — ما لأهل الشقا هناك خلاص

قيل فيه ولات حين مناص — نقتلوا المشركين للإخلاص

أيها المؤمنون بالأمنا[illegible]

يعرف الحق والهدى مرتاض — ليس في قلبه من الأمراض

كل ما كان في الجنان رياض — للمحبين عندنا أعواض

[illegible]

عترة المصطفى هم المغتبط — بينهم بيت رفعة ومحط

علمهم علم نافع أضبط — نمط أوسط بغير شطط

فرقة حقة تبايعها

ما لقوم إلى غلط فرط — محض كفر محضه لا فرط

خذلوا قربا الذي حافظ — [illegible] لاعب [illegible]

رجع الكل [illegible]

أشجع القوم أعلم أورع — علم النور علمه يلمع

سيد الكل ثانيا [illegible] — نوره الأول الذي شعشع

مرتضى المصطفى [illegible]

صبغة الله خلقه صبغ — قدرة الله خلقه أبلغ

نعمة الله [illegible] اسبغ ... آية الله في الورى تسمع

[illegible] ذكره لم ننكره

بلد ما منتهى لكل شرف ... شرفت مكة وارض نجف

قد قريت علوم كل صحف ... ودريت الفنون ما يعرف

علم اجابنا وعلم كل

عالم علم ما يكون بحق ... علم ما كان عنده مطلق

حكم فارق لكل فرق ... كل من زاغ ما يعنه مرق

نحو الجود من [illegible]

في بروج السماء كل ملك ... وبحار الورى وكل سمك

خاضع خاشع نراهم لك ... ناطقون بفضلك الملك

هاك المعالي [illegible]

يا وصي النبي فيك نزل ... آية الله كلها اكمل

جعل الخلق لم يكن من ضل ... عصم الله كلكم من زل

من فداء الرسول [illegible]

لنتم العلم وانكم لحكم ... لنتم الحلم صبركم احكم

انتم البحر للسخاء انتم ... انتم البر في بني آدم

[illegible] الاحباء

نحن اشباعكم بدار محن ... مبتلون بمحنة الادون

نحن المجرم علينا الحزن ... نجنا ربنا من الحزن

انك القادر الرؤف بنا

كل ذكر بغير ذكرك لغو ... كل فكر بغير فكرك سهو

قلبي لولا اليك لصحو ... حسبي الناحل لنحو المحو

روحنا وحتنا اليك فداء

يا حبيب الاله من اعطاه ... واصطفاه لنوره وحباه

وارتضاه لسره واراه ... عميت عين عاذل الاشبا

[illegible] البشير بالاعمى

ليس لو لو كلو لوا لالا لا ... لا [illegible] وكيف قيلا

كافيلوا او قايل لو لا ... هل اتى مثل لا قولا

[illegible] كله لك يا علي [illegible]

ربنا ربنا بحق نبي	عربي مكرم مكي
وولي مقدم وعلي	وبولد مطهر مهدي

استجب [illegible]

قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي [illegible]

ولو كانت الاشجار كلها [illegible] تفصح اقلام [illegible] وكانت ماء البحر [illegible]

وكانت [illegible] وكان جميع الانس والجن يكتبوا وكان مداد [illegible]

لكلت [illegible] [illegible] العشر من فضل [illegible]

[illegible]

ان [illegible] [illegible] الشوق [illegible] لو ان [illegible]

[illegible] ولا [illegible] الاعداد

[illegible]

در دبستان علمی نو ادیب

بله سطوری طفل نا ملا صون

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

سرم باد فدای چار یار [illegible]

ابوبکر و عمر عثمان و حیدر [illegible]

ابوبکر است یار غار [illegible]

عمر فاروق [illegible]

[illegible]

بادفنذ ان خانه بکرست | قول و فعلش حق و صدق بود

این چه نورست چو نام خدا

که باو داده ... [illegible]

از فاطمه ... [illegible] | ... ابو طالب حید

... [illegible] | ان ... آمد احمد

... [illegible] | ولدش ... [illegible]

... [illegible] | حامی ... [illegible]

... [illegible] | کرما ... [illegible]

این چه نورست صدا تا چند

که باو داده حسین ... [illegible]

شد عالم توحید ... [illegible] | ... [illegible]

... مجرد کردید | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | کشت ... [illegible]

چون علی کند ... [illegible]

کشت ... [illegible]

... [illegible]

ساقیا جام ... [illegible]

... [illegible]

همه با او بلی در خشید | ده هشت غالبش خوانید

این چه نور است خدا نام خدا

که باو داده چنین مرتبه‌ها

جانشین نبی پیغمبر | زوج زهرای سکینه اطهر

والد ماجد شبیر و شبر | فاتح مشکل و باب خیبر

قاتل عمرو و عمرو عنتر | ساقی شیعه در حوض کوثر

شافع واقعه روز محشر | دافع همه ضرر و ضیم و ضرر

زاده انوار دین و دوز | مظهر لطف خدای اکبر

این چه نور است خدا نام خدا

که باو داده چنین مرتبه‌ها

[illegible] محمد و [illegible] عجیب | بین اقرب [illegible] کل [illegible]

[illegible] | [illegible] نخبه [illegible]

والله ان [illegible] | والا [illegible]

چه طریف [illegible] | چه عجب [illegible]

بیضا هاش عجب [illegible] | نعره‌ها [illegible] بود و [illegible]

این چه نور است خدا نام خدا

که باو داده حسن مرتبه‌ها

خلق [illegible] شاه قرآن | رحمة خلق خداوند جهان

[illegible] امن و امان | [illegible] بی پایان

ماحی ظلمت کفر و ایمان | قاسم جنت و نار نیران

معدن [illegible] | سر همه سر [illegible]

لنگر [illegible] زمین قطب زمان | [illegible] کون و مکان

این چه نور است خدا نام خدا

که باو داده چنین مرتبه‌ها

قاطع [illegible] | قامع لشکر کفار عنود

[illegible] حسین و [illegible] | غزوات شده اشهر شهود

کلمات [illegible] المعبود | [illegible] احلی [illegible]

از عبادت شده [illegible] معبود | [illegible] بود

او [illegible] و انجیل و زبور | حاکم [illegible] شکور

ارجه نورلت حدانام احمد
کناو داده چنین مرتبه‌ها

بناء اوست که فرموده عظیم	المصرها اهل وصید النوم
نی ازنقل باطن تعلیم	حسنه ومرة تونهات ردی
اهرمن نیز ازاز دارد بیم	رد دشمشیر بید بود جسیم
کشتی نوح ازازکشت سلیم	اومرادات سلطانی کلیم
چه علیم است وحلیم آن وکریم	چه نبیل است وجلیل است وعظیم

ارجه نورلت حدانام احمد
کناو داده چنین مرتبه‌ها

عجنابش دشرف کرد سلام	شمس وشد ودبا آن شاه کلام
ردشد ازهر بها ش کرنام	بود دائم بصیام وقیام
خاتم اوداد بسائل انعام	پای بردوش نبی شد بمقام
کرد معراج همه ز حصام	برطرف ساحت الهجا اصنام
باسیران وتیمان طعام	بامساکین بود او کریم

ارجه نورلت حدانام احمد

این مقال مطلع مسمی بسوز نفس و شعله نفوت اعاذنا الله منهما واهلها

بسم الله الرحمن الرحیم

ای گرفتار عصیان گشته سوخته دل آتش — افتاده ای در جحیم عصیان آتش
ای که عصیان میکشی از نفس شیطان میکشی — خود را بیزار میکشی در جحیم عصیان آتش
ای که از عصیان تو آتش زند بر جان تو — بر باد شد ایمان تو در جحیم عصیان آتش
از بهر آن جان حزین کرده خود را در بلا — کرده آتش که زنی در جحیم عصیان آتش
ای از بهر آتش شده مست خاک گشته — دود دل شعله آتش رست در جحیم عصیان آتش
عصیان عشت بازند ... اصفی ... — حبش ... در جحیم عصیان آتش
این آتش بی زهرست آتش ... — رقوم ... در جحیم عصیان آتش
عصیان ... سوزی ... — ... آمد ... در جحیم عصیان آتش
ده وقت ... ای ... — رو ... در جحیم عصیان آتش
موش کرا ... — ... در جحیم عصیان آتش
تمیز ... این باده ... — از ... افتاده در جحیم عصیان آتش
آتش ... — ای ... در جحیم عصیان آتش

بی امن ... حواب ... آزاد ... — دارد ... عذاب در جحیم عصیان آتش
با ... زنده زا — تا ... بیار در جحیم عصیان آتش
عصیان ... از ... آن — که ... زنده در جحیم عصیان آتش
ای ... عصیان ... آتش ... — آن ... آن ... در جحیم عصیان آتش
ای ... گردان ... — ... در جحیم عصیان آتش
ای آب ... تقیح ... صبح — ماء حمیم و از ضریع در جحیم عصیان آتش
غل غل ... — ... در جحیم عصیان آتش
مجموع ان زقوم ... — چون ... در جحیم عصیان آتش
در آه و دود ... — کو ... در جحیم عصیان آتش
سلطان ... — از این ... در جحیم عصیان آتش
نالی ... — گوید ... در جحیم عصیان آتش
ای ... ماده است ... — از ... آتش ... در جحیم عصیان آتش
ای ... منزل ... — جز ... حق ... در جحیم عصیان آتش
... — گو ... در جحیم عصیان آتش

چون سخن حرف ز درج سخن گفتا [illegible]
حیف باشد [illegible] بر حریفان مکش

چون دلا کمتر [illegible] بد و ورد [illegible] | که خلق [illegible] آتش [illegible] بر حریفان مکش
ای نفس [illegible] شیطان بود [illegible] آیت | دایم [illegible] بر حریفان مکش
[illegible] از حرف [illegible] | [illegible] تا [illegible] بر حریفان مکش
از آب [illegible] زبان [illegible] با دل خود | [illegible] بر حریفان مکش
از [illegible] که [illegible] دارد [illegible] | [illegible] بر حریفان مکش
[illegible] حق [illegible] بود | مانند [illegible] بر حریفان مکش
ناگفته [illegible] زبان [illegible] | لیکن [illegible] انصاف [illegible] بر حریفان مکش
حیف [illegible] | تا کی [illegible] بر حریفان مکش
در امر و فرمان [illegible] | [illegible] بر حریفان مکش
تا کی [illegible] | [illegible] بر حریفان مکش
چون [illegible] | چو دلا [illegible] بر حریفان مکش
دست [illegible] | چو دلا [illegible] بر حریفان مکش
این [illegible] اللطف [illegible] | حاصل [illegible] بر حریفان مکش

نفع [illegible] | [illegible] بر حریفان مکش
[illegible] | [illegible] بر حریفان مکش
هم [illegible] دل [illegible] | خواب [illegible] بر حریفان مکش
دندان [illegible] | [illegible] بر حریفان مکش

[illegible] از حکمت و عقل [illegible]
ای [illegible] بر حریفان مکش

دد [illegible] جهان [illegible] | [illegible] بر حریفان مکش
آدم [illegible] | [illegible] بر حریفان مکش
در مجلس [illegible] | ای [illegible] بر حریفان مکش
[illegible] | [illegible] بر حریفان مکش
مردان حق [illegible] خدا [illegible] | [illegible] بر حریفان مکش
[illegible] حال [illegible] | پس [illegible] بر حریفان مکش
هر صاحب طبع [illegible] | طبع [illegible] بر حریفان مکش
[illegible] بلبل [illegible] | صوت [illegible] بر حریفان مکش
[illegible] | به فکر [illegible] بر حریفان مکش

مدّعی کز دعوی بیجا ازو حق بیزار شود — ای عجب از بود است و بد ز حرص علمان
گو بنده که دفع هم کند جنبان و هم شده — ای مرد حق کی این سزد ز حرص علمان را
بس کیف و لهو است و طرب موجب [illegible] — دایم بانده و ولعب ز حرص علمان
این صورتی که جان لست مردود این [illegible] — در معنی آن نا بالست ز حرص علمان
در شهر شد در فتنه دل [illegible] — در خانقاه و مدرسه ز حرص علمان را

اخبار ای اخ در عرصه گفته چه [illegible]
یا قوم ذا شیء عجیب ز حرص علمان [illegible]

ما [illegible] النهمات [illegible] — والله هذا من جنون ز حرص علمان
اینها است فعل [illegible] عاقل [illegible] — از مجلس ای یار [illegible] ز حرص علمان را
دیدم که [illegible] — گفتم مکن این های و هو ز حرص علمان را
باشد غذا [illegible] — باعث شود داء و داء ز حرص علمان
گویی که من علمان کشم [illegible] — من این سخن بالا خوشم ز حرص علمان
تو اهل [illegible] — در دا از انقاع ز حرص علمان
خود را [illegible] — به عادت [illegible] ز حرص علمان
گو آنکه چون [illegible] — از ترک عادت [illegible] ز حرص علمان

گام [illegible] — سلب [illegible] حرام [illegible] ز حرص علمان
نعمت [illegible] — معلوم [illegible] ز حرص علمان
[illegible] — [illegible] ز حرص علمان

ای بی سوار با خود [illegible] بار گران [illegible]
خود را مکش باری مکش ز حرص علمان

بسیار زحمت میکشی [illegible] — این نا بعبرت میکشی ز حرص علمان
نیست این [illegible] — این یار [illegible] ز حرص علمان
دست [illegible] — باگاه حیوان [illegible] ز حرص علمان
افتی که [illegible] — [illegible] ز حرص علمان
که همیشه [illegible] — [illegible] ز حرص علمان
ان بی صدا [illegible] — نه شل و کور [illegible] ز حرص علمان

[illegible]
[illegible] ز حرص علمان

مقصود [illegible] — چه [illegible] گفتگو ز حرص علمان

عصیان همه آن نفس [illegible] | بند از برای النفس [illegible] حذر عصیان مکن

عصیانت ای [illegible] | خود را مسوز چون [illegible] ز حذر عصیان مکن

دایم تو آتش زارها دارند [illegible] | ای بنده اینجا [illegible] حذر عصیان مکن

خوش [illegible] | یعنی از اینها در گذر حذر عصیان مکن

عصیان اسباب ضلالت [illegible] | ای [illegible] حذر عصیان مکن

عصیان [illegible] چاه [illegible] | یعنی [illegible] حذر عصیان مکن

عصیان [illegible] | بود و نبود [illegible] حذر عصیان مکن

اعجب [illegible]

لب [illegible] حذر عصیان مکن

کفتا که [illegible] | ز [illegible] حذر عصیان مکن

هر چیز کی از [illegible] | [illegible] حذر عصیان مکن

ای باده [illegible] | بد بو مکن [illegible] تو [illegible] حذر عصیان مکن

ان [illegible]

چون [illegible] حذر عصیان مکن

کفت [illegible] | ورنه [illegible] حذر عصیان مکن

صحبت [illegible] | [illegible] مکن

از [illegible] | هر [illegible] حذر عصیان مکن

عصیان [illegible] | [illegible] حذر عصیان مکن

خود را [illegible] | آتش [illegible] حذر عصیان مکن

[illegible] | تو [illegible] حذر عصیان مکن

زاد از [illegible] | تا [illegible] حذر عصیان مکن

حیف [illegible] | تن [illegible] حذر عصیان مکن

[illegible] ساقی [illegible]

[illegible] حذر عصیان مکن

[illegible]

من [illegible] | ساقی [illegible]

[illegible] | [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

یا الهی سبحی الرب الجلیل

قاضی الحاجات للعبد الذلیل

حق پاکان حق خاصان درت | حق پیغمبر رسول بهترت

مصطفی انرود دنیا و دین | مجتبی ان رحمة للعالمین

محرم خلوت سرای کبریا | خاتم و نعت سر اصطفا

خواجه مظهر الطاف حق | در کدر اوسا بلطف ادنا سبق

ای شفیع امتان روسیاه | ای رفیع الشان بدرگاه اله

صد سلام و صد ثنا از ذنب ما

بر روان تو ثنا ای رهنما

ای وسیله بهر حاجات وری

رو بیا سوی تو باشد سرورا

جانشین حق احمد مرتضی | در دریای سر مدعو تقی

شاه مردان شیر یزدان بوالحسن | عمرو کش عنتر فکن خیبر شکن

لا فتی ان مصطفی عن قوی | شهسوار لا فتی الا توی

صد سلام و صد ثنا از ذنب ما | بر روان تو ثنا ای رهنما

ای وسیله بهر حاجات وری

رو بیا سوی تو باشد سرورا

فاطمه عذرا ای حورا نسب | زوج طاق مرتضی زهرا لقب

بضعه پاک نبی مصطفا | بدر برج عصمت یا اصطفا

مادر سبطین نور مشرقین | بنت احمد پادشاه مشرقین

مادت حور از رضوان خادمت | ظاهرت حسن و صفا در باطنت

غصب حقت کرد قوم بو الفضول | غضب الله علیهم و الرسول

عصمتش ناموس اکبر گشته است | زانکه شهید لطف در گشته است

صد سلام و صد ثنا از ذنب ما | بر روان تو ثنا ای رهنما

ای وسیله بهر حاجات وری

رو بیا سوی تو باشد سرورا

ای امام مجتبی مؤتمن | شاه با خلق حسن خلق حسن

سید جملهٔ جوانان جنان | در طریقت پیر راه سالکان
نور چشم مصطفی و مرتضی | میوهٔ باغ دل خیر النسا
ای شهید زهر الماس جفا | باد هر جان ز جانها فدا
معدن علم و رضا کان کرم | منبع حلم و حیا ماه حرم
حسن خوبت بود همچون نو گل | زرد باد دشمن از رو ... گل
صد سلام و صد ثنا از ذات ما | بر روان تو نثار ای رهنما

ای وسیله بهر حاجات وری
رو بهیا سوی تو باشد سرورا
تو شفیع و حاجت ...

ای حسین تشنه لب در کربلا | کشته مظلوم قوم پر جفا
امت بیچاره امتحان | داده او سر در امتحان
باده جان نبی و مرتضی | دلبر و دلبند خیر النسا
ای شهید بی کس مظلوم زاد | جانها بادا فدات صد هزار
کاش می بودیم ما در کربلا | خاک می گشتیم در پای شما
از چشم ما نثار تربتت | توتیا از عشق تربتت
صد سلام و صد ثنا از ذات ما | بر روان تو نثار ای رهنما

ای وسیله بهر حاجات وری
رو بهیا سوی تو باشد سرورا

ای شکور ... بی بدل ...
تو شفیع و حاجت ما را ...

ای امام عابدین زین عبا | قبلهٔ ارباب دین ای مقتدا
... | ...
محنت ایام ... | ...
جسم ... | ...
محرم ... | ...
... | کوهر ...
صد سلام و صد ثنا از ذات ما | بر روان تو نثار ای رهنما

ای وسیله بهر حاجات وری
رو بهیا سوی تو باشد سرورا
تو شفیع و حاجت ...

باقر با هنر ... الاصفیا | بحر علم انبیا و اوصیا
ای علومت مقتبس از نور حق | وی ... مقتبس ...
... از فیض ... کاینات | ...
... | ...
در ... | در ...
ای ... دار السلام | ... سلام
صد سلام و صد ثنا از ذات ما | بر روان تو نثار ای رهنما

ای وسیله بهر حاجات وری
رو بهیا سوی تو باشد سرورا

ای نکو و نزد آن پروردگار
تو شفیع و حاجت ما را برآر

ای علیم حبر صادق باوفا — وی [illegible] صادق با صفا
از علومت استقامت یافت شرع — وز فیوضت یافت اصل و فرع
ملت و مذهب گرفت از تو رواج — [illegible] معدلت [illegible]
مهر تو صبح سعادت را صبا — قهر تو صبح شقاوت را فنا
دشمنانت را ابا [illegible] — [illegible] جعفری
ای امام راستان پاک رای — پادشاهان بر درت چون گدا
صد سلام و صد ثنا و صد [illegible] — بر روان تو نثار ای رهنما

ای وسیله هر حاجات وری
روی ما سوی تو باشد بر ورا
ای نکو و نزد آن پروردگار
تو شفیع و حاجت ما را برآر

موسی کاظم امام الفاخر — شمع جمع صفوت اهل یقین
رهروان [illegible] طریق — دستگیر بینوایان ضعیف
دشمنانت [illegible] — دوستانت در جنان [illegible]
جنت از لطف عمیمت شمه — دوزخ از قهر عظیمت لمعه
دین و دنیا از تو دارد انتظام — انت شمس انت نور فی الظلام
موسی عمران ید بیضای تست — عیسی حیران [illegible] مسیح [illegible]

صد سلام و صد ثنا از ما — بر روان تو نثار ای رهنما
ای وسیله هر حاجات [illegible] — روی ما سوی تو باشد بر ورا

ای نکو و نزد آن پروردگار
تو شفیع و حاجت ما را برآر

ای حبیب [illegible] طبیب هر نفوس — کاس جام بزم [illegible] شمس طوس
[illegible] — [illegible] زمین
مبلغ هفتم شه هشتم امام — [illegible] انتظام
[illegible] مصطفی و مرتضی — خالق و خلق از تو خشنود و رضا
زائر روضت طرف گلشن نوبهار — طوف کوی [illegible] صد هزار
ای امام ابن الامام ای ماه تام — کام یابانند [illegible] خاص و عام
صد سلام و صد ثنا از [illegible] — بر روان تو نثار ای رهنما

ای وسیله هر حاجات وری
روی ما سوی تو باشد بر ورا
ای نکو و نزد آن پروردگار
تو شفیع و حاجت ما را برآر

ای تقی کان کرامات و کرم — معدن حلم و حیا کان حرم
بحر و بر از فیض جودت یافت بر — نسخه امکان [illegible] معتبر
[illegible] مصطفی — سرو بستان [illegible]
عندلیب خوش نوای گلستان — وی معانی فصاحت را بیان
ای تمام منقبتهات بدیع — وی [illegible] فضل تو منیع

پیشوای اتقیا اهل سداد　　حق ترا از فضل داد انصاف و داد
صد سلام و صد ثنا از دل ما　　بر روان تو ثنا از دل ما
ای وسیله هر حاجات وری　　رو به ما سوی تو بشر رو را
ای نکو رو نزد ان پروردگار
شو شفیع و حاجت ما را برآر

ای نقی پاک دینان ای نقی　　ای ادیب هر سعید و هر شقی
ای طبیب دردمند [illegible]　　وی لبیب [illegible]
وی اشارات شفا از بهر ما　　وی عبارات دوای درد ها
در هدایت [illegible]　　بر [illegible]
و ادهان ما [illegible]　　ای طبیب ماهر [illegible]
حب او حسن [illegible] صفا　　نام ازان کردند [illegible]
صد سلام و صد ثنا از دل ما　　بر روان تو ثنا ای رهنما
ای وسیله هر حاجات وری
رو به ما سوی تو باشد بر روا
شو شفیع و حاجت ما را برآر
ای نکو رو نزد ان پروردگار

عسکری ای عسکرت خیل ملک　　قصر زاندود عدلت تا فلک
جنة المأوی فضای نزهتت　　سدره و طوبی لوای رفعتت
حور و غلمان [illegible]　　خانه [illegible]
قعر نیران ان دشمنهای تست　　چاه زندان سیاه [illegible] تست
تو امامی شافع یوم القیام　　حبک فرض علی کل الانام

ای شه ممتاز از کار زمن　　حسن خلق صبح با خلق حسن
صد سلام و صد ثنا از دل ما　　بر روان تو ثنا ای رهنما
ای وسیله هر حاجات وری
رو به ما سوی تو باشد بر روا
شو شفیع و حاجت ما را برآر
ای نکو رو نزد ان پروردگار

ای مظفر از خدا با دین و فر　　مهدی هادی امام منتظر
شیر حق شمشیر بهر انتقام　　رونق روز [illegible] قیام
ای ظهور [illegible]　　صاحب عصری [illegible] ای انتما
ای شهنشاه [illegible]　　قاب قوسین [illegible]
ای شه مسند نشین کبریا　　سبط دو پیغمبر با اصطفا
هر که از مهر تو رو گردان بود　　سرنگون در ظلمت نیران بود
صد سلام و صد ثنا از دل ما　　بر روان تو ثنا ای رهنما
ای وسیله هر حاجات وری
رو به ما سوی تو باشد بر روا
شو شفیع و حاجت ما را برآر
ای نکو رو نزد ان پروردگار

خاتم است ای شاه دین ما　　[illegible] خاتم پیغمبران
ختم کار ما به نیکویی نما　　دین جهان ما [illegible] با شما
حشر ما را با شما سازد کرم　　مطلب ما جمله اینست [illegible]
ساقی [illegible] دور از حضرت　　و ان لب [illegible]

چشمش اونادیدن روی شما | تا رکودین الستی ای شمس سما
ای ز نور وت باضیا کوز فکان | یکنظر از عین رحمت کن بزان
صد سلام و صد ثنا اوزیما | بر روان تو نثار ای همنما
ای وسیله هر حاجات ورثی | رو بسوی تو باشد سرودا

ای یکورو نزدان بره دکار
شفیع و جا حصا داد

بسم الله الرحمن الرحیم

ابا معروف و ترویج که ... | تو که منکر با ... چه خواهی کرد

در ان قوم که بود ... باشد ... | ز ان ... [illegible]

اجه دین ... علت ... | چنین ... [illegible]

کسی ... باشد ... | چگونه ... باشد ... [illegible]

امام است ان حق که ... | نه ان خلقان ... کند

اگر داند این خلقان ... | چه محتاج ... [illegible]

تو گر انصاف و عدل داری ... | و گر تو طالب یاری نه محتاج ...

نظر کن سوی ... | با ... که ...

امام است اعلم ... که داند ... | ... باشد ... علت ...

جهان ... که ... | چنین ... امام ...

... | کناره کرده ایمان ...

تو ... | تو ... حکمت ...

... | تو گر ... که ...

جهان از ظلم و ... | ... ظالم ... [illegible]

خلافت ... کم ... | ادب ... غلام ...

چه ... جای ... | ... [illegible]

چنان ... [illegible] | مسلمان ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]

خلیفه ... باشد ... | معاذ الله ... باشد ...

با جماع ... [illegible] | ... [illegible]

تو ... کردن ... | پیمبر ... کرده ...

چرا ... مردم را | چه ... [illegible]

ز جماعت ... مسلمانان | چرا دادند ... [illegible]

... [illegible] | همه ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]

... ما سرود

... بدری

خدا ... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | تو که داری ... [illegible]

... [illegible] | چه ... [illegible]

[illegible] هر که بسته [illegible] است [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

چو دیدم صبح صادق [illegible]

[illegible]

بحث رمضان کن زدم بلید تا چه شیطان نشوی بتو پلید هر کرا زین عمل ابا کردن

او شیطان نحو بات مرید

بکعبه میروم و در دو سوی کعبه طایم | چو مرغ [illegible] تا شوق و صد شعف دارم
علت صاحب آن خانه بود با منیت | [illegible] غم است که آن صحبت [illegible] دارم

بسوی کعبه بروست قبا چه سرو روز | که جز من تو بیا خانه علی [illegible]
اگرچه نیست مطلوب میسر [illegible] خدا | رسیده است که خیر [illegible] مزد

مطوف کعبه بنی میروم [illegible] | [illegible] غم و درد [illegible] سبکوی
ماند [illegible] باچگونه بگذرم | که خفته از دوست فتنه از ره کوی

رو بطوف حریم رسول [illegible] | ندید از دوست فتنه از [illegible] غمگین
ز دیدن حرم شاه شاد و خرم [illegible] | که کشته اند که [illegible] صاحب

از هفتی از دو [illegible] جنت آن شاه | کی هوش آزار ز تقلیب گشتاید راه
از گنج شفاعت است و گنج رحمت | حاشیه [illegible] مروی گنج چو مار سیاه

۶۵

بر کوی خدا یا بهترین انام ... یا رب بحق مصطفی صفی الله ... ساقی حوض است و عترت

بن احمد مرسل علی الماد همام ... [illegible] ... بیمار و بی یار و طبیب ما

فاطمه و حسن الحسین شاه شهید ... [illegible] ... ای تو [illegible] شفا خشم مرا

عابدین و باقر و جعفر امام ... محمد زین العابدین [illegible]

موسی و رضا و تقی [illegible] ... [illegible]

عسکری و مهدی صاحب الزمان ... [illegible]

که بکلید از [illegible] ... [illegible]

نجات ده [illegible] ... ای [illegible] ... طواف و سعی [illegible]

خصوص [illegible] ... نوشته [illegible]

گردون [illegible] ... ای [illegible] مصطفی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

قال النبی المجتبی [illegible]

[illegible]

اظهار فضل الکرم

قال النبی المصطفی [illegible]

[illegible]

خورشید لطف او حرم [illegible] از عدل جود و کرم لوح و کعبه و قلم

قال الوصی المنتجب [illegible]

[illegible]

گرد رخ صنم تو ام ... [illegible]

[illegible]

در راه ... [illegible] ... جز در ره عالم ... [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد حکیم عز و جل / صلوات و درود بر احمد

خاصه بر آل او که ماندند / بلکه فیض وجود ایشانند

فضل و احسان او بر ایشان باد / خاصه بر اهل بیت او [illegible]

از عبادات آشکار [illegible] / طاهرین [illegible]

مومنان گشته و بدین همره / [illegible]

در حدیث آمد که روز قیام / چون شوند حشر بندگان تمام

حق تعالی حساب خلقان را / چون کند داوری شیطان را

امر باز رسد ای جن و بشر / گر گشته از رحیم و الستغفر

خلق محشر با اضطراب آیند / همه از بیم از شتاب افتند

از لعین گوید از کجی بنهاد / که خدا از عدل بنده وداد

تا به ایشان برسد بنه کردان / وعده ابن عمو الحسن کردان

عرض خود را ز حسین چو بگذارد / سخن [illegible] آرد

این خطاب آیا نما دهند / که کالست از شفیع هر دو سرا

احمد و عالمان امت او / حاضر آیند بعد وقت نکو

وحی ایزد بحسن [illegible] / کای [illegible]

از رسول اکرم مشهور / بر نشیند بعد [illegible] نور

علما و تمام امت او / از حسب و ذات و در حضور او

دیوم رود ذات بر خود / بحضور او [illegible] او را

بعد از آن حاکم علی الاطلاق / گوید این را ز فضل و هم اشفاق

کای رسول علیم والی عما / حکم این مسئلت کنید ادا

حیثت در شرع حکم این مسئول / باز گویید تا شود معمول

یکی صبی است مالکی دارد / تخم بخواست تا در آن کارد

بوالفضول بود غصب او را / تخم برکاشت اندر آن جا

حکم از حیث حاضر شود / چون بحاصل رسید و جمع نمود

بعد از آن مصطفی فقها بد / که بحکم تو اینچنین باید

زرع للزارع است اما / ارض را مالکش شود صاحب

اجرة المثل [illegible] / چند با ابتیاق شرع بوصاند

چون بعرش آمد از حق احمد | این خطاب آمد از خدای صمد
کای رسول مکرم [illegible] | [illegible] بعد زین حق دانی
ارض دلهای بندگان ما | که خریدیم بعرصهٔ دنیا
که شود علم و هم عمل حاصل | در عوض هر چه نادهم کامل
کرده ابلیس غصب از ایشان | [illegible] کاشانهٔ [illegible]
حاصل آورده معصیت بسیار | کرده [illegible] شرار
همچنین ظلم کرده آن ملعون | بر من و بندگان ز دل بیرون
حالی جاها ز عدل ما [illegible] | عدل ما [illegible] اقتضا چه بود
محنهایی که ما بر او گشته رد | ما ز او کرده [illegible]
ملک خالص مجرد [illegible] | [illegible] شوم [illegible]
[illegible] المثل [illegible] من | [illegible] ذوالمنن
بعد از حکم مهتر مردود | از فساد [illegible] بر آید دود
[illegible] بالملک خانه هشتاد | [illegible] آباد
کشند از غضب بر افروزش | دیو مردود را سوی آتش

بابا در تنها کند فریاد | [illegible] ایمداد
دیو شد [illegible] حدیث [illegible] | که [illegible] روز خالق اکبر
وضع سازند چو از بانی حسنا | از ترازوی عدل [illegible]
اول از لطف بر حساب آرید | امتان رسول را [illegible]
فرقهٔ حقه تا [illegible] رسول | حمله ایمانشان [illegible]
از مخالف [illegible] | همه کرده [illegible] صفتا
جمعی از شیعیان ز حال تباه | حشر کردند حمله نامه سیاه
حکم سازند ز عدل کرم | که گناهان شیعیان را هم
بار دوش مخالفان سازند | بر [illegible] ایشان [illegible]
عمل نیک حمله اهل خلاف | [illegible] الطاف
هست مضمون [illegible] | [illegible] حسنات
آن حضرت [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] سوال کنند
این خطاب آید از خدای جهان | کای جفا پیشگان ز بی ایمان
مطلع [illegible] | که چه کرده [illegible] دنیا

عقبت خوش عمر کردید   حملکی رو با هر [illegible] کردید
دین حق گشت از ذلیل شما   بدعت و رای بد دلیل شما
دوستان را جفا کردید   اهل دین را کشید از جرا کردید
همه در [illegible] و تقیه بودند   مختفی بد ابلهیتان از جور
[illegible] و [illegible] و ناهیت   کرد [illegible] خوش در امنیت
عمل نیک از خبر دانستید   اجر کردید [illegible]
لیک الله دوستان [illegible]   از جفای شما شدند [illegible]
معتبر شرع و دین بودند   دشمنان [illegible] بودند
باچنین حال ان بلاکیشان   طالب حق بدند و تابع ان
کم بودند نیکی و طاعت   جز نبود از زبانشان [illegible]
اجر کردند معصیت [illegible]   همه از شومی شما بود ان
[illegible] بود که از امام   ناصبان [illegible] تمام
مانع [illegible] از شما کشتید   حال [illegible] کردید
بر کشاد [illegible] عذاب   که تمام کرده با اصحاب
راه [illegible] سوی نار جحیم   ناصبان [illegible] جحیم

پس [illegible] باشیطان   [illegible] حق [illegible]
[illegible] داشتند   در جهنم [illegible] شوند
دشمن اهل بیت [illegible]   [illegible] هند شان [illegible]
پس [illegible] کردند [illegible]   [illegible] جان خود [illegible]
وهمه [illegible]   فاحمدالله [illegible] الامین
بعد از [illegible]   شاد [illegible] و خلاص شوند
حمد [illegible] کردند   داخل روضه جنان کردند
شکر عدل و فضل [illegible] را   که [illegible] هم [illegible]
لطف او [illegible]   وای [illegible] حال ان [illegible]
ساقی ای [illegible]   [illegible] خود [illegible]
که تو [illegible]   [illegible]
از [illegible] فضل و [illegible]   که [illegible] ز [illegible]

بنمایید جرعه خاصان
داخل اندر باغ امن و امان

السلام المعصوم

السلام المظلوم

اگر زلفت ... [illegible] ... که از تو دوست گوئی ... عالم

چون طالب ... [illegible] ... بنور ...

گدای ... [illegible] ... سلطان ... راه خوبان

هدیة ... العفو العفو

... [illegible] ... برای ماه خوبان

گفتم که چه واضع اصل ... [illegible]

ایا کرم ... علی ... [illegible]

ای ... [illegible] ... جهان بنام تو

... [illegible] ...

ای صاحب غار یار وفادار صدیق
ای یار نبی صاحب الدار صدیق
با دار بحفظ او چو در غار
نوشت کتب ... یار ای صدیق

ای از ... کامل ای فاروق
ای ... پناه ... فاروق
ای ... ای فاروق
ای ... ای فاروق

ای صاحب ... ذوالنور
ای کاتب وحی ... ذوالنورین
چون اهل کتاب ... جانی
در پای کتاب شد ... ذوالنور

ای ... مصطفی ...
ای ...
چند ...

[illegible]

از عقل کنه ذات او ... برد
این ... خفا ...
... رخصا ...
... بامامت ...

موجود بود ... علی
... از ازل
این هر دو جهان ...
... علی
از نور محمد ... علی

جز وصف محمد و ... الکرم
جز وصف ... اکرم
از ... قدم
... سوم

او ... آب
... آب
... اب
... آب

از فلک ... مسکن ...
... علی
اندر کوه ... علم
... ولی ...

[illegible]

76

[illegible] بادان [illegible] مشو ایمان

اولا [illegible] رسول دشمن ما بکاه

دشمنان [illegible] | مدان رسول [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] آدم

[illegible] عالی | [illegible] خداست علی

[illegible] مرتضی ما مرد | دشمن [illegible]

اهل اسلام [illegible] | [illegible] سند

[illegible] بود با طل | [illegible] و با بلش [illegible]

[illegible] صلوات | [illegible] بود [illegible]

اهل اسلام کافر مذهب | [illegible] عمر [illegible]

[illegible] عالم | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] در جهان [illegible] کرمیزدوست دو
کشته [illegible] عادی [illegible] باد

گفت [illegible] [illegible] [illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

[illegible] و [illegible] خدا

نقاب [illegible] [illegible]

[illegible]

چو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی

[illegible]

خدا [illegible] علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

تابکی این دل العطش ... تابکی ... موج سراب ... تشنه وصل ... ما ...

بر محمد و آل او صلوات

بر محمد و آل او صلوات

بر محمد و آل او صلوات

بر محمد و آل او صلوات

بر محمد و آل او صلوات

بر محمد و آل او صلوات

قطعه ...

بر محمد و آل او صلوات

بر محمد و آل او صلوات

بر محمد و آل او صلوات

بر محمد و آل او صلوات

بر محمد و آل او صلوات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و الصلوة

مستعیذم بالله [illegible] رجیم
ذکر بسم الله الرحمن الرحیم

مطلع دیباچهٔ ام الکتاب — مجمع علم و عمل باب الصواب

نیست اندر نظم و نثر و هر مرام — هم نظام افتتاح و اختتام

بعد حمد و بعد نعت مصطفی — مرتضی و آل او شید با وفا

خالص و مخلص همه دین شاه اند — معدن علم و عمل انبیا بدند

اندرو محقق کی [illegible] — مهربان بال اغنیا نان بود

[illegible] — باب احباب است باشد یادگار

با چنین افعال خود شو ای [illegible] — بشنو ای جانان حدیث معتبر

تا مثنوی و القنوی بر احوال خود — ایکه داری تکیه بر اعمال خود

حضرت سبحان [illegible] — گفت روزی در مناجات کلیم

کای خدای محترم از بهر ما — هیچ کاری کرده خالص بما

گفت ای [illegible] هر راز و نیاز — من بجا آورده ام طاعت نماز

گفت کردی بهر خود تا با نشاط — بگذری از آتش از صراط

گفت ای ذات بری از عیبها — روزه بگرفتم برایت روزها

گفت تا هم بهر تو باشد سپر — از شرار محشر و از شور و شر

گفت بهر ثنای حق او جلیل — کرده ام تهلیل و تسبیح از دلیل

کین نمازم بهر تو ای حضرت ... باعث قربست و رفع منزلت
مصطفی چون از نمازم شد کلیم ... عرض کرد یا بار الها ای رحیم
چه عمل خالص بود از بهر تو ... تا بجا آرم من از جان بهر تو
رهنمایی کن تو این بنده را ... وحی آمد کای نبی باوفا
دیده‌ای تشنه را از کرم ... داده‌ای یکبار آنکه هم
یک گرسنه را نانی داده ... یا برهنه را رخت پوشانده
عالمی را کرده اکرام تو ... یا غمی را شاد کرد انعام تو
مضطری یا کرده مظلوم را ... ای کلیم ای یا کلیم بی ریا
این عملها خالص آمد بهر من ... بعد گرداند تو از بهر من
موسی آمد در خروش از این خطاب ... از سر او رفت هوش از این عتاب
زاهدا مغرور طاعات مشو ... بهر عبرت این حکایت را شنو

حکایت

واقفی کامل که مرد کار بود ... نام او منصور بن عمار بود
سالها وعظ و نصیحت کرده بود ... در شریعت در معنی سفته بود
آخر عمرش اجل آمد بسر ... کرد از این دنیای بی حاصل گذر
از وفات شیخ یک ماهی رسید ... یک مریدی شیخ را در خواب دید
گفت چونی ای مقتدای ارشاد ... حق تعالی اجر تو آنجا چه داد
گفت کرد از من خدای من سؤال ... صرف عمر تو چه شد هفتاد سال
گفتم از بهر تو چل حج کرده‌ام ... غرض آن یک یک بجا آورده‌ام
گفت من رد کردم آن حجهای تو ... خام بوده است پختن سودای تو
گفتم ای حق چند بیم تو السبق ... از چه رد کردی تو حجهای من
گفت از تو تشنه‌ای میزان آب ... ساعتی کردی تو قصد خواب
زان تو قصد خاطرش خسته ملول ... زان سبب حجت نکردم من قبول
گفتم از بهر تو کردم حج را ... گفت مجروحی در این بار خرا
اسب در گشت چو رنجور ماند ... لاجرم محروم از حج مانده
گفتم ای سبحان ولی دانی راز ... شب همه شب بوده‌ام اندر نماز
گفت این طاعات تو ای هیچ هیچ ... در قبول من نیامد هیچ هیچ
زانکه گشتی مقتدی بر خویشتن ... خویش را بهر نماز آراستی
سالها در پنج مسجد ختم بود ... ترک نام و ننگ کلی گفته بود
آن صدای پای تو پیدا شد ... در صفوف تو ریا در کار شد
تا بگویندت که مرد زاهد است ... کاندرین وقتش هوای مسجد است
گفتم ای حق صد هزار کردگار ... ختم قرآن کرده‌ام چندین هزار
گفت آن خود است از تو شنیده‌ام ... لیک از تو من گناهی دیده‌ام
گفت روزی بهر مصحف خوانشی ... با فراگیری تو یار تو عجب
چون رسیدم منقطع شد اوی تو ... آمد از خانه تو خطاب مضطراب
کی ملایک من ندیدم چنده‌ام ... از عملهای بی‌ریب برگزیده‌ام
رفع این بنده صعلین برید ... مرتبه وصلش بخود بعین دهید
گفتم این طاعات من رد کرده ... از چه رو بر خاصه خود کرده
گفت روزی تو به بهر مسکین ... نیم نانی داده از بهر دین

ما از خاک ره برداشتیم / قصرها از نجم بر افراشتیم

سالها با معرفت طاعات شو / این عبادت می‌نرزد نیم جو

نیم نانی گر دهی در راه او / ای خوشا حالت همان ساعت بد

نیم شد گندم که هیچ نیم آن / این تو علم آن دیگران

ناتوانی را بعیب انعام کن / ناتوانی را به [illegible] کرام کن

دستگیری کن بیا افتاده / راستی [illegible] ساده

طاعت برق و من و طاعات من / این همه طاعات بی طاعات من

ما کجا و طاعت چو بهر کار / ما کجا و بندگی نا کرده کار

هیچ کار ما نه غیر از معصیت / وین عبادتها بیا بی معذرت

معذرتهم معصیت در معصیت / کار ما شد بی تو ما را زهر هست

ای خداوند کریم بی نیاز / کارهای بنده اندر خود بساز

کردنانی و جبونی ولی من / وای من مولای من مولای من

سوی لطفت ما پناه آورده ایم / [illegible] گناه آورده ایم

کار ما تقصیر و جرم و معصیت / کار تو لطف است بخش معصیت

ساقی بهانه را دلشاد کن
می ز لخت [illegible] آزاد کن

ای که دایم در [illegible] غرور و هوای [illegible] / [illegible]

هست منظور [illegible] / [illegible]

ساده بودن روی خوبان [illegible]

مضمون کلام اوست علیه الاسلام

عتابی کرد بهبنا امام دین عباد | که ای سلیطه مکان غلط چند فساد
بخاک بهشتی فشاندی وخاکسار گری | تمام نسل علی هر تراب ال عباد
عرض چیست ازین چه این کینهای پنهانی | کالسکار نبودی با ودهم اولاد
جواب داد که ای نور چشم خیر نسا | مرا چکار رخدمت برامد وچه مراد
مرا بخواست از اینستی که داشت بمن | سعد فضد داد طلاق بخاطر ناشاد
بانتقام همین هم ابهر خواست دلم | باو رساندم مالش حوادثات زیاد
عجب تو بهر پدر ابوش کردی سید | این است که چشمان نه فهم نکردی
چوپی نصیب مرا داده ابوطالب | رضی چنود وداغ خوش جایز بکردی
سزای اوست اگر او ما بحت نکشیم | مرا نجود چه بر نام و نسبت داد بباد
بود همیشه سلوکم همین بنسل بتول | خدا لیان همین باو حکم شود بمعاد

بگوی ایتن توقع بود ترا ساقی
که چندین زنامادرانه وفا و وطن
چند بیانی بخود کن این احسان
علی را که شیعی راه بود
کرد بو جعفر او چو روا
کرد و بکند ادعا که توبه نقصان
گر بیود نی بخاله خود را | که کنون ده باره از بیران
دره عشق و دهر تو از بس
گر رخوان مباش از ان انبیای [illegible]

از روضه لعل جانانت | که جبر بوده کشته ادعوات که بجنگ گران شرم ودون
همگی جان بنشیم وجان جانان

الهی الهی پناهی مرا | گدایم در تست داتو شاهی مرا
تو سازی کرمی که از فضل | نوازی بنشین پاهی مرا
نه لا تقنطوا از معذرکنت | که سوزد دهر گناهی مرا
خداوندا بعطا بر مهربان | نا رهنمای براهی مرا
که دران رضای تو شد تمام | بود هست بابا دنیاهی مرا
چو لطف تو بود دمعش منت | چه باك ار بماند سیاهی مرا
بجز تو بسبب درکاهت از پاینا | نمنظور کرده جاهی مرا
تو فنا کرده الفنایکیان | بهر چکو روی سکو اهی مرا
نگهدار در هر بلند نامیخ | ز لغزش چه ماه و چه ماهی مرا
پناه از تو خواهم که این دیو سر | بیانداز دارد بسر جاهی مرا
از نفس ترسم مبادا بلی اله | نایدیاد تو گاهی مرا
تحجب ود امشل انسان ادم | کنند در بهایات ماهی مرا
بنا سوء عصیان از رحمت | نگری بار زود ماهی مرا
فشان برین از رحمت قطره | بود سیر دیده تو نه گناهی مرا
بسیر کوه کوه این گناهان من | ببیند همه بر گناهی مرا

حدیث هدایا

سزاست [illegible] آن رب فاطر اشیاء | که آگهست و کریم و حکیم و دانا

بروح پاک [illegible] و روان [illegible] او | هزار تحفه نثار و هدیه بگو

عزیز من [illegible] حدیث تحفه جان | که از طلاوت [illegible] خواندن

[illegible] رسول [illegible] | [illegible] دگر [illegible]

[illegible] کنم از روی [illegible] | اگر [illegible]

[illegible] که ای [illegible] دانا | [illegible] که [illegible]

ولیکن [illegible] دراز | [illegible] بیاید [illegible]

اگر [illegible] داری از تقوی | رسد [illegible]

[illegible] | ضرور [illegible]

[illegible] | [illegible]

هدیه [illegible] | [illegible]

هدیه [illegible] | [illegible]

[illegible] | برای [illegible]

[illegible] | [illegible]

دگر روایت [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | دگر [illegible] که [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | زیاده [illegible] احتمال [illegible]

[illegible] | برای [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | که [illegible]

[illegible] | [illegible]

هدیه [illegible] | [illegible]

[illegible] | دگر [illegible]

[illegible] | مدام [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

لدوا للموت وابنوا للخراب

گر بگفتندم بخواهی تیغ را

لدوا للموت وابنوا للخراب

لدوا للموت وابنوا للخراب

مهیا ساز ...

لدوا للموت وابنوا للخراب

باولا دو چشم ...

لدوا للموت وابنوا للخراب

لدوا للموت وابنوا للخراب

ابیات ...

برای ...

برای آخرت ...

حدیث میشود ار ... [illegible] | [illegible] ...
سر عطیه حق را به بنده عادت | که به ... شود کی وصف
مسند ... قدر و مکن ... [illegible] | [illegible] ...
به مصلحت ... [illegible] | تا ... [illegible]
جناب حضرت داود ... [illegible] | ... کرد ... پادشاه ... وجود
از آنکه ملک ... نه باشد | ... [illegible]
رسید و چرخ ... | جز ... العظم از ... [illegible]
وسیع تر بود از ... | از آن ... بود ... خوش
چو ... بود ... ملکوت | بر بنیاد تو در ... کند ...
هر سه که ... علو مکان | ز ... صفات آسمان ...
بد آنکه ... شوق ... | خاطر ... دکر ... عالم
سحاب ... عقل ... رحمت | در ... بود ... حدیث
حدا ... مکان ... | شدست ... دیکر ...
که ... او ... | تفکرات ... شکر باقی آن

جناب ... | که ... داود
چنانم ... دل | ... عادل
... کردد | ... کرد
چو ... | ... علیین

دعای ... اجابت ...
... دل ...

[illegible]

وقت شد ای دل رها داهل بیت / هجر از ما نهان ودا داهل بیت

گر تو خواهی [illegible] اید / [illegible] سواد اهل بیت

از [illegible] / بیت معمور آیجلا اهل بیت

[illegible] / هر کجا باشد بر ما اهل بیت

اهل فضل واهل [illegible] / اهل بیت دا تقیا داهل بیت

[illegible] / از خدا دادست وداد اهل بیت

یاران [illegible] / جای در بنیاد اهل بیت

دور محشر شاد هم [illegible] / آنکه در دنیا است شاد اهل بیت

[illegible] / کفر بود ام باعناد اهل بیت

آه از آن روزی [illegible] / آه حسرت از جفا با اهل بیت

ظلم از ابن زیاد [illegible] / کی رود یاد از زیاد اهل بیت

[illegible] / میرسد [illegible] اهل بیت

[illegible] / [illegible] اهل بیت

آب [illegible] / آتشی شد [illegible] اهل بیت

[illegible] / خاک شد [illegible] اهل بیت

[illegible] / چون کشتی [illegible] اهل بیت

[illegible] / طالب جود [illegible] اهل بیت

ساقی [illegible] / ای ساقی بیاد اهل بیت

[illegible] السلام

ای [illegible] / [illegible] السلام

ای [illegible] / [illegible] السلام

ای [illegible] / [illegible] السلام

ای [illegible] / [illegible] السلام

ای [illegible] کربلا [illegible] / [illegible] سلام

ای [illegible] / [illegible] سلام

ای [illegible] / [illegible] سلام

ای [illegible] / [illegible] سلام

ای [illegible] / [illegible] سلام

ای [illegible] رضا [illegible] / [illegible] سلام

ای [illegible] / [illegible] سلام

ای [illegible] / [illegible] سلام

ای [illegible] / [illegible] سلام

ای [illegible] / [illegible] سلام

[illegible] / [illegible] سلام

[illegible]

هر دم ... جان شود ... / از ذکر ... می‌شود ...

اسم ... نام ... / اسم اعظم ... کار ...

... / ... نگر ...

... / ... نام ...

نام ... / نام حضرت ... ذکر ...

از ... / ...

ساقی ... و ...

[illegible]

سید قرآن است ...

یا ... اسمعیل ... خدا

حرف ... و ... دم

از ...

[illegible]

لمنه الاستاد الاعلی [illegible]

حذا الحمد کان زرب قدیرات | علی است و منظم لنفی کبیرات

درود بیحد و بی حد بر رسولان | رسولکان بشیرات و نذیرات

محمد و آل او را صد هزاران | سلام از حق بر ایشان دایمات

الا یا ایها الاحباب بشری | مبارک شیعیان را عید غدیرات

چه خوش روزی است روز [illegible] | میان عیدها این بی نظیرات

غدیر [illegible] | که او امروز [illegible]

[illegible] | دلش [illegible]

هزاران [illegible] | که ما را [illegible]

نبی مصطفی [illegible] اکبر | [illegible] مشهورات

[illegible] | [illegible] که از [illegible]

بگفتا [illegible] | مرا [illegible]

[illegible] و بگفتا | الا یا ایها الناس [illegible]

هر آنکس [illegible] | علی مولای او [illegible] و زیرات

[illegible] | با مر حق علی بر خلق [illegible]

[illegible] | امام [illegible] کبیرات

حذا یا [illegible] | [illegible]

الا ای حاضران [illegible] | [illegible] که دانا و بصیرات

همه بیعت [illegible] | امیر المومنین [illegible]

هر آنکس تابع [illegible] باشد | [illegible]

همه از روز [illegible] | که [illegible]

برون [illegible] | منافق [illegible]

[illegible] | ازین [illegible] کبیرات

[illegible] | که مولای [illegible]

هر آنکس [illegible] | [illegible]

ز دشمن بالسان مومن [illegible] | که [illegible]

ولی حق [illegible] | امام [illegible]

قدح پر کن [illegible] ساقی بیاور | بهار و فصل گل [illegible]

بیا [illegible] | که [illegible]

بیا ای [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

که وصل [illegible] | بهار و [illegible]

شراب ساقی کوثر طهور است ... خوش آن کو از دست علی خورده است

برای شکر این نعمت در این روز ... بکن احسان به هر کس کو فقیر است

حساب روز محشر با کریمان
که مسکین را حساب او یسیر است

کیت بحق تست الاعلی | کعب انجد وصنبا الاعلی
قدرت [illegible] | کیت والی و لا الاعلی
نیست لایق تو [illegible] | [illegible] الاعلی
در ستاره [illegible] | کیت [illegible] الاعلی
بر سپهر [illegible] | [illegible] الاعلی
بر که [illegible] خلاق علیم | گوییا او سلالة الاعلی
کس [illegible] علم مصطفی | زانست [illegible] انتها الاعلی
[illegible] علم و حکمت [illegible] | [illegible] الاعلی
[illegible] | [illegible] الاعلی
در [illegible] خلق [illegible] نظیر | بعد احمد لایری الاعلی
[illegible] | در زمین و در سما الاعلی
[illegible] | لا فتی فی العلی الاعلی
[illegible] کبریا | محرم خلوت سر الاعلی
[illegible] | تا ابد [illegible] الاعلی
از [illegible] معراج او | کس نماند [illegible] الاعلی
کس [illegible] | از جمیع ماسوا الاعلی

اقدم اول او اصر [illegible]
از [illegible] احمد [illegible] علی

[illegible] ساقی و نیست باکی [illegible]

[illegible]

[illegible]

روشن ز نور چهره ... [illegible] | تا ... [illegible] آتش
از ... [illegible] آتش | گل ... [illegible] آتش

... [illegible] | ... [illegible]
دل ... [illegible] آتش | ... [illegible] آتش

[illegible]

... [illegible] علی ابی طالب | ... [illegible] علی ابی طالب
پاینده دین اسلام از ... [illegible] | رواج مذهب ملت علی ابی طالب
... [illegible] | معاون بود و با نصرت علی ابی طالب
... [illegible] شمشیر ... [illegible] | ... [illegible] علی ابی طالب
... [illegible] | که ... [illegible] علی ابی طالب
... [illegible] | ... [illegible] علی ابی طالب

[illegible]

[illegible] آتش

[illegible]

بسمه تعالی

دلم ز مهر جمال تو مهر تابانست — ز ذکر نام خوشش جان ما گلستانست

چو طلعت تو ام ... — جهان که ... است

بیا که شرح ... — ز آب ... آن ... است

به زلف ... — ... است

چراکه ... — ... است

[illegible]

[illegible]

این آیه حسن نقوش ترد کات | من محو جمالم چراغ حیات
حوری تو ما که نور ز لطف حسن | اسباب ز ... جست ... [illegible]
عالم که شد عبرت از لعل ... دهانت [illegible]

مکنون خاطر ماهست اسرار خوشی | از صد بهار شکفته گل که راهی تو
عالم شد منور از نور طلعت | ماه که کرده هست آن جا ...

یارو زبان ... ای در ... ماه دهانت

قربان ای ... ای شهر ... | دانی که این ... در ... جستوم
هر چه ... ست ... | سوسته ... کمانت ... خوردند کمانم

از غم ... دو ... خط ... ملک

تا از تو ... جان ... | ... ادب ... لب
دارد ... عشق کرده ... | از ... تو بر در ... عاشق

گر ... است ... ملات

در ... سر ... | هم ... بر ...
... ترک ... جان جانان | قربان ... از ...

محروم کرد ناصح ... ملامت

جنت که ... از صفای ... جنت | ... از ... بهار جنت
از ... | ... از جلوه ... جنت

... با هم ... ات

97

در گل ... عالم ... | ... بهار ...
چون ... عالم ... | دارد ... فراری

گاه ... گاه ...

و حسن ... خوانت | روی ... منفصل
رو ... خضاب | ...

ا ... کار از ... باغ و داغ | جائی که ... چراغ
... | ... باغ
... | خواهش ... داغ ... داغ
... | کامگار است ... فراغ
دل داغ ... | ... داغ
... | ... نه داغ
... کنند ...
... داغ

حسن باشد چو داند زحلوی   گلستان گشته از بهار وی
حسن فعلش شود آزان   تار فکر بکر شود عشق
عشق جانان شود بی درد   سازد تسلیم و صبر باش
دهر از غم اکمر کرد من   عقل را داده تار الحق
صوت بلبل سماع را باید   خیمه بو شم در اع دهم صعق
کو فقاهت بر است حولی   ساز البنی با قدق
غیر اهل شراز لدکیت   اهل بلخ و بخارا بی حس
هر که دار دولت شیحه   کی شود از صراط ار سیق
می ساقی کو شم باید   نه مباد بیهر صرفق
وای ودین صلیب باید مخکم   کی عمارت بدیر شد بصق
تشمن بو تراب میچو بید   آتش فیض واسبه در ساق
منع نرق ومار سکوید   صورت صبح احرار ایق
خاک ره فقر قار سیه دهاد   نرق ناکرده فضل از حق
دار دنیاست در حصین زلال   احوت رات حالکه زرق
سیل الذکر کو بعان نت ویعد   در تاسف ثانی و فاق
و د بکر دی بانه کرد الف   هم بخلق بیانی دیو
کر تو قانع شوی بحق از آن   هم یاقوت کردی دو

در براهل معرفت ای جان   از بنا رزق بدان بیک صبح
نوشتمات دو خامه هوی   بود هیچ ز بنت و کس
خوش تماری رزنت دنیا   و صبر القلب نحوی نحو
عمرهای کمر و امل بسیاد   الطولات باغ کی بود قلو
ملک الموت در کمین تو است   غم ها ند تو از از دشو
آخ ای کام تو سکیدا حی   د طباع غم ثنت و اسجو
لذت اند جاده کو حواهم   مطلب غزات صد کو حلو
کو توجه روضو صحولی   ما بحقای جنان بری سی
نفع بو سازد بنا نوا آنا لق   نفد حقوق حق تا شو

ساقیا بند طره کفش
انشا مرغ فی فی حلق

ساقی با بیمی دیر دراکن   ما ابین قدم چو شیرازکن
جام بلال لب سکون کرم ها   آنکه دام رخت سوز کوکان
مطرب تو بیتر الستان برار   هنگام عشرت است تو انبساط کن
ما عاشقان بکیم روزی نار بات   زاهد تو در رکوته مسید نماز کن
قربان غمزه تو شوم اکنون مکش   سویم نگاه لطف از رو نار کن
صبح قند زلف تو ام ازل ...   رحمی بحال سته خود سال تو بار کن

[illegible]

الفجر زیاده کرد انشاد

[illegible]

حکیم ایرج [illegible]

[illegible]

ازین نقد [illegible]

[illegible]

هو العلی الاعلی

ای سپاه اسکندر روز [illegible] ... [illegible]

انگه [illegible] کام دل [illegible]

[illegible] سپهر [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

شاه ولایت [illegible]

مجمره گردان [illegible]

خاک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کار و بار خلق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر که قشو خراس باطن است تو هم تحقیق است | قرب حق نظر دل با حق همان زیناست
دوری تو از عرش ازین جهت دوری است | جاده تروت یا جانور تن وسیلیات
هر که رست این هر جو رسی جارت

باغ و زاغ درسیاس رود بت نمود است | کار ایمن تکبیر دفتر کرد قد فرد است
برجش شوم حاصل بهره کی حوا بده است | شد طالب از ختم عا حشی تمام است
عسکم لکم الحکون جزع حرقة العین است

رخنه شد چو درد دندان شد خست با ح دل | بهر دانای کمال جمع حسن کشتیه شد محزون
کشته قدود تا بنی قبر خود کن موزون | جنبر چو حاشیه بابه ازو احذر افزون
سان نکانی با دامن رخ افضلیت

تعلیت شد احالم از خزان بهی ماند | حسم یابتی از ائمه زر من ح هم زماند
لسکه دو نهی و رنجت بار نرمی داند | لسکه از رسل از ضعف هر قدم کمانه
شد کان کد در بیانم نقش های خلیت

این متاع در دنیا جز زیان بیار دیار | نقد دل ازین است که در بن بازار
راست شو سحر چو دل شرم کم از این کار | قد صبد از این دل نقد جان بردار
گر سر شکر فتن ته مهر دادن وین است

ساقیا سحر که رحش فارغت کنم از غم | بادر بر شور کوش چو زوبرد جنس سلغم
حیطا این از فرماید رغبت کرت شتم | بابست از هم که نی سعد و ماه عم
ماند از آن او عام اجتماع سلیت

الٰهی بالنبی وسبطه ووصیه
و شبلیه والسجاد ذی العبرات
باقر علم الانبیا و جعفر
هو الحق والصدق ذی البرکات
وموسی والرضا الکریم و من
علم العلم هادم الشبهات
محمد النقی ثم الذی
نفی سلم السلام ذی الصفات
والحسن الهادی والقائم الذی
یقوم لدفع الظلم والظلمات
الهی اعطنا سائر وجهم
وجب لنا العلم بحسنات
واسکنا الجنان بقرب مقامهم
یامن من الافات فی الغرفات
[illegible]

[illegible]

[illegible]

از لطف تو جناب تو باشد — دایم بعبادت تو باشد

سرگرم محبت تو باید — استاده بخدمت تو باشد

شاهنشه تمام عالم — در زیر اطاعت تو باشد

آماده رحمت و ثواب — شایسته رحمت تو باشد

تا قبضه کرامت [illegible] — در قبضه قدرت تو باشد

خیر [illegible] — بر وفق ارادت تو باشد

از طاعت حضرت [illegible] — شایسته حضرت تو باشد

[illegible] رضوان و [illegible] — تا [illegible] بولایت تو باشد

گر [illegible] گناه [illegible] — تا مانع رحمت تو باشد

ای که [illegible] عالم — در [illegible] طاعت تو باشد

[illegible] — در [illegible] حضرت تو باشد

سلام علی السید المختار — حبیب طبیب شفیع الامم

سلام علی الصنو [illegible] — امیر امین ولیه الحرم

سلام علی البضعة الباهرة — [illegible]

سلام علی السبط [illegible] — سعید شهید [illegible] النقم

سلام علی من [illegible] — [illegible] والظلم

سلام علی الزاهد العابد — خلیل جلیل [illegible] الامم

سلام علی الباقر الماهر — وحبر علی العالم علم

سلام علی الصادق [illegible] — کشمس [illegible] الظلم

سلام علی الکاظم [illegible] — حلیم علیم [illegible]

سلام علی من علا بالتقی — رضا [illegible]

سلام علی [illegible] — تقی [illegible] النعم

سلام علی [illegible] طاهر — نقی [illegible] الکرم

سلام علی العسکری [illegible] — امام همام [illegible]

سلام علی خیر [illegible] — [illegible] العدل [illegible]

[illegible] الکفر — سبط [illegible]

[illegible] — [illegible]

سلام علی الانبیاء [illegible] — [illegible]

السلام ای شیر سرپر وفا | مصطفی را صاحب حند ...
السلام ای امین حلوت نماس | محرم راز قاب ارا دن
السلام ای وکیل و نایب حق | علی مرتضی شه دانا
حافظی که جهان سپید | هست اورا خدای بی همتا
السلام ای بتول عصمت پاک | ماه اوج سعادت کبری
السلام ای سبط از شهید | ازدم اسب و مهر تیغ جفا
ای حسن ای حسین طوس | حامل این شعبا زاد این شما
السلام ای امام سید | بین عشاق دین آن سبا
السلام ای دوست باقر | دین باقر علوم را دریا
السلام ای صادق صحیح | صبح صادق صفا تمس صحی
السلام ای امام عالم ... | موسی طور دار صفا عیسی
السلام ای رضا ... | طور مشهد خراسان ...
... مصطفی امل احمد | ما کرده ... رضا ...
السلام ای نقی ... | السلام ای نک حسن ...
السلام ای امام کل انام | سید ... اهل ...
السلام ای ... | سلطان عصر والی ...
کعبه که کند مهر انور ... | شام ما را کند ...
... تیغ ... | روز ... شام ...
السلام ای ... | عارفان عالمان ... هند

۱۰۴

بسم الله الرحمن الرحیم

باد سلام و ثنا بر صف اهل صفا | خاصه حبیب خدا سید آل مصطفی
تا آن او را سلام باد علی بر کلام | شیر خدا انسان سر رهد جان فدا
زهره ... بتول ... | باد سلام فوق دهر ... القا
بر حسن مجتبی ... | بر ... باد سلام ...
زین ... سلام ... کل انام | زانکه ... اهل ... جفا
رفع سلام ای ولی باقر علم نبی | حبیر ... اهل وفا
جعفر صادق ... کاظم ... | بر ... باد سلام
شاه خراسان رضا ... | نعمت ... مصطفی ...
... تو ... عسکری | باد سلام ... ما
مهدی امام ... | بر تو ... سلام ای ... وفا
... | باد ثنا ... سلام و دعا
رحمت حق ... | از ... باد ...
یا رب ... | روز ... عفو ...

ساقی ... کام ...
جام ... ... حدا

[illegible] بر [illegible] کجا [illegible] روز [illegible] [illegible] از شرق [illegible]
[illegible] بار دیگر [illegible]

[illegible] خوبی [illegible] [illegible]

ای شه انوار السلام علیک — لطف را مظهر السلام علیک
مصطفی مفخر رسول انام — شافع محشر السلام علیک
[illegible] — حیدر صفدر السلام علیک
[illegible] — [illegible] السلام علیک
[illegible] — جان [illegible] السلام علیک
[illegible] — ای شهید [illegible] السلام علیک
فاطمه ای [illegible] معصومه — [illegible] السلام علیک
حسن مجتبی [illegible] — در [illegible] السلام علیک
عابدا ای [illegible] — صدف گوهر السلام علیک
باقرا ای [illegible] علوم — موسی [illegible] السلام علیک
جعفر ای صبح صادق [illegible] — ای [illegible] رهبر السلام علیک
[illegible] — نور [illegible] السلام علیک
[illegible] — مر ترا [illegible] السلام علیک
[illegible] — از تو شد انور السلام علیک
[illegible] — ای شه [illegible] السلام علیک
[illegible] — [illegible] السلام علیک
[illegible] — سرور [illegible] السلام علیک

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علی الساجد الزاهد
وحامی الحمی قبلة العابدین
سلام علی الصادق الناصح
وسیع ... التهذیب
سلام علی الباقر ...
علوم ...
سلام علی الکاظم ...
امام الاوتاد الصابرین
سلام علی ... المصطفی
سلام علی سید ... لاهل الرسالة ...
... صفا العارفین سلام علی ...
سلام علی سید ... جواد ... معین
علی ولی هدی المومنین سلام علی ...
سلام علی ... وحسین ...
... الطالبین سلام علی العسکری حسن
وحسام دین الحاسدین
سلام علی المجتبی حسن
... سلام علی ...
ولی الزمان ...
سلام علی من ...
و... المذنبین

ای رسول خدا مصطفی سلام علیک — امین راه خدا با صفا سلام علیک
... حضرت پروردگار ز بعثت — طبیب حاذق دار الشفا سلام علیک
وصی ... — شاه ... مرتضی سلام علیک
... — بتول فاطمه خیر النسا سلام علیک
... — حسن حسین دو نور ضیا سلام علیک
... — اسیر ... کرب و بلا سلام علیک
امام ... باقر ... علم نبی — سفینه راه نما ... سلام علیک
... — چو صبح صادق ... سلام علیک
حلیم موسی کاظم ز علم ... — ... سلام علیک
امام ... — ... رضا سلام علیک
تقی جواد ... سلام ... — ... سلام علیک
دلیل راه ... — عسکری ... سلام علیک
ابا امام ... — پناه و ... سلام علیک
... — ... سلام علیک
همراه ... — ... سلام علیک
... — هزار رحمت بی منتها سلام علیک
... — بیا ... سلام علیک

مصباح الصلاة فی احکام الشک والسهو

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

بنام آنکه او دانای غیب است | بری از شک و سهو و نقص و عیب است
نباشد بر زیاده رحمت او | ز حد و حصر بیرون نعمت او
توانا نیست محمود الفعال او | وهم یکتای معدوم المثال او
نموده فرض بر بنده اطاعت | بقدر طاقت اندر جهد و سعت
مطیع او فرشته سهو و شک را | ز عزت خادمش کرده ملک را
چراغ محفل ایمان محمد | بر او و آل او صلوات بی حد
زبعد حمد و مدح ای طالب دین | یقین دانی که در شرع و آیین
نماز اندر حق گر میگذاری | ز شک و سهو کی باشی تو عاری
نماز مؤمن چونکه محول است | یقین کو خالی از شک و سهو است

نماز آمد چو آن معراج مؤمن | شکسته گر بود آن نیست ایمن
ستون دین تو چون این نماز است | در آن باحق تو را راز و نیاز است
بود افضل عباده هست لیکن | بر آن را آنچه کلی بنای خانه
که استخفاف در آن کفر است و رد | کتب مجموع بکثرت ای برادر
مسائلهای شک و سهو مبتلا | ببین این مختصر از روی ایقان
ز شک و سهو دل چون میشود تار | چراغ اندر این راهست در کار
که تا ره سوی حکم آن برد دل | شود آن راه روشن بهر جاهل
بآن منظوم هر کس رو نماید | یقین کان چراغ از او بر آید
مسمی [illegible] این نظم روشن | از آن کردید در این صحن گلشن
عجب بین چونکه [illegible] کشت | در احکامات سهو و هم شک آمد
شمار نظم با مصباح ای شاه | موافق اتفاق افتاد در باب
اگر تاریخ سالش خواهی | نظر کن بر چراغ ای مرد ساهی
همیشه باد روشن این چراغم | خورم از خرمن ظن خود چراغم

چو غایت از لطف حق این رساله
کلمات این رساله بود بحواله

کنم سهو خلل اکنون ابتدا من
بتوفیقات و تاییدات ذوالمن

الهی باز دار از شک و سهوم
بجود و الرحمها و ساز محوم

عزیز من بفهم اکنون فتاوی
نما خود را خلاص از شر وسوس

اقسام خللهای نماز

خللهای نمازت را بیاسنج
که خالی بود اقسام وی از پنج

در نوع عمد جهل و سهو و هم شک
و یا ظن سر زند این پنج منفک

عمد

اگر عمد الخلل به واجب آید
اعاده مطلقاً باید نماید

جهل

و گر از نوع جهل از گشت صادر
چو عمد آمد بحکم ای مرد ماهر

مگر در جهر و اخفا کوست معذور
دگر اتمام در قصر است مشهور

ظن

همه فعلی که ظن حاصل نمایی
مکن شک بو همت اعتنایی

با ظن کن عمل ای مرد والا
خلافی نیست در این اصل اصلا

احکام قلت سهو

دگر سهوات و اوقات تفصیل
دو قسم است از نما این تحصیل

اگر سر زد خلل جز و رکن بود
اعاده میکند گر وقت باشد

و گر خارج شد از ظهر قضا است
ولیکن در طهارت احتیاط است

اگر این سهو در اجزا است و ارکان
مر اینها راست تفصیلی چنین دان

حکم سهو در رکعت

اگر رکعت شود سهو از زیاده
رکوعی است از آن را اعاده

و گر قبل از رکوع است از تمام
دو سجده سهو از بعد السلام

حکم سهو

اگر نقصان رکعت گشته حاصل
بلا فعل المنافی هست باطل

و گر بعد از منافی روی داده
بود لحوظ در این صورت اعاده

کند اتمام و از بهر زیادات
سجود سهو بگذارد بعادات

احکام سهو در افعال

شقوق سهو در افعال ای یار
بود بسیار اصلی هست در کار

بگویم تا شود بر حفظ آسان — ز حق لطف است این هم بر تنا

بارکان نمازت باش عالم — در اول تا شوی از عیب سالم

قیام و نیت و تکبیر احرام — رکوع و هر دو سجده باقی تمام

زیاد و کم نمودن اندر اینها — بعمد و سهو مبطل دان ادا را

بمعنی اندر آن دم باز گردی — که در هر رکن دیگر داخل نگردی

چنانچه سجده کردن رفت از یاد — که آن پیش از رکوع آید بیاد

در اینجا بنشین ادا کن سجده باز — بیا خیز و قرائت ساز آغاز

دو سجده از برای سهو باید — بیا را بعد از نماز او را نماید

و گر سهوا تشهد هم نشد — تلافی راه همین نحو هم شد

تشهد اخری یا آن سلامش — تلافی فعل المنافی کن تمامش

فاما بعد تا بعضا اعاده — بود از احتیاط مرد ساده

اگر داخل بر رکنی گشته باشی — که ترک رکن گردد از تو ناشی

نماز تو شد باطل بی محابا — که عمد و سهو یکسان است اینجا

بترک غیر رکن اما بتفصیل — تشهد باشد و یک سجده تعطیل

چو آن بعد از رکوع و یاد را تا — بیاد آری که کردی سهو آن را

نمازت را بآخر می رسانی — قضا بر چون ادا کن گو بدانی

سجده سهو اینجا نیز باید — در آن این ذکر را باید بخواند

و گر سهوا کنی غیر این دو باشد — بر اتمام چیزی رو بنو شد

زیاده و نقیصه روی داده — نه هر یک بتلو طرد و سجده

خطا در نیت ار کردی تو دانا — عدول آن توان کردن در اثنا

اگر بعد از سلام و غیر وقتی	اعاده کردن فرض احتیاط آ[illegible]

کند هر کس که شک اندر نمازش	تدارک می‌کند بر قسم بازش

که در فعلی هم جا شک نماید	اگر محلش بیکو نیاید

بنا بر صحت آن می‌گذارد	شکستی به بنای آن نیارد

وگر هر دو طرف باشد مساوی	ولی نبود به رکعت [illegible]

بجا آرد اگر باقیست جایش	والا هیچ نبود اعتنایش

مکان آنچه شکوکست بنگر	بود بیش از دو اصل دیگر

ولی یک سجده باشد و سجده	ندانند کرده او یا نکرده

نکرده تا قرائت باز گردد	بجا آرد که جایش هست مسند

وگر بعد از تشهد باشد این شک	بیاخیر بپردازد دلا شک

اگر شک تو باشد در تشهد	مثل سجده [illegible] در تعبد

اگر شک اندر شمار رکعت آمد	بود شایان براتت وسعت آمد

بنا را بر اقل گر می‌گذاری	بقول بعض اکثر اجر داری

ولی مشهور آن باشد بتفصیل	باین ترتیب خوش بر وجه تسهیل

اگر شک در ثلاثی یا ثنائیست	بود باطل نماز بی‌بنائیست

ولی شک در رباعی گر نماید	دو رکعت را نموده باطل آید

چنین است ار نبودی در [illegible]	که آیا کرده باشی چند رکعت

میان دو و سه یا دو و چار	چو پیش از سجده باطل شمار

وگر بعد از دو سجده شک [illegible]	بنا بر سه و یا چار گذاری

یکی رکعت دیگر آخر کار	برای احتیاط [illegible]

اگر خواهی برای رکعت فرد ... نشسته میتوان دو رکعتی کرد

اگر شک در میان سه دو چهار ... بنا بر مطلقا بر چار بگذار

دو رکعت بایکی بعد اتمام ... نشسته یا ستاده باید انجام

وگر از شک بود در عین حیرت ... میان دو سه و چهار رکعت

چو قبل از بعد بین رهست باطل ... وگر بعد بین بود اینست حاصل

بنا بر اقصی چار رکعت ... پس از اتمام ای خواهان رفعت

دو رکعت ایستاده دو نشسته ... بجا آور بآیین خجسته

میان چار و پنج از شک مشکل ... سه صورت در تمامش هست حاصل

اگر پیش از رکوع است تو بنشین ... نما شک تمام ار دو ی بعین

به وجه چار حکمش راجع آید ... وگر بعد از دو سجده شک نماید

بجا آرد دو سجده بعد اتمام ... چنین فرموده‌اند ائمه اعلام

سوای این دو صورت در خلاف است ... چنین اگر کرده باید کافی آنست

نماز را تمام و پس دو سجده ... بجا آورد هم او اعاده

که تا از ان بنا الذمه کردی ... نماند بد بدل شبهه کردی

دگر نتوان از این مذکور گر هیچ ... در اینجا حکم شک را از پنج

چنین شک دگر هم روی داده ... میان نقص و اتمام و زیاده

اگر از شک بود بین از دو سجده ... شود باطل نمازش چونکه بوده

مراد باشد دو و دو یا سه باشد ... صحیحست و نبیند می نماید

وگر این شک بعد سجده بنهست ... صحیح است مطلقا اتمام زین

دو رکعت ایستاده یا نشسته | بجا می‌آورد از بهر گسسته

دو سجده سهو هم واجب بجا آر | همه وجهش بود ظاهر هویدا

ولی این عمل احوط اعاده است | وگر در شک نقصان و زیاده

البته دو رکعت هست اقوی | بنا بر نقص و بر اتمام آن را

دو سجده سهو می‌باید معین | بجا آور باز وجه مبین

میان نقص و اتمام و دگر شک | میان زاید و اتمام در شک

در این حکم هر دو بی تعلل | ز مذکورات سابق با تأمل

اگر این چار شک باشد در افعال | چنین کن حفظ این تفصیل اجمال

اگر در نقص و صحت گشته دایر | بجمع باین تفصیل شد مذکور غایر

که گر جایش باشد ممکن از پی | وگر بگذشته شک اعاده آرد

میان صحت و زاید بنا را | صحت نه بود هیچ در جا

میان نقص و زاید با تفصیل | بود از اقسام این تحصیل

که گر این شک بود در جای مشکوک | بنا بر نقص و جای او و متروک

بجاور تا محلش هست گر بود | بشرط آنکه شک در رکن نبود

صحیح است فرض ولیکن بعد باید | دو سجده سهو محتاطا کند آد

وگر در رکن باشد این شک اظهر | بود باطل نماز دیگر دارش

چرا آنکه این مشکوک حاصل | مردد گشته در بین دو باطل

میان صحت و ناقص و زاید | بود اظهر بحکم آنکه عاید

بحکم فرض او گر دان شک | دگر صید آنکه کرده چنین شک

برای احتمال اندر زیاده | بنا شد بر تو واجب هم اعاده

اگر بعد از نماز است شد یاد | همه حالت ندارد اعتبار آن

کثیر الشک بنا کند او زان بیان — که او ورده بجا سکوت زان آن

که تا مردود گردد دیو از شک — نماند از دگر او را با شک

دو محل سهو قابل نیز دارد
معین گشت شد مذکور بود

یکی در هر نقیصه هر زیاده — سلام و حرف بیجا با افاده

دگر در هر قعودی و قیامی — که بیجا سر زند اینها تمامی

اگر هر صورتش شد در محلها — اگر او بیجا از بیت افراط

مسائلهای شک بسیار باشد — که حفظ از همه دشوار باشد

از اینها میتواند مرد دانا — در آرد حکم کل سهو و شک را

بعون الله که این منظوم بکر — مفید و مختصر گردید مختصر

بیابانی توان حفظش نمودن — ز طبع هم از نه محظوظ بودن

خداوندا بحق کردگاری — رغبت و نقص و شد در دار دنیا

بحمد الله که گشتم از نظم — نبی و آل او را هم ستودم

عبادت در عبادتها خضوعی — که تا دارد ز نیاید هر قصوری

سرافراز نور دار با تقسیم — نما تا آنکه با ایشان نشینم

ز شر دیو این نفس نگهدار — بحق احمد و هم آل اطهار

ز خرسن... عیوب بندم بپوشان — شراب شوق خود او را بنوشان

ایا ساقی لقد اهدیت نورا
سقاک ربک شرابا طهورا

السلام ای آیة العظمی | سایه رب مظهر ذو المنن
مصطفی محمود احمد مجتبی | قد کشف یس ملکوت السما
السلام ای گوهر محترم | یا علی امیر المؤمنین
ضوء ضهر المصطفی المرتضی | من علیه الشمس ردت للقضا
السلام ای نور چشم مصطفی | فاطمه زهرا سیدة اعظم زنان
ذات نور فی السماء سنا | انت فی یوم الجزاء شافعه
السلام ای سرو گلزار حبیب | ای حسن از نسل پاک بوتراب
انت مظلوم و للعدوان نهب | و انت معصوم و لا ابتلا رواب
السلام ای کشته راه خدا | یا حسین یا ملاذ المذنبین
لیتنا کنا معک فی کربلا | فنفوز فوزا بالعادات
السلام ای سید زین العباد | همدم سجاده زین العابدین
قبلة العباد قطب الاولیا | مطلع الانوار شمس الاهتدی
السلام ای باقر بحر علوم | ناصر دین و لنکر و قبلت و این
قد علوت فی سماء الاقتدار | ادرک المقاصد من الافتخار

السلام ای صادق موعود طوس | یا رضا سلطان ای مشهور
یا معین الانبیاء یا الحجج | زائر گنج ای حاجت گنج
السلام ای مرد دین رحمت تو | یا تقی ای زر بر در زمین
متصل آل الاولیاء بالرجا | انت شفیع العاصین فی یوم الجزا
السلام ای یکتا گوهر دین | یا نقی قدره اعلا الورا
یا ابوالحسن عن کل الضلال | نجح اهل الحال سند الاحتذا
السلام ای شاه حلم | علیک گلشن حیدر بن
یا معین نور نار و روح خدا | کیف تحوی الهوی من هواک
السلام ای مهدی صاحب الزمان | حمد الله علی الخلق اجمعین
یا مظهر القوم بالحق الحرب | دم الاعداء یا والی الولی
ای شاه عالی تو زینت آسمان | نعمت اقلیم دین از زمین
ادرس ای شاه وقت انتقام | الغیاث از جور یاران الکین
تا جا احباب با شمشیر | تو کی ز نادر شه شاد ز دین
دین امت گردید ز تار و تار | نظر کن عالی لطف یا امین
نصرة من نعمه الوجه البهی | نصرة کاسا المعالی المتقی

مقدمات نماز و شروط شش میدان — چهار دانست که شد وضو و غسل و تیمم
ازاله نمودن و جامه است که باشد هم — مکان مباح بدن غیر آنچه بیاد است
شناس وقت و دگر قبله و لباس بدان — بعد مقدمات همین است حفظ نما

مقارنات نماز است هشت ای زیرک — نیت و تکبیر و هم قرآن
رکوع و سجده و دیگر تشهد است و سلام — نماز نشود از خطا این تمام

منافیات بعد بیست و پنج ای عاقل
نماز را نبا از محافظت کاسل

هر آنچه ناقض و مبطل بود طهارت را — کلام و قهقهه و گریه بهر دنیا
نماز پشت قبله زیاد و کم کردن — برکعت بعد منافی بیاد آوردن
زیاد کردن و نقصان رکن مطلق — نماز کردن پیش از زمان و وقت اخر
مکان غصبی و جامه نجس که باشد بدن — زر و علم و دگر اختیار ادا کردن

زیاد کردن رکوع و سجده و دگر — بعمد ترک نمودن یکی از آن دگر
دو حال که هم خفا یعنی نمود است — تمام کردن مقصود کائن و معدود
بعمد کردن عمدا پشت قبله — زدن صورت و سعر سبب و وجه
با کمال حضور سجده و سلام — سکوت طول و فعل کثیر ای دانا
چو شک در عدد فرض صبح و شام کنی — در آن دو رکعت اول چهار شبهه
هر آنماز که محفوظ رکعتش نبود — و یا دو رکعت اول محافظت نشود
بنص حق جدا خلق قول هست — که با مطالبه قرض فرض داشت
بقول بعض دگر دست بسته در نماز — چه سنیان نماز نهاد دست در آن

منافیات نماز چو گشت مذکورات
بیان کنم ز برای تو نیز مکروهات

در وعظ لطیف طرف

اسباب این جهان تا چیست اکسیر نان — کو بیند چون [illegible] کرد [illegible] کان آن نان
رزق جمله [illegible] آن بر آن هم جوانان — با [illegible] شدن آن نی
ای یار دانا [illegible] اصلاح دوران خاست — چون [illegible] در آن جوانان
غافل خوش نشین تا کی نگر تز بینی — آدا [illegible] تا نبینی بر خیز ناتوانی
تحصیل کن تو زادی از بهر روز شادی — [illegible] آن
تقرب [illegible] روکن ره درگاه — با سوز و ناله و آه از ضعف ناتوانی
[illegible] — [illegible] اسپاهانی
حرف [illegible] — تغییر عادتش کن تا ای کامرانی
[illegible] — [illegible] ترک جهان فانی
ترک [illegible] — رو سوی [illegible]
[illegible] — [illegible] ترک است [illegible]
ای آدم عمر برباد کاهی [illegible] باد — اندام [illegible]
روز و روز [illegible] — [illegible]
صحبت [illegible] — دل ای [illegible] دار مانی
مانی [illegible] دانا — اندر سپهر [illegible] مانند [illegible]
[illegible] — گر آه و سوز [illegible] گر رنگ زعفرانی

١١٧

گر رحم [illegible] تو — [illegible] در رحمت تو [illegible] ناتوان حالی
[illegible] — مایل [illegible] ارغوانی
[illegible] — گل عندلیب نالان [illegible] آشیانی
دارا [illegible] — دانا [illegible] سر [illegible]
[illegible] — عیسی ره [illegible]
[illegible] — ای [illegible] در [illegible]
[illegible] — یعنی [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] — [illegible]
عادت [illegible] — تیغ است [illegible] کانی
[illegible] راز کردن — [illegible] آنی
از [illegible] — [illegible] از کره [illegible]
سوز و گداز [illegible] — ضرب [illegible] هوای [illegible]
ترک [illegible] — آتش [illegible]
یا رب [illegible] — یا [illegible] السر و العیان
دارم [illegible] — [illegible] الثانی
[illegible] — [illegible]
[illegible] السر فی الملک — العون [illegible]
النور فی [illegible] — [illegible] الامانی

[illegible]

کرکن [illegible] نورده
کرای [illegible]

[illegible]

دیدلر ایام [illegible] بنیادی سست
بو سلطانلر زمان [illegible]

[illegible] سلطانه کار [illegible]
من عجب [illegible]

[illegible]

کمن با جان دید چو بکفتم   ایا فتحا سبک شد شیطان   شکایت ... خوش کن
نبد نشانم و کفتم ...   بکو جان جوابش دار ...   ... برای ...

تو بین ایامه کر خواهی فرحی   که ما اتیما الفضل ... جون   در ازدم ... بیشم ...
بترس از دست ...   بکو جان ...   ... السلام

[illegible]

وله

دکر ... سیار   تا ... بسیار
آه ... اهل   بر ... زیار و دیار
... بکنم ...   جان ... تار و ...
... بیر ...   ... بسیار
... باشد   یار با نور صورت ... وار
... یار   بار ... استرار
... اهل ...   ... قرار
... بس   ... هزار
... از ...   هم ... شمار
... اهل   ... کردار
... بسند   ... اسرار
... کس   ... بهار
... شد   ... قرار
... باشد
... کردار

این جهان جای قرار ای [illegible] نیست | رزم [illegible] دنیا [illegible]

دار محنت [illegible] آخر [illegible] | [illegible] راه [illegible] اعتبار نیست

حال را [illegible] دانی چون [illegible] | عبرت را احوال [illegible] نیست

عیش چون مهر [illegible] | راحتش جز سایه دیوار نیست

ذره مهر و وفا در آن مجوی | مار [illegible] از [illegible] نیست

[illegible] کین | [illegible] در کار نیست

چون [illegible] کرد | سیل [illegible] خطر [illegible] نیست

زاد [illegible] باش | زاد این گنجینه و انبار نیست

زاد تقوی است [illegible] | [illegible] نیست

[illegible] علم [illegible] | آب رود در جبه و دستار نیست

همه اندر دست [illegible] | این [illegible] زنار نیست

[illegible] | ایچ [illegible] اند [illegible]

[illegible] | مستقر [illegible] دینار نیست

درهم و دینار [illegible] | کار و بار [illegible] نیست

[illegible] | در عقبی حاصل [illegible] نیست

علم [illegible] عالم [illegible] | [illegible] اینجا [illegible] بسیار نیست

روزگار [illegible] | هیچ کس بر عهد و بر اقرار نیست

گل [illegible] خارست | با وفا یک گل درین گلزار نیست

[illegible] | یکبار تمام [illegible] بازار نیست

واعظ بسیار بر گفتار نیست | [illegible] حاصل [illegible]

[illegible] | با سبک گفتار [illegible] کار نیست

اگر [illegible] | [illegible] یار غار نیست

یار بسیار است [illegible] | چون [illegible] در کار نیست

[illegible] | چون [illegible] قرار نیست

[illegible] | [illegible] در کار نیست

[illegible] | [illegible] اغیار نیست

[illegible] | [illegible] اطهار نیست

[illegible] | روی او [illegible] اغیار نیست

[illegible] | غیر حق [illegible] نیست

[illegible]

یار او [illegible] نیست

در بیان [illegible]

سید حیدری نشو تا نه جوان | بهر کهر شد آبکوشش برادر
این صحبت همه از روی یقین | باشد اکسیر سعادت همه دین
کوش دلا ده تو دمی بجستم | سخنی بیرون آمد از قیر
رفتن زاد و لجاج جدول | این چنین گفت ما باب عقول
کد منور شدم از فیض حسین | خدمت سید سجاد حزین
سبب حزن مرا استفساد | کرده من شکوه نمودم بسیار
گفتم ای سرور دین صیاد | داد و فریاد در دست حساد
در عیان و مجاز نهان | جان این کوی شما از احسان
این چو بشنید برآشفت نهاد | پس چنین گفت و مرا پند بداد
کم چه حالت ترا ای بهری | هستی از عیب تو کو با که مری
دو دگر زور بیان را احد | حفظ کن حفظ زبان را از خرد
عقل ابود ترا ای مفتون | می شدی گفت تو اینها مجنون
هر کرا عقل نگردید دلیل | هلاکت الله ذلیل
من زاده و بهر ای دنیا | منجر دم بعد [illegible] دا [illegible] نا

مردی از مرد بزن پای برین | هر عقبی تو عنی باش همین
گر تو در فکر جهان دار شوی | در لهو نشه هشیار شوی
این بدانای بشری نادان | خالی از شین کنی برایشان
جمله کار تو منتظم گردد | حرز جان تو همه گردد
باش از آن مرغاه دادین | دور کردید زدلت فلت دین
انچه بشنیدی نیک بدان | هم خود حاله برای دگران
ای خوشا آنکه بر اینها شوی | تو با جوان همه کی صاف شوی
چه شود ای بشری کردی بحسان | همه گرفتند به بهشت یکسان
همه کو جو بین و همیت باشند | رفع الله بعضی بر سند
انکه در سن تو بدا کبرا دت تو | چون بپدجان شود سراز تو
هم از آنچه مراد دانی | با خودت با دعوا پردانی
کوچکان زا دکرای باری قطر | همچو مرد نه عزت سکر
چو بد سنا همه ابنده ای | کی بنیاد بوسای خدا دی
کسب جهان از هان تو ضرر | به بلاد بهر باکه بد
همچنین دشمنی که اکر دی تو | ان زمان گفت تو از مردی تو

جمله زین حال شوند دام بتو | در جهان هما نادان تام بتو

بند دیگر در هدایت رهبری همی تا که یابی بشری

از تو خواهی که بیفتی بنظر | سوی خلقان ز حقارت منگر

همه کس را تو ز خود بهتر دان | گر تو اینجا باشی و پیدا ن

عیب بسیار کند خوار و ذلیل | عیب بر قلة عقلست دلیل

اعمش بس خود شده تو قرار | فضل از داری و هستی هشیار

کهر آن کس که ازو بیشترست | او بطر اسلام دمی بیشترست

اینکه کرد بیدین دمی که جد تو | کشته کنی کمتر از بهتر

دگران با من اگر افترانند | از حقیقی اگر از خود باشند

هست مشکل که من مستولم | پاکر نبود ندارد سودم

بیقین هرچه بدادم دست | کر نشد دوی ندارد بخت

حال خود را چو رسانده ای بخس | صحی کیشی و شکار خود محو

شود از عیب و عصیان دور بود | ملکی کردی و با جود و وجود

از رضا رحمت شم حاذق باشی | که تو با جمله موافق باشی

بند دیگر در شبو هر آن آن | کر تو خواهی که شوی فخر جهان

بیخا و خلق حیرة تعظیمی | احمق او لیس از آن نکنه نهی

نخوت کوی باز طرز حسن | کین فضیلت بو دبان او نه دمن

خوبی از خویشان شد پیدا | ورنه هستی حسبان همه در کجا

و دیدنی که از او رو مگر | کوی او فرس تو المستبرد بی

این سرای کهنه خواهد بود | لیک این شکوه نباید که کوتی

توبه کن از گنه و شو نادم | تا شود باعث و قربت آدم

چون رسول تو با ابن خدر بید | حرمت فی الحرمة ملکنا کالسد

رب الحاق السلف سر ربنا | صیاد کل لنا امنا فانبا

دوستان تو عزادار کردند | دشمنان را هم و بنیاد کردند

خوبی جیش شود مرتو ضرول | زان سبب هیچ نکردی معروف

تو صلوا گرشان دار کنند | انکه مشغول از آن باشند و دست

بلکه هم چیز رساند باشان | تا پسند هم کردند و احسان

انجنین مجربه کردیم ببین | بعد از کهنه اوباب هیبن

کشته معشوق اهل دنیا | مال چو خون و حظرای دانا

دست بر دار از حب المال | سر از آن کش که کردی با مال

رو طلاق ده این فاحشه را | دور کن دور تو از تا هشته را

تا توانی مکن این بار نهاد | حسبنش هست بنیت بر صاد

خونین و سالها این عمر رسید | تا که همه شاد شوند اهل زمان

ختم کردید نصیحت بخشین | نظم شد نظم همه در تعیین

هر سخن بیان نصایحت نکو | لایق آمد که نویسید بزر

گر کسی اهل سخن شد در دین | داند این نوع نصیحت بیقین

هست اینکه لیما دار کرام | که کلام الملوک ملوک الکلام

مر سیاسات نصحت اسخن | نیست در این سخنت طلخ سخن

تا ره کن سخن دگر ره جامه | ولکن ان شاء الله نعا کام

تا اینکام بنا محمد رسیم | به سال تا که رضای [illegible]

دیر اذان باده [illegible] | تا ازو فوق شوم عین ذکا

نبی سلام بر خیر صبح و شام در همه حال | بروح پاک نبی مظهر جلال و کمال

بروح نابش از حق علی ولی الله | که وصف او نکند غیر قادر متعال

شهی که والده و زینت فضل و عقل | جماعت شده زنان عالی و کرده فعال

گشت نسل نبوت از همه دو گوهر | هزار صبح [illegible] بدفتر اجلال

سلام ما در حسن و صلاة الله | [illegible] در همه روح [illegible]

سلام ما بروح سید حسین | [illegible] اهل [illegible] قتال

سلام بر [illegible] علی | [illegible] چو گل [illegible] صلاة

بروح باقر علم نبی سلام رسان | که [illegible] صلاة [illegible]

سلام هادی ما [illegible] | که صبح صادق [illegible] صلال

بروح [illegible] جعفر اصحاب | که [illegible] صور [illegible] حال

سلام بر [illegible] اهل ارض و سما | که [illegible] قادر متعال

[illegible] | [illegible] استقبال

بروح پاک تقی [illegible] | [illegible] اجلال

سلام بر نقی و عسکری امین [illegible] | با اهل ارض و سما [illegible] کمال

سلام بر [illegible] ظاهر | زمین [illegible] الکتاب [illegible] قال

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام حضرت حق بر نبی ختم رسل / محمد عربی هادی نجات سبل
سلام حضرت باری بر آن یقین مولی / علی ولی خدا شیر بیشه هیجا
سلام حضرت حق بر بتول فضه ملک / عزیزه فاطمه با درد و دیده غمناک
سلام حضرت باری به بر و سبز حسن / شهید زهر جفا با وفا و خلق حسن
سلام حضرت باری به آن گل احمر / شهید کربلا و ملا غرق خون تن بی سر
سلام حضرت حق بر علی بن عباد / اسیر و خسته ظلم بنا ز قوم عناد
سلام حضرت باری به باقر معصوم / چه جد امجد خود باقر علوم و رسوم
سلام حضرت باری به صبح صادق ما / که بود عین هدایت به شام ظلمت ما
سلام حضرت حق بر کلیم کوی وفا / که موسی است و لطف بر ارکان عیسی
سلام حضرت حق بر ولی با صفوت / که ارض طوس از او گشته گلشن جنت
سلام حضرت حق بر تقی و آل تقی / سحاب مکرمت و بحر جود و زهد تقی
سلام حضرت باری بر هادی خلقان / که در نقابت و تقوی بد اعلی الشان
سلام حضرت باری به شاه دین پرور / که جن و انس و ملائک بدند بر عسکر
سلام حضرت حق بر امام مرتجی / به علم و عدل مظفر ولی چو مهر جلی
ظهور نور خشن را خدا کند نزدیک / که از جهان شود از ظلم دشمنان تاریک
سلام بر همه پیغمبران [illegible] / ملائکان همه اصحاب [illegible]

والدین به روح جمیع اولیاء سیدم / فرشته رحمت و بس روح های ملا کرم
همیشه منتظر لطف ساقی محمود
امیدوار بفضل است و از در جود

سلام حق شما خانواده عصمت / سلام حق شما با بهای آل رحمت
سلام حق شما ساکنان [illegible] / سلام حق شما هادیان دین خدا
سلام حق شما ذات بهی یا اهل البیت / سلام حق شما مظهر جمال و کمال
سلام حق شما یا معالم احکام / سلام حق شما بهتر از کل انام
سلام حق شما [illegible] یقین / سلام حق شما [illegible] الدین
سلام حق شما والیان نعمت حق / سلام حق شما باغبان رحمت حق
سلام حق شما که خازن کل شما / محل وحی و نزول ملائک است شما
سلام حق شما بابان پیغمبر / سلام حق شما صاحب سیر و سرور
سلام حق شما معدن سخا و کرم / سلام حق شما منبع علوم و حکم
سلام حق شما قطب و مرکز ایمان / سلام حق شما مهر و ماه عالمیان
سلام حق شما محرمان سر اله / سلام حق شما عترت رسول اله
سلام حق شما گر وفا دهم مهلت / بود دوا ی فدا جان ز درت [illegible]
ز مدح پاک شما تا به روز قیام / سلام و مدح و تحیات مجد و اکرام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العلي العظيم ذي الاحسان الكريم الرحيم ذي الامتنان الرحمن علم
القرآن خلق الانسان علمه البيان هو محمد المصطفى سيد الانس والجان
فاذكروا الاء الله ايها الثقلان فبأي آلاء ربكما تكذبان مرج البحرين
يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان علي المرتضى وفاطمة الزهراء الطاهران
معدن الحسن والاحسان فبأي آلاء ربكما تكذبان يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان
الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنان فبأي آلاء ربكما تكذبان النجم و
الشجر يسجدان شيعتهما ومواليهما يؤمنان ويجاهدان فبأي آلاء
ربكما تكذبان الشمس والقمر بحسبان علي بن الحسين زين العابدين ومحمد
بن علي الباقر نور عالم الامكان فبأي آلاء ربكما تكذبان والسماء رفعها
ووضع الميزان الا تطغوا في الميزان جعفر بن محمد الصادق محقق الحقائق
ومبين الفرقان فبأي آلاء ربكما تكذبان والارض وضعها للانام فيها
فاكهة والنخل ذات الاكمام والحب ذو العصف والريحان موسى
بن جعفر الكاظم الحليم لاهل الجور والطغيان فبأي آلاء ربكما تكذبان
تبارك اسم ربك ذي الجلال والاكرام علي الرضا عالم العلم والهدى
والبرهان فبأي آلاء ربكما تكذبان وله الجوار المنشآت في البحر كالاعلام
محمد التقي وعلي النقي والحسن العسكري هداة اهل الايمان الى النور و

الامان فبأي آلاء ربكما تكذبان يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ با
لنواصي والاقدام التيمي والعدوي والاموي الالامر وكل ظالم المعاند
من الانس والجان فبأي آلاء ربكما تكذبان هذه جهنم التي يكذب بها
المجرمون يطوفون بينها وبين حميم آن سوى الثلثة الكفرة الفجرة الطاغين
من اهل مذاهب الاربعة وال مروان وال ابي سفيان فبأي آلاء ربكما تكذبان
ولمن خاف مقام ربه جنتان شيعة آل محمد ملوك الجنان متكئين
على رفرف خضر وعبقري حسان فبأي آلاء ربكما تكذبان لهم حور
مقصورات في الخيام قاصرات الطرف خيرات حسان فبأي آلاء
ربكما تكذبان هل جزاء الاحسان الا الاحسان انهم بالولاء اهل
الغفران والرضوان فبأي آلاء ربكما تكذبان ولاهم الائمة ونعمه
المذكوران في القرآن فبأي آلاء ربكما تكذبان كل من عليها فان
ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام المهدي المظفر صاحب
العصر والزمان عليه وعليهم الصلوة والسلام من الله
الملك المنان

[illegible]

لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible]

لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible]

لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible]

لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible]

لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible]

لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible]

لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible]

ای آنکه [illegible]

[illegible]

لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible]

لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible]

لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible]

لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible]

لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible]

لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible]

ای که هستی اخر وهم اولا … هست ظاهر است وهم اجلا

نقطه از وجود و نکو نیست … عالم سفل و عالم بالا

قطره از بحار وجود تو است … ان دریا صفت بر عرش علا

این کمالست بوجه تفرید … با صفات تو دلولو لا لا

در ثنا مست عوام اشیا … لشوا نتا وجه فطرو تر املا

نیست لا وجود در وجود … داده بر وحدت شهادت لا

مدرکی نیست کنه وصفت … ذات تو درک نا شدی اصلا

عجز ادراک ما عجز الادراک … ما و لا اعتراف اهل و لا

ذکرها لا اله الا هو است … وحده لا شریک له با لا

هست اول بعد نعت نبی … صلح مولای و الی و لا

انکه امد ثنا اهل اتقی … اد خطاطلسته هایه دولا

ای صدف لیس مکن لولو وا … تو کجا و ثنای او لا لا

شتو امه کرده در مالیه … بر علی ز ذات است آن جلا

ان نصیب علی دودمانست … عاشقان از ست بهره جام بلا

ساقی وستاده کی خورد مست

سیل از ذات است و لطف ذوالولا

۱۲۷

ای انکه ز نعت نامه از نام تو عنوانها … سر لوح حمد و مدح تو بابیان وخوشما

وصف حالت چون کنم ام اکالت حیرتم … حیران ان کردیدن از افعالها اوهام

ادام جان زما بود بیادت بیادم کی رود … ای درد ما را یاد تو هم از دوام ان شفا

کمزادم عشق تو ان عطیم با نوا … نا ندر هوایت الها دایم زنم ان نالها

پروانه ف کردیدم ام شمع جمالت دین لم … پروانه دادم از عدم باشد جایم در فنا

ای صد هزار از جم بهار در کلستان و دکدا … سا نید در صبح و مسا بر حصول مدعا

ساقی که مست انالست افتاده در دام بلا

کرمیتواند از کند حمد و سپاست را ادا

میلم بهر صنم بتمنای روی تست … سطور دم از سواد خط و خال دست تست

از سیر لاله زار و کلستان ار روح باغ … مقصود از ان بصورت زخ نکوی تست

سوی کنشت و دیر و کر کعبه میروم … در سر هوای هر اخمانی سیر کوی تست

بیچاره مرا چرا نکند سیر این چمن … به هر طرف که مینکرم نکهت بوی تست

اشعار ساقی ار چه پریشان نشد هرات

سودای خیال خط شکبوی تست

ای نکار کلعذار هوز نفوق هوی … ای صبا ان شاه ام با ندیده بوی ص

سنبل بهم برشکسته عنبر پراکنده | ای عنبر بان تو با آن زلف چون آمدی
آمدم چون بپای دیده تا رد راه عهد | عاشق بغریبی خود ز آنکه خوش آمدی
ای صبا پیغام یار از بهر آورده | خیر مقدم مرحبا با آب دو چشم آمدی

ساقی از میخانه جان ابد هستی کاری بیچ
جان نثار مقدس پاهای جوش حیلها

ای نام تو ... ... | وی حمد تو ... هر ...
اسرار ... | ظاهر شده از نسبی نهانها
در وصف جلال ... | حیران خرد است هم کلانها
فضلی بکمال ... | از فضل ... رو این خزانها
با ... صنعت | از کوشه ... هم ... ها
یکقطره ز ... | ... تو کشت آسمانها
یکسان شده ... | مخبر ... علمها
از لطف تو ... | کی تن شدی اندرای ... ها
تا عشق تو ... | از قصه ما ... نشانها

شبنم گل ... بهاران خوش باشد | که آید عاشق در صبح گاه خنک باشد
بر یاران ... ... | که ... زیبا ... ... باشد
چه لطف ... | ... ... باشد
... ... | تو اضع از غنی صبر ... باشد
... ... | که ... ... باشد
نو ... ... | کنار ... دو گل ... باشد

اگر ساقی بنشیند ... علی ...
... که ... ...

... ...
... ... بر ما ...

ای تمام آشنا طول امل | غافل از آن خطوه غول اجل

خبر از جا خواب غفلت تا بکی | مانع اندر بیته غفلت تا بکی

همرهان رفتند [illegible] | رفت [illegible] ویران سرا

راه پر خوفست و منزل پر خطر | زاد [illegible] بر [illegible]

نان و حلوا زاد [illegible] | زاد [illegible] آه سرد

شب روی [illegible] | تا [illegible] در منزل رسی

ای خوش [illegible] | السید در خدمت [illegible]

ناز گریه با خشوع اندر نماز | راز گریه با خدای بی نیاز

از گناهان [illegible] بالا آورد | تا نباشد ام [illegible] کردار

ای جوان [illegible] | تا [illegible] و [illegible]

ای جوانی [illegible] | حال [illegible]

بر جوانی [illegible] آید ز تو | تا توانی [illegible] آید

[illegible] | معرفت [illegible]

سجده خالص [illegible] ریا | هر که [illegible] برای او [illegible]

روز و شب [illegible] | مرد دنیایی [illegible] زنی

[illegible] | هر خدمت کردی [illegible]

[illegible] | بجز ای [illegible]

[illegible] اگر [illegible] | [illegible] در [illegible]

وای اگر [illegible] | در [illegible] اخلاق

[illegible] | و [illegible] رسد

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

ز کار [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

در خوف و غم و الم و احوال آخرت

ای دل از خوف خدا گریه بکن | از گناهان روسیاهی گریه کن
گریه کن بر حال روز آخرت | ناله کن از درد سوز آخرت
گریه بهر بهشت دی روز جزاست | باکی العینین محبوب خداست
قطره‌ای از چشمت در کنار | مسکنش خوش در آبهای نار
گریه کن ز بهر دل الاحد | خنده اندازد ترا اندر لحد
گریه از خوف الهی حرمت است | گریه عارف ز تقصیر اوست
گریه عاشق ز شوق و حب اوست | ای خوش آن گریه که از بهر دوست
گریه کن مسکین گریه کن | ای جوان تا هست جوانی گریه کن
یاد کن آن دم که خواهند ترا | خانه خالی کنند ماتم سرا
جمله احباب و یاران تو کنند | برده پس در خاک پنهانت کنند
گریه کن از وحشت و تنهایی شب | باز آورای عزیز از خواب شب
آه اگر بی‌خبر درآیی در عذاب | وای اگر عاجز بمانی از جواب
ناله کن ای آه از هول نکیر | وای اگر قبرت شود بئس المصیر
گریه کن از هول حشر و عذاب | از صراط و از سؤال و از حساب
گریه کن زان دم بریزد اشک خون | چون درآتش افکنندت سرنگون
آه آه از ضرب گرز آتشین | آه آه از ناله مجرمین
آه آه از عذاب و از نکال | از عقربهای دوزخ و از وبال
آه آه از تیر و قعر جحیم | مار و عقربهای آن نار الیم

آه آه از هیبت روز جزا و داد | از علامات آن که طوفان شده
گریه کن بر دل از این احوالها | ناله کن آه آه از این احوالها
گریه تا کی زار ای دل حزین | شاد خواهی بود از آن دل
چشم در روز حشر اشکبار | جمله کردند الاحبار سیر
چشم کان در شب از خوف اله | چشم از نامحرم ار پوشیده است
چشم در طاعت شب افروز است | دور دور از رنج و حیات
چشم کان از بیم شب خفا | بر جستن و عزت خیر النسا
هست اندر جنت خوش دل امان | ای خوشا از جیم وان مردمان
ای بود اگر بخوانند او ابد | حور اطهر پوشش از سبز و
ای خداوند رحیم بندگان | در گذر از جرم ما بیچارگان
ما که واقف از نار جحیم | مغفرت ای از عذاب الیم
حرمت مصطفی و مرتضی | کی روا باشد بیابان سزا
حق جاه حرمت ... | دست ما گیر و رها از
حرمت ... | عفو از ... و بهشت
چشم بر راهیم از دو ضعفا | ای کریم از روز الغیاث الغوث
ای کریم از لطف و کرم ... | گریه ... عوض ده تو سرور

اصل

اصل

ای شیعه هیچ دانی در جان مبر شود صبرتا — این خون که در دل ماست از مقتل حسین است

این پرچین شفق هم خونابه عزاوست — از دیده ملایک مشتو مقابل است

خورشید در عزاش کرد بن سر برهنه — حد باید رسول است از مشرقین است

مقتول راه امت مقبول حق و همت — مسئول ان شفاعت این عهد او چه دین است

روح الامین غبار است خود خضر باب و آتش — محروم اجناب است از آل مصطفی است

هر کس ساتم او دارد وز عمر او — محبوب عالمین است مغفور ثقلین است

ساقی چرا ز آل داخته خون بار

از انشاد عواز دیده روضه حسین است

از آتش آه خواهر خود بعرا شد — وانگه چه آفتاب بسر کرسی عاز شد

تیغ ز شور نظم تو عالم کباب شد — در تابش جه کمک آفتاب شد

از خاطرت ... — شد ... از غبار روی الطاف ...

یارب بحق ذات و صفات یگانه — حق بیران و عدد ... ات

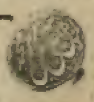
یارب بحق ناله واقعات ... — یارب بسوز آه دل ... گشان

مرحوم ... درد صفحه

... داخل ... باصفا

جلد

این کرمان



علی

کربلا

ابراهیم

خوابم از ترک تاب تاز آتش — اب زر روز محشر عطش

قطره اشکی ار شود حاصل — کند آن قطره کار دریا را

حزن و اندوه در عزای حسین — باعث شادیست در عقبی

ای خوش آنکس که این شعار ویست — هر دمی کرده او رعایت وفا

یاد می کرد کاین سبب بلند — عین لطف است این عطا فرما

دوستان بی غلات ده زانش — نکند حافظت الهادی

خاصه این جمع زار و گریان را — زین عزا شاد کن بروز جزا

ساقی مجلس عزای حسین — دار و اسید این نوازش را

مدح آن حزن نعیش گردد

در کف یار بلای کرب و بلا

ای شه کربلا شهید جفا — [illegible]

کشته قربان خون زیاد و کفا — [illegible]

نور چشم زینب (?) و لات — [illegible]

بس باغ لا فتی الا — [illegible]

بچه مخدوم جبرئیل امین — [illegible]

نازپرورده آغوش زهرا — [illegible]

بهترین جوانان بهشت — [illegible]

زینت دوش رسول خدا — [illegible]

جان فدا کرده ره است — [illegible]

غرق خون تن [illegible] — [illegible]

سر گشته [illegible] سر نیزه — [illegible]

دشت [illegible] لاله صحرا — [illegible]

چشم [illegible] — [illegible]

پیش [illegible] صحرا — [illegible]

کودکانت اسیر غم گشته — [illegible]

حرمت دستگیر قوم جفا — [illegible]

حق علی و فرق ... شکافان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باز این چه شورش است [illegible] عالم است

[illegible]

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابن ابراهیم

دلم ز مهر تو [illegible] یا رسول الله | [illegible] یا رسول الله

[illegible] | [illegible] یا رسول الله

بپای [illegible] | سرم فدای تو [illegible] یا رسول الله

[illegible] | [illegible] یا رسول الله

[illegible] | [illegible] یا رسول الله

[illegible] | [illegible] یا رسول الله

[illegible] | چه مهر و ماه [illegible]

[illegible] | [illegible] یا رسول الله

سلام [illegible] | [illegible] یا رسول الله

[illegible] | [illegible] یا رسول الله

[illegible] | [illegible] یا رسول الله

[illegible] | [illegible] یا رسول الله

[illegible] | [illegible] یا رسول الله

[illegible] | [illegible] یا رسول الله

[illegible] | [illegible] یا رسول الله

[illegible] | [illegible] یا رسول الله

[illegible] | [illegible] یا رسول الله

[illegible] یا رسول الله

[illegible]

انچه واره [illegible] است

بتاریخ شب [illegible] شنبه [illegible] ساعت و نیم گذشته [illegible]
از ماه مبارک ذی حجة الحرام سنه هزار و [illegible]
[illegible] مولود [illegible]

حبس

چون نگریم چون ننالم آه ای عزیزان فاطمه / دیده فرزند عزیزش سینه اش در خاک و خون

غل بگردن پای در زنجیر بیمار کشته است / عارض آن صبح از ضرب سیلی نیلگون

زینب و کلثوم را بازو بهم بسته دید / خیمه را [illegible] ای غم چون

غرق خون عشاق اصغر دیده بر افتاده است / کشته [illegible] از تن [illegible] چون

آه آه از آن زمان کز دست ظلم عاشقان / اکبرش [illegible] در عرقات خون

دامنش افتاده دست و پای او در خون [illegible] / نو عروسش آه حسرت میکشد از ظلم فرزند

آه ای یاران فغان زان دم که بیند فاطمه / جسم زخمی حسین را [illegible] گون

خیمه اش تاراج گشته دختران [illegible] / ذوالجناحش خوش حسین [illegible]

[illegible] دست ظالم افغان کنان یا جد / عابد [illegible] کشته [illegible] چون

کودکانش دختران بر اشتران بی‌محمل / چون اسیران [illegible] کشته زبون

این چه ظلم است [illegible] / [illegible] ارض کردی سرنگون

ساقیا [illegible] آه فاطمه [illegible] گرفت
در شفق خون شهیدان موج [illegible] گون

[illegible] ۱۳۷

ای آنکه یاد است [illegible] / ای [illegible] آمد

وارث حق [illegible] / [illegible] کرامت [illegible]

ای [illegible] / [illegible] قضات [illegible]

ای شرع [illegible] / [illegible] لبل [illegible]

مشکل [illegible] عالم [illegible] / راحت [illegible]

ای [illegible] / ای [illegible] کامل [illegible]

ذات [illegible] / او [illegible]

وجه [illegible] / نایب [illegible]

ای [illegible] / در [illegible]

خیبر [illegible] / [illegible]

[illegible] / در [illegible]

[illegible] / از نور مصطفی در عالم [illegible]

[illegible] / [illegible]

ای میزان [illegible] / [illegible]

معصوم [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

لمؤلفه

چو شور رفت [illegible] در کونین … [illegible] حسن باشد عزای حسین

هزار پاره دلم میشود برای حسن … کباب میشوم از سوز آههای حسین

رسید زهر [illegible] پاک حسن … بریده تیغ [illegible] جان فزای حسین

بگونه زهر هلاهل نمود [illegible] حسن … بتیغ آب اجل داد [illegible] حسین

خراب کرد [illegible] سرای حسن … [illegible] حسین

جفا نمود [illegible] حسن جهان خراب … وفا نکرد زمان [illegible] برای حسین

شود [illegible] الماس [illegible] حسن … [illegible] حسین

بریخت [illegible] طفل حسن … [illegible] حسین

[illegible] پاک حسن … [illegible] عضوهای حسین

شکست [illegible] حسن … گرفت [illegible] کربلا عزای حسین

حسن [illegible] حسن … کسی [illegible] حسین

[illegible] عزای حسن … [illegible] حسین

حسن [illegible] حسن … حسن [illegible] حسین

حسن [illegible] حسن … [illegible] حسین

ام حسن [illegible] … اگر [illegible] حسین

محمد [illegible] فاطمه حسن [illegible] … [illegible] ماجرای حسین

حسن رضا [illegible] عزیز اگر … [illegible] عزای حسین

عزیز [illegible] حسن [illegible] داری … [illegible] داری از هوای حسین

اگر مقام حسن خواهی [illegible] … برون مکن [illegible] حسین

همیشه [illegible] حسن عزادارش … [illegible] حسین

[illegible] حسن [illegible] … [illegible] حسین

[illegible] حسن … عراق [illegible] حسین

[illegible] عزای حسن … [illegible] نوای حسین

[illegible] حسن [illegible] … [illegible] حسین

چو [illegible] حسن … [illegible] حسین

[illegible] حسن [illegible] … بیا [illegible] حسین

حسن [illegible] اعدا … [illegible] حسین

[illegible] طفل حسن [illegible] … چو [illegible] حسین

[illegible] حسن … [illegible]

[illegible] حسن … [illegible] حسین

[illegible] حسن … [illegible] حسین

[illegible] حسن [illegible] … [illegible] حسین

حسن [illegible] … [illegible] حسین

حسن [illegible] … تا [illegible] حسین

[illegible] حسن … [illegible] حسین

[illegible]

ومن نظم [illegible]

[illegible]

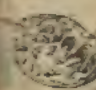
۱۳۶

این کتاب مال

ابراهیم ولد کربلائی ...

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله ذکر الامور



الوداع الوداع والفراق

الفراق ای ماه

الفراق ای ماه

الفراق ای ماه

الفراق ای ماه

الوداع

السلام ای ماه ... السلام

السلام

الوداع

الفراق ای ماه

الوداع ای ماه

ای صبا [illegible] باز العلم دلیل الاعجاز [illegible] ظلم الظالمین [illegible]

[illegible] سلام الکاف [illegible] قد [illegible] الاولی [illegible]

[illegible] صدق [illegible] الارب [illegible] العقاب

[illegible] المصطفی [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حیف کماه رمضان | جه شهان بود از لطف [illegible]

رود از کف ما رخ [illegible] | شود از این [illegible] روان

[illegible] جه مهمان عزیز | کرد مهمانی و اکرام گران

خوان [illegible] | رحمت و مغفرتش بود عیان

[illegible] | [illegible] ليلة القدر [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | جون [illegible] از دم آن

[illegible] | [illegible]

[illegible] | آه از [illegible]

آه از فرقت [illegible] | آه [illegible]

میرود یار [illegible] | میرود نور [illegible]

میرود آب [illegible] | میکند آتش [illegible]

[illegible] | ما [illegible] وداع [illegible]

[illegible] | الوداع [illegible]

الوداع ای [illegible] | الوداع ای [illegible]

الوداع ای [illegible] | [illegible]

الوداع ای [illegible] | [illegible] قرآن

[illegible]

مناجات [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

آن ز ما سلام و صد ثنا بر سرور ... محمود و احمد رسول صل علی سیدنا

بر نبیل [illegible] حق ... بر جعفر جلی — ثنا السلام و با علی صل علی سیدنا

بر فضه عالی [illegible] زاید الفقب — ثنا السلام [illegible] صل علی سیدنا

بر حسن سرو چمن [illegible] — ثنا السلام ای ذو المنن صل علی سیدنا

بر عابدین [illegible] قوم [illegible] — ثنا السلام ای ذو العطا صل علی سیدنا

بر جعفر صادق [illegible] — ثنا السلام رهنما صل علی سیدنا

[illegible] — ثنا السلام یا سلام صل علی سیدنا

بر قبله هفتم [illegible] امام [illegible] — ثنا السلام ذو الفضا صل علی سیدنا

بر آن امام [illegible] احمد — ثنا السلام یا احمد صل علی سیدنا

بر شه تقی [illegible] عسکری [illegible] — ثنا السلام [illegible] صل علی سیدنا

بر حضرت امام [illegible] قطب [illegible] مهدی — ثنا السلام [illegible] صل علی سیدنا

عجل ثنا [illegible] — [illegible] صل علی سیدنا

[illegible] اگر خواهی [illegible] بود

[illegible] صل علی سیدنا

شه شهید صف کربلا سلام علیک — غریق لجه خون بلا سلام علیک

گزین [illegible] حضرت — صحیفه [illegible] سلام علیک

ثنا و مدح تو [illegible] حسین — گل ریاض علی مرتضی سلام علیک

غبار تربت [illegible] — ضیاء دین [illegible] سلام علیک

[illegible] عرش مجید ربانی — حسین [illegible] مجتبی سلام علیک

حسین بیکس مقتول [illegible] — [illegible] سلام علیک

[illegible] — که غرق خون [illegible] سلام علیک

[illegible] — سر تو [illegible] سلام علیک

جگر ز داغ تو خون [illegible] — [illegible] سلام علیک

سکینه فاطمه [illegible] — برای که [illegible] سلام علیک

[illegible] حضرت عابد [illegible] — ز شوق روی تو [illegible] سلام علیک

[illegible] زینب [illegible] — شوم فدای تو [illegible] سلام علیک

[illegible] — [illegible] رسول [illegible] سلام علیک

[illegible] — که [illegible] سلام علیک

زمین که [illegible] — [illegible] سلام علیک

ز شوق [illegible] ساقی کوثر — [illegible] سلام علیک

[illegible] — که [illegible] سلام علیک



[illegible]

به پیغمبر [illegible] پیر داد — که حق خلافت [illegible] داد

امام معصوم الطاهر [illegible] — امام اوست که [illegible]

[illegible] که [illegible] — بسته [illegible]

نه [illegible] — [illegible]

امام نیست که [illegible] — امام اوست که [illegible] داد

امام اوست که [illegible] — نه آنکه [illegible]

امام نیست که [illegible] — امام اوست که [illegible]

امام نیست که [illegible] — امام اوست که [illegible]

امام نیست که [illegible] — امام اوست که [illegible]

امام نیست [illegible] — امام اوست که [illegible] داد

امام نیست که [illegible] — امام اوست که [illegible]

امام نیست که [illegible] — امام اوست که [illegible]

امام نیست که [illegible] باشد — امام اوست که [illegible] داد

امام اوست که [illegible] — نه آنکه [illegible] داد

امام اوست که [illegible] — نه آنکه [illegible]

امام اوست که [illegible] — نه آنکه [illegible]

امام نیست که [illegible] — امام اوست که [illegible] داد

امام نیست [illegible] — امام اوست که [illegible] داد

امام نیست که [illegible] — [illegible]

منم که [illegible] — [illegible]

امام اوست [illegible] — [illegible] داد

ماه محرم آمد و هنگام ماتم است

[illegible]

مهر و ماه و انجم سیاره نثار کرده اند
کسب نور از شمع رای روان تا صفا
از صفا و افضال صبح او خورشید [illegible]
مشغول شده روی نهان کرده [illegible] آن [illegible]
طاق ایوان معلای [illegible] بکار [illegible]
پرده [illegible] را در [illegible] عرش [illegible]
[illegible] کلک [illegible] و [illegible] شد
[illegible] از شرف ارد [illegible]
دوران درگاه [illegible] زنند
نقره [illegible] نقره [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible]
خضر [illegible] خانه [illegible]
عیسی [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
در صف [illegible]
[illegible]
کرده [illegible]

[illegible]

جوابی با خوراک و لطف برود و ماری خوش است

حسن النجاة هو العلم الی النجاة

تاریخ فوت میرزا ... الله

زاهی جض که مطهرست ... | ... در جام ...

موصل ... | افسوس ... مردن ...

واصل ... | ...

... | انکس ...

مطبوع طبع ... | تاریخ ...

... بر سر ...

1216

[illegible] بست [illegible] طلب [illegible] که از بالا [illegible]
[illegible] و [illegible] برده [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible]
کاران [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و از آن [illegible]
[illegible]
[illegible] العلوم [illegible]
والحمد لله رب العالمین

[illegible]

رخ [illegible] و [illegible]
[illegible] منظوم [illegible]

زادل [illegible] داده [illegible]
[illegible]

[illegible] داد
[illegible] نظم [illegible] خواند

عشق [illegible]
[illegible]

هر که [illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
سیاه [illegible] خواهد داشت

[illegible] کلام [illegible]

کوی بسم الله الرحمن الرحیم تا شود مفتاح گنج عظیم

ذکر الحمد بیست ز ما آمد | الحمد لله رب العالمین ستایش خدا | وصف الرحمن و سپس الرحیم بکرد هر بیان
مالک یوم الدین ایا لیس | او خواند هر دو جز شر | کو ایاک نعبد نعین هم بکن با ناتن
اهدنا الصراط المستقیم یعنی ما | صراط الذین انعمت علیهم که علیهم لطف کرد
غیر المغضوب علیهم | هم و لا الضالین | در دکو یسار ... علیهم
... | ارجع ... | صدر ... الکلام

دمع ادر علیک ... ان ... کلامنا

... سپهر ... الا ...
... خوانده
۱۲۸۷

سکه ... یزدان | که ... ان
کرد احسان ... داد
ابر چهارم ... ان
سیت شیراز ... ناینا
اهل و دوزخ هر ... سند
طالب ... حش
در ... الکفر
تنو ها ... کامل
الحمد ... مرد
سائل ... دنا که
طالبی ... را
خواهی ... زنان
... مند
... بیتاب
... طالب
... راست
... کرد
... ازدها
... خوشه
... بیکار
هر کی ... را
... کی
... جدید

ما

هو الهادی الحق

هرانکه طالب دنیا و اخرت باشد — بگو مقیم شو البته مقبل ما
وگرکه طالب عقبی است ای خوشا مالش — رود بسوی نجف با سبوی کربلا

هرانکه طالب دنیا آمد و همت — باصفهان رود دنیا و الا بغداد
وگرنه هر دو دنیا و اخرت خواهد — هند جای کند همچو کیان [illegible]

نصیحتی [illegible] پادشاه
یادگار ما بنگوش اهل وفا

یا دلیل الخیر خیر مسل — ایهم الاعداء یا وال الولی
السلام ای راستان را رهنما — صبح صادق ادرسنا یا صفا
یا معین المقصود اهل الیمن — اسقنا ذا الکاس من عین الیقین
السلام ای موسی کاظم الحلیم — طور عرفان زو تجلی را کلیم
یا امام الصابرین فی البلاء — نج من اسعد آل اهل الولاء
السلام ای حاکم ام رضا — قبله ارباب تسلیم و رضا
یا دلیل العقل یا روح النفوس — احفظن روا [illegible] ذا الخروس
السلام ای خسرو جود ابها — دوستان کل عدو [illegible]
یا امام الانبیا عون الامم — انت کهف فاغثنا من نعم
السلام ای شاه پاکان طریف — هادی راه و پناه ضعیف
یا نقی الباب الصفو [illegible] — نجنا من هول یوم لا امین
السلام ای عسکری با وفا — گلشن [illegible] با صفا
یا نسیم القدس من خیر الملل — وصل الفردوس من [illegible]
السلام ای آخر دوران — مهدی غایب و ظاهر عیان

حجة الله امام عصر ما — انت غوث للورى و نصرنا

تا شد این دور از جور و جفا — یا ذنب الخورشید دا ظاهر نما

تا شود گلشن نما این انجمن — استجب هذا الدعا یا ذالمنن

ملق مهجور ز انتظار — دین اثر کرده بین تا دلبر کردگار

کن منور چشم او از نور آن — این جهان را هم بر از نور و امان

یا الهی استجب هذا الدعا

عجل اللهم نصر الاولیا

جشن مولود ابی طالب آمد — شیر و شیر خدا خواند

مهر داند نبی فرماید — در کمالات با وهمه ماند

سید سروری و سردار رسند — کل من انکر والله عند

این چه بحر است که می افزاید — این چه مهر است تلالو دارد

این چه نور است خدا نام خدا

که باو داده چنین مرتبه ها

عین جعفر ما مهتر دین — کیست در رتبه بادشاه قرین

اولمیزان است ومکیال متین — از کتاب الله والامام است مبین

کرده شاکر او روح امین — قدر شان اعظم بود از عرش برین

او سموات و سحابات و زمین — کرسی و لوح و قلم از و زمین

شرع و اسلام از و یا مکین — آفرین جان جهان است چنین

این چه نور است خدا نام خدا

که باو داده چنین مرتبه ها

شب معراج ز غیب مکنون — داد بر دست نبی مصحون

گفت معراج مبارک میمون — دسته گل ز بغل کرد برون

دید سلمان و از آن شد مفتون — همه گفتند با تم محزون

از نشان داد بطفل محزون — این چه رمز است و چه اسرار است و شئون

این چه سحر و چه معجزات و عیون — من ز سودای همه یم مجنون

این چه نور است خدا یا نام خدا
که باو داده حسن مرتبه‌ها

این چه نام است علی عالی — این امام است و ولی و والی

حکم آن است مقال عالی — نکته حال نما بر حالی

مظهر است خداوند علی — سر این نکته خفی است و جلی

سر این سر داود ملی — ای مولی تو بدست آر دلی

این چه مرغ است بگلزار گلی — با من مشعوف که از بی حللی

از چه نام است خدا نام خدا
که باو داده چنین مرتبه‌ها

ساقیا جام بخور طرح تحل — شدم از کشته و کردار جهل

من کجا مدح علی کامل — وصف او کرده خدای عاهل

چه شرف است خدای عاقل — لیلی تا بید من همه دل

رفتی چون گل آمد یقین — بستانی از مشک و عنبر

ز فیض و خضر گل سیت — بستانی سیب ز آن جوی

آن گل که حسن معطر میکند — از کدوی این چک چون سر زند

انجمن را مهدی آخر با صفات — گل نهان است ای ماه سیات

گلشن از ظلمات کن ما — هست عدل است بر نور و سینا

غالب است نسیب بشنو و بس — ای رضا ان مسیحی فریاد رس

کی بود تحفه آید وصل گل — روی بنما یید با با وصل گل

گل نهان گل و آن غم حق است — جان ز غم رفته مرا بلبل است

هر که گل رفت و بلبل شنید — عاقبت بی گلستان می رود

وانکه در حق تو این چنین گفت — جیفه خوار شد بگل نجس آخ

گفته از خدا است کمن — تیغ کشها قیصر ابرم در جیش

حضرت است این جهان را — تا بیوم گل شوم گل از ضعف

من نه غم شرح بر شنیدم نعم — درکه ختم فنی بود این نعم

ور حق حرص تا جم وهم ... — دل غنچه و سرخ زدا آب رو

ز حور مطلوب سخن ز تست — بیت اللقمه حق للمصطفی

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر حمد علی اعلا | واهب النعمه ذوالملک علا

ربنا صل علی سیدنا | که بوده است خیل اصفیا

وهمچنان بر صاحب هدی | بر وصی شاه و ولی والا

کرده ما را نسل اثنی عشر | شد دوم مولا از همه اعلا

صاحب خانه شد و قند نما | [illegible] داده خدا نامش

احمد نور است خدا نام خدا

که با او داد چنین مرتبه‌ها

نور او قدم و از نور [illegible] | هر دو در عالم توحید یکی

اول ما خلق الله [illegible] | نور بعضی و هم نور علی

سر العالم قدس [illegible] | [illegible] احمد [illegible]

در گنجینه علم نبوی | خلق و خلقش همه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ای مروق از حیات [illegible] | وز حکایت شد با اندر [illegible]

مصطفی [illegible] | روح [illegible] آمد [illegible]

[illegible] بود [illegible] | در همه حیات بود [illegible]

[illegible] | مصطفی خاتم نبودی [illegible]

هر که [illegible] داشته است | از جنات [illegible] است [illegible]

[illegible] | خاصه ز اهل [illegible]

میل دنیا نبود [illegible] | داد [illegible]

[illegible] | دلدل [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | از رق [illegible]

[illegible] | داخل جنت [illegible]

[illegible] رضوان [illegible] | [illegible]

[illegible] | از مقام [illegible]

[illegible] | [illegible] اعراق

سلام من بنده بروح احمد نور اعظم بعد القدم
[illegible] و دهر [illegible] رسول الکریم

سلام اهل [illegible] و لا [illegible] حق [illegible]
شیر یزدان علی عمران [illegible]

سلام از [illegible] بود [illegible] باد الله
[illegible]

سلام [illegible] گلشن [illegible]
[illegible]

سلام [illegible] من بنده [illegible]
[illegible]

سلام [illegible] دهر [illegible]
[illegible]

سلام [illegible] خبر و اخیر
دلیل [illegible]

سلام [illegible] شاد [illegible]
[illegible]

سلام [illegible] عادل [illegible]
[illegible]

سلام [illegible] شاه [illegible]
[illegible]

اگر [illegible] ما تحفه [illegible]

از [illegible] [illegible]
بو [illegible] جسم او از [illegible]
و اگر [illegible] [illegible]
[illegible] و الحسنین [illegible]

[illegible] کوثر [illegible]

[illegible] روز [illegible]
[illegible] [illegible]

از [illegible] دلم از [illegible]
[illegible] طالع آید [illegible]
ای [illegible] افتادم [illegible]
[illegible] طاقتم [illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible] دست [illegible]

روز [illegible]
[illegible]

السلام ای نور اعظم مصطفی ... السلام ای عقل اقدم با صفا
یا نبی الله ختم المرسلین ... اشفعن رحمة للعالمین
السلام ای مقتدای اولیا ... جانشین حق و جان مصطفی
یا ولی الله یا زوج البتول ... ادرکن فردا لنا من شر غول
السلام ای فاطمه حور اللقا ... ماه برج عصمت و کان حیا
یا بتول الطهر ام الطیبین ... ادفعن عنا هموم الشائنین
السلام ای مجتبی مؤمن ... شاه با اخلاق و هم خلق حسن
یا نبیل الاسم مظلوم النعاب ... مجتبا من شر آفات العقاب
السلام ای شاه مظلوم یا حسین ... مصطفی و مرتضی را نور عین
یا قتیل الطف عطشانا ... ابیح الباکی علیک من ...
السلام ای عابد زین العباد ... در علوم و فخر قوم العالمین
قبلة العباد یا کهف الوری ... اشفع العاصین فی یوم الجزا
السلام ای باقر علم رسول ... ناشر حکم فروع و هم اصول

در دو سال تاب شاه و در بکل ... مردم گفته که ای ناقابلی
قابل آن نیست تو هستی سائل ... جسم بده ور این گفتمل

ای چه نور است خدا نام محمد
که با او داده چنین مرتبه ها

قدم آن با دگناهان چو شنید ... دلم آشفته از رنج رسید
کال آشید بنا کاه دمید ... سحری بود که از غیب شنید
این ندا وقت مناجات مجید ... کای گنه کار بهم از تو نعید
چو ز علی بشری دور و عید ... چند از همت جو نومید
ملکت نور و لائق [illegible] ... نوبت ما ز تو خواهد کامید

ای چه نور است خدا نام محمد
که با او داده چنین مرتبه ها

ای شهنشاه کون و مکان ز [illegible] ... واقف اسرار [illegible]
کاشف اسرار هر کس بد [illegible] ... [illegible]
العجب [illegible] ... دادم از [illegible]

ای آنکه خالق همه اشیا تویی و بس | ما بر ده‌ایم [illegible] ز صفات تو هیچ کس

[illegible]

یارب بفضل [illegible]

[illegible]

بودم از هجر تو گردید بجم شب | اخترانی شب [illegible]

بده تا من سر خود را بطلب | عرض شد [illegible] شاه عرب

این چه بود است خدا نام خدا
که باو داده چنین مرتبها

[illegible]

[illegible] ۱۳ [illegible]

کلیات [illegible]

[illegible] برادر

[illegible] جناب [illegible]

[illegible]

